

## فهرست مطالب

- جنبش آنارشيسم در سير اندیشه غرب .
- آنارشيسم چیست ؟
- بيوگرافي چند کلاسيک آنارشيسم .
- جنبش آنارشيسم در چند کشور غربي .
- زنان و فمنيست های آنارشيسم .
- آنارشيسم و مخالفانش .

## فهرست مطالب

- جنبش آنارشيسم در سير اندیشه غرب .
- آنارشيسم چیست ؟
- بيوگرافي چند کلاسيک آنارشيسم .
- جنبش آنارشيسم در چند کشور غربي .
- زنان و فمنيست های آنارشيسم .
- آنارشيسم و مخالفانش .

## انقلابیون شورشگر و ما بازمانده گان!

از جمله شعارهای رمانتیک انقلابی انسان مبارز غرب که در ارسطو تاریخ ثبت شده ؛ نتایج ناشی از یک اقدام انقلابی بزرگتر از پخش هزاران اعلامیه، شبنامه و بروشور است. مالکیت دزدی است و دولت مدافع و ضامن دزدان سرمایه دار است. مرگ بر هرگونه اتوریته و حاکمیت ؛ چه کلیسا، چه دولت، چه قانون، چه خدا، چه ارباب، چه رئیس. چون همه آنها موجب برده شدن انسان بیدفاع میشوند... هستند.

آنارشیسیم یکی از مفاهیم مبارزه اجتماعی ۲۵۰۰ ساله غرب بوده که باکمک انقلاب فرانسه تکانی تاریخی، سیاسی، ایدئولوژیک خورد. و آن واژه ای است از یونان باستان که به معنی : انسان بدون آقا و ارباب بالای سر است. ارسطو آنارشیسیم را وضعیت بردههای بدون برده دار و صاحب، تعریف کرد. ماکیاوولی با اشاره به ارسطو، آنرا دموکراسی جعلی و بدون ریشه نامید. لیبرالها آنارشیسیم را در مقابل دولت قانون، نفرین کردند. رمانتیک ها به زودون صفات منفی: هرج و مرج طلبی و بی ثباتی گری آن پرداختند و آنرا زمینه ای برای خلاقیت استتیک و آزادی هنر و هنرمند در فرهنگ و جامعه دانسته و بجای هدف سیاسی آن، خواهان نقش انتقادی از فسیل گری و سنت گرایی شدند. غیر از رمانتیک ها، سوسیالیستهای تخیلی، متفکران عصر روشنگری و تئوریسین های ایده آلیسم آلمانی به جانبداری مثبت از آن پرداختند. لیبرالها، مارکسیستها، سنت گرایان، هر کدام از موضعی خاص به انتقاد از آن پرداختند. سنت گرایان با تجربیات ناشی از انقلاب فرانسه آنرا تئوری ترور، وحشت، نابود کننده سازماهای سیاسی و دلیل بی نظمی و آرامش دانستند. درباره آنارشیسیم سیاسی- اجتماعی باید اشاره کرد که پرودون اولین صاحب نظری بود که عقاید سیاسی خود را زیر عنوان آنارشیسیم مطرح کرد. در دهه هشتاد قرن ۱۹ آنارشیسیم در رقابت با جنبش کارگری مارکسیستی تبدیل به یک جنبش اجتماعی شد. در کنگره انترناسیونال اول، مارکس و باکونین رودرو قرار گرفتند. در دانشنامه های امروزی مارکسیستی پیرامون تعریف آنارشیسیم آمده که آن یک نظریه شبه انقلابی خرده بورژوازی است که بر اساس بی برنامه گی، خواهان نابودی قانون و دولت است و از سازماندهی طبقه کارگر در مبارزه طبقاتی جلوگیری میکند و در عمل در جبهه ارتجاع قرار دارد. مارکسیستها نمایندگان آنارشیسیم در غرب را : اشتیتر، پرودون و باکونین میدانند.

آنارشیسیم طبق آرزوهایشان خواهان پایان حاکمیت انسان بر انسان هستند. آنها آنارشیسیم را فلسفه عمل میدانند و عمل انقلابی را تبلیغ عمل سیاسی و مبارزه میدانند. به نظر آنها در هر جایی که دولت باکمک پلیس و بوروکراتی، هرگونه اعتراض را سرکوب کند، زمینه برای تبلیغ آنارشیسیم وجود دارد.

محققین دانشگاهی در غرب چهار صفت آنارشیسیم را عمده میکنند، از جمله : مخالفت آن با هرگونه سازمان؛ چه دولت، چه کلیسا، چه اتحادیه. به این دلیل آنها خود را انقلابیون آزاد مینامند. دوم اینکه مخالفت آن با هرگونه: ایدئولوژی، تئوری، مذهب، ناسیونالیسم. به این دلیل آنها مشکوک به نداشتن تئوری برای عمل میگردند. و سوم اینکه آنها بجای دولت و مدیریت اقتصادی خواهان

: شوراهای، تعاونیها، کمیتهها و خودگردانی فدراتیو هستند. چهارم اینکه آنها با اشاره به غریزهای طبیعی انسان، اساس زندگی خصوصی را بر پایه آزادی اراده شخصی پیشنهاد میکنند. بزبان دیگر، نظریات انقلابی آنها ریشه در سوسیالیسم تخیلی و کمون های اولیه دارد. انواع آنارشیسیم را میتوان به : فردی، جمعی، کمونیستی، سندیکایی و غیره تقسیم کرد. مورخین، جوامع صنعتی، از خود بیگانگی و تقسیم کار و وحشیانه رادلیل رشد روشنفکران آنارشیسیت بی طبقه و آنارشیسیم سندیکایی بشمار می آورند. در مقابل آن در جوامع عقب افتاده فئودالی و جوامع کشاورزی نوع دیگری از آنارشیسیم وجود داشت. از جمله روشهای مبارزه آنارشیسیتی میتواند :

بایکوت، خرابکاری، تظاهرات جمعی، آهستگی عمدی در تولید، و تبلیغ برای انقلاب باشد. در دههای اخیر روشنفکران آنارشیسیت بدلیل غیبت حمایت تودهها، سنگر مبارزه را به فضای فرهنگ و ادب و هنر و انتقاد از فرهنگ حاکم انتقال دادند. از آن میان: آوانگارد، پاپ و پست مدرن و غیره میباشد. آنارشیسیم خود را جریان مدرن ترقی خواه خوشبینانه و سوسیالیستهای آزادخواه بحساب می آورند، و بدون شرط و اجبار، تئوری ترور انقلابی و خرابکاری را تداعی نمیکند. نظریه آنارشیسیم، امروزه بخشی از تئوریهای سیاسی و فلسفه سیاسی بشمار می آید.

از جمله صاحب نظران آنارشیزم در غرب : ویلیام گودوین (۱۷۵۶-۱۸۳۶ میلادی)، مارکس استیرنر (۱۸۰۶-۱۸۵۶م)، یوسف پرودون (۱۸۰۹-۱۸۶۵م)، میخائیل باکونین (۱۸۱۴-۱۸۷۶م)، پتر کروپتکین (۱۸۴۲-۱۹۲۱م)، گوستاو لنداور (۱۸۷۰-۱۹۱۹م)، و مارتین بوبر (۱۸۷۸-۱۹۶۵م) هستند. گرچه مغزهای نبوغ آمیز آن چون گذشته : پرودون، باکونین، و پتر کروپتکین خواهند ماند، اما رانیز میتوان شهیدان راه حقیقت و گمراهی، مبارزانی چون : مارکس، انگلس، لاسال، کائوتسکی، لنین، تروتسکی و بیل دانست.

-----

ماکس استیرنر؛ اسم مستعار یک آنارشیزت آلمانی است. او مینویسد هر دولتی نوعی از روابط آفاقی و حکومت است، و هرگونه آزادی انسان را محدود کند، محکوم باید گردد. اگر در جامعه ای، ثروتمند یافت شود، باید تقصیر را به گردن فقر اداخت که ترتیب آنها را نمیدهند. به نظر او مسئله آدم آنارشیزت نه الهی است، نه انسانی، نه خصوصی، نه اجتماعی و نه خودآزاری، بلکه فردی و شخصی است، همانطور که هر شخصی، انسان منحصر به فردی است. بجای شهروند باید از انسان سخن گفت؛ از احساس و مشکلات هستی و وجود او. انسان باید بر : مرگ، زندگی، کلیسا و دولت، اتوریته داشته باشد و نه اینکه آنها روی انسان! مبارزه در امور روزانه باید با شرایط موجود شروع گردد؛ با کلیسا، با دولت، با قانون، با معلم، با همسر زورگو و غیره و ذالک! پیرامون مخالفین و موافقین استیرنر باید اشاره کرد که مارکس و انگلس در کتاب ایدئولوژی آلمانی به انتقاد از او پرداختند. نیچه و باکونین و محافل ادب-هنری در اواخر قرن ۱۹ به تعریف از او سخن گفتند.

دومین آنارشیزت مشهور یوسف پرودون است. او از میان مبارزان تئوری، اولین بار خود را رسماً آنارشیزت نامید و حکومت بر مردم را برده داری نامید. او جامعه ایده آل فدراتیو مورد نظر خود را جامعه آنارشیزتی نامید. پرودون در جواب دعوت مارکس برای همکاری مبارزاتی-مطبوعاتی، در بروکسل با طر جواب داد و نوشت : به شرطی حاضر به همکاری با او است که خود را رهبر و خدای مردم نداند. اقدام به تبلیغ ایدئولوژی، دین، منطق و خرد شخصی نکند و روزانه و هربار بشکل تازه ای با کمک از طر و سخنوری به قوه اجراییه، فرهنگ و عرفان مرسوم، حمله مرگ آور نماید.

یکی دیگر از از خود گذشتگان نظریه آنارشیزم، باکونین نام دارد. او مانند استیرنر، هوادار فلسفه عمل، هگل گریان جوان بود. باکونین تحت تاثیر فیخته مینویسد، انقلاب یعنی عملی کردن آزادی فردی و جمعی. یک آنارشیزت صادق و پیگیر، واسطه ای است میان ایده انقلابی و غریزه طبیعی خلق. او برخلاف پرودون، نابودی کامل وقاطع دولت و سازماتهای بوروکراتیک مبتذل آت را، اولین هدف انقلاب نامید و به اعتراض از کمونیسم دولتی مارکس نوشت، هرگونه دولت نشانه برده داری و مرکزیت اتوریته فلج کننده است. باکونین بجای پروتاریای صنعتی، دهقان، روشنفکران، لنین پروتاریا را انقلابی دانست و میگفت اگر دزد و راهزن آگاهی اجتماعی و طبقاتی داشته باشند، آنها میتوانند بهترین قهرمانان جامعه، مدافع نجات خلق، دشمن آشتی ناپذیر دولت و نظم اجتماعی استثمارگرانه بورژوازی و فئودالیسم باشند. به نقل از منتقدین، او نویسنده ای متناقض است، چون گرچه انترناسیونالیست بودن را تبلیغ میکند، ولی از موضع پان اسلاویستی به اقوام دیگر مانند آلمانی و یهود توهین می نماید، گرچه هومانیزست است ولی خشونت را برای عملی کردن نظام فدراتیو از پایین خود، تبلیغ میکند.

کروپتکین همان کسی است که میگفت بجای حرف و تبلیغ و ترویج، باید دست به عمل زد و داغان و نفله کرد. او تاریخ فرهنگ اروپا را زیر سنت دوجریان متضاد میدانست؛ یعنی سنت فرهنگ رومی و سنت فرهنگ رمانتیک مردمی، سنت شاهان، قیصرها و تزارها- و سنت هبستگی رنجبران. سنت زورگویان و سنت عشق و همدردی و همبستگی. کروپتکین تحت تاثیر : پرودون، باکونین و جنبش آنارشیزتی زمان خود، یعنی آنارشیزم پیشرفته ایتالیایی بود. او طراح شعار عدالتخواهانه مشهور : از هرکسی به اندازه توانایی اش و به هرکس به اندازه نیازش- بود. و بجای حکومت مرکزی، خودگردانی در محلات و جمهوری فدرال آنارشیزتی را تبلیغ میکرد. گرچه کروپتکین به مخالفت با بلشویکها پرداخت، مرگ او در سال ۱۹۲۱ نمایش مانیفستی آخرین جنبش آنارشیزتی در شوروی سابق گردید. یکی از مشهورترین آثار او کتاب : تسخیر نان، است. (هواداران وطنی او میگفتند : کار را باید انجام داد، نه خواند!) یا زمانیکه دوشیزگان معصوم برای فروش نشریه خود در سر چهارراهها فریاد میزدند : چه باید کرد! رنجبران شوخ طبع رهگذر، زیر لبی جواب میدادند : ترا باید کتک زد!.)

لنداور، آنارشیزست آلمانی، در آغاز نویسنده، منتقد ادبی و مترجم آثار کروپتکین و پرودون به زبان آلمانی بود. او بجای پارلامنتاریسم، شعار شوراها را مطرح کرد و میگفت انجام انقلاب و وظیفه انقلابی باید بخشی از قانون اساسی هر کشور شوند. او فرقی بین آنارشیزم و سوسیالیسم نمی دید، چون به نظر او آنارشیزم یعنی عملی کردن سوسیالیسم بدون حاکمیت. لنداور روستاها را مرکز ایجاد کمون های سوسیالیستی میدانست و بجای ترور و خرابکاری انقلابی، روشنگری و مبارزه فرهنگی را پیشنهاد می نمود و مارکسیست ها را رویزیونیست نامید، چون به نظر او آنها فقط دنبال صنعت و پیشرفت اقتصاد هستند (و نمیدانند اقتصاد مال خرد است!). درباره پایان غم انگیز لنداور و کینه توزی بورژوازی (مخالف ترور!) باید گفت که راستگرایان ناسیونالیست او را در سال ۱۹۲۱، زمانیکه وزیر فرهنگ ایالت جمهوری شورایی بایرن آلمان بود، دستگیر کرده و یکروز بعد بدون محاکمه اعدام نمودند. مارتین بوبر، اصلاحگر آنارشیزست یهودی تبار آلمانی کوشید تا با کمک نظریات لنداور در اسرائیل به آزمایش سوسیالیستی کبیوتص ها در یک کشور سرمایه داری پردازد. از سرانجام کارش اطلاعی در دست نیست. گویا نسلی از مهاجرین غربی و هیپی های رمانتیک در آنجا به تجربیات آرمانی، ولی شخصی خود پرداختند و بعد از چند سالی به فضای گرم و نرم غرب بازگشتند و شروع به اتوبیوگرافی نویسی نمودند!.

---

بهشت نیاز به دولت، و انقلاب نیاز به حزب ندارند.

آنارشیت ها در غالب انقلابات اجتماعی خود را بعنوان قابله زایمان پیروزی بحساب می آورند. آنان اکنون می گویند که گرچه آنارشیت یک جنبش اجتماعی است ولی آن نه تنوری نجات و نه سنگری برای مبارزه مسلحانه است. 150 سال است که اهل نظر، مورخین و روشنفکران پیرامون تعریف آنارشیت بحث می نمایند. خوشبینی آغازین کلاسیکهای آنارشیت نسبت به انسان بعدها قدری بدبینانه و محتاطانه شد. دانیل گورین آنارشیت را نوعی سوسیالیسم تعریف کرده است. آنارشیتها همچون لیبرالها خواهان جامعه ای آزاد هستند؛ ولی بدون حاکمیت دولت و سرمایه استثمارگر. چون مفهوم اصلی آنارشیت آزادی است، آنرا خویشاوند مکتب لیبرالیسم میدانند، ولی در مقابل لیبرالیسم، آنارشیت ضد کاپیتالیسم است چون در کاپیتالیسم دولت، اعمال قدرت و حاکمیت را می بیند. گروه دیگری لیبرالیسم را آنارشیت بدون سوسیالیسم نامیده اند. کورت هیلر در کتاب "بسوی بهشت" می نویسد که بهشت فاقد دولت خواهد بود و بدون اجبار و حاکمیت، همزیستی مساومت آمیز همه افراد انسانی، هدف نهایی آنارشیتی خواهد شد. اجازه آزادی مالکیت خصوصی در نزد آنارشیتها تا حد رفع نیازهای خصوصی افراد است و آن نمیتواند وسیله ای برای استثمار و یا انحصار اقتصادی برای افزایش سرمایه خصوصی باشد.

آنارشیت ها برای نخستین بار خلاف مبارزان دیگر نه دولت، طبقه، قشر و یا گروهی را بلکه موقله حاکمیت را مورد انتقاد قرار دادند. باکونین و پروت در این رابطه کمونیسم دولتی مارکس را برده داری دولتی نام نهادند. در آغاز خیلی ها آنارشیت را مترادف با هرج و مرج، و اعمال خشونت میدانستند. هیچ مفهوم سیاسی تاکنون این چنین با سوء استفاده تعریف نشده است. مارکسیست-لنینیستها نیز آنرا به مفهوم خود سری، بی برنامه گی، هرج و مرج تعریف نمودند. مارکس و انگلس در کتاب "ایدئولوژی آلمانی" به نقد نظرات آنارشیتی مارکس اشتیترن پرداخته و آنرا به تمسخر "مارکس اشتیترن مقدس و خرده بورژوا" نام نهادند. آنزمان توهینی بتر از لقب خرده بورژوا نبود اگر آنرا به دنباله اسم مبارز و یاروشنفکری می بستند. مارکس تمسخر آمیز به باکونین نیز "محمد بدون قرآن" میگفت. او نظر باکونین را مربوط به دوره پیش از صنعتی شدن اروپا میدانست و مدعی بود که باکونین هنوز پیچیده گی جامعه صنعتی زمان خود را نفهمیده است. لنین در سالهای 1901-1905 آنارشیت را تنوری خرده بورژوازی، لومپنی، فرد گرایانه، شبه انقلابی و مخالف سوسیالیسم علمی میدانست. سوسیالیسم، حذف دولت نیست بلکه تکامل است و کارگران زمانی به سوسیالیسم نزدیک میشوند که به دولت نزدیک شده باشند. مارکس نیز کتاب "فلسفه فقر" پروت را "فقر فلسفه" او نامید. اسنویته، فیلسوف معاصر آلمانی می نویسد که مارکس غیر از پروت دوبار دیگر از روی جنازه مخالفان فکری خود توهین آمیز عبور کرد، یکبار از روی باکونین و یکبار از روی جنازه اشتیترن، چون آنزمان آنان تنها کسانی بودند که توانستند نظراتی منطقی و جانشینی در مقابل مارکسیسم را خطاب به جنبش اجتماعی مطرح نمایند.

آنارشیت ها مدعی هستند که آنان خلاف خلاق بردارند. از جمله آنارشیت های کلاسیک: ویلیام گودین، یوسف پروت، مارکس اشتیترن، میخائیل باکونین، و پیتر کروپتکین هستند. و مبارزین میتوانند خوبه جستجوی آزاد خلاق بردارند. اگر بدین مارکس، مارکسیسمی بوجود نمی آمد، ولی بدون باکونین و روکر، آنارشیت پیران و مادران فکری زیادی داشت. نیز پروت. غالب این نظریه پردازان در قرن 19 میزیستند. اگر بدون مارکس، مارکسیسمی بوجود نمی آمد، ولی بدون باکونین و روکر، آنارشیت پیران و مادران فکری زیادی داشت. در میان آنارشیتها اشتباهات و اغراق های غیر منطقی نیز پیش آمده است، از جمله: پروت را ضد زن دانستند، اشتیترن ضد جمع و جامعه بود، باکونین و کروپتکین ضد آلمانی بودند، خاتم گلدمن در مقطعه ای از زندگی اش ضد میخیسم بود. کانت در رابطه با مکتب آنارشیت می نویسد که آن قانون و آزادی است ولی بدون اعمال خشونت. فیخته میگفت که وظیفه دولت است که نیاز به دولت را بتدریج برطرف نماید. آنارشیتها می خواستند از ترکیب و ثوب افکار قانونی، دموکراتیک، و اجتماعی یک دولت فرهنگی بوجود آورند. حکومت دموکراتیک مورد نظر آنارشیتها کوششی برای حاکمیت خلق بود. آنارشیتها خود را ضد خشونت، نظامی گری و میلیتاریسم میدانستند. خشونت در نظر آنان فقط برای خنثی نمودن خشونت طرف مقابل آزاد است، گرچه نقش خشونت را ضد اجتماعی و ضد انقلابی میدانند تحقیقات کروپتکین در علوم تجربی با عنوان "کمک مقابل در جهان انسان و حیوان" جوابی به کتاب "مبارزه انواع برای بقا" اثر داروین و افشای سوسیال-داروینیسم در حال رشد آنزمان بود. روکر یکی از نظریه پردازان جنبش آنارکوسندیکالیستی در سال 1919 کتاب "اصول مبارزات سندیکایی" را بیرون داد. او میگفت که احزاب سوسیالیستی بدون جنبش سندیکایی قادر به ساختن سوسیالیسم نیستند. امروزه اشاره میشود که تنوری دولت و نظام سرمایه داری آنارشیتها چنان تخخیر کرده که شباهتی با قرن 19 و آغاز قرن 20 ندارد.

آنارشیتها از قرن 17 برای ساختن جامعه ای آزاد عادل و در مبارزات اجتماعی شده و از آغاز قرن 19 خود را بعنوان خالق یک تنوری سیاسی مطرح نمودند. آنان از زمان انقلاب فرانسه نقش مهمی در اعتراضات اجتماعی داشتند. بیشتر خواسته های آنان متکی به شعارهای انقلاب 1789 فرانسه بود. گودین انگلیسی در سال 1793 با طرح نظرات عدالت سیاسی آنارشیتی پایه گذار فلسفه آنارشیتی شد. از آغاز قرن 19 آنارشیت مدعی گردید که ریشه تمام خواسته های آنارشیتی، سوسیالیستی و کمونیستی در انقلاب 1789 فرانسه بوده است. طرح آنارشیتی کروپتکین بعنوان آنارشیت کمونیستی مورد قبول نظریه پردازان آنارشیتی قرار گرفت. در زمان عبور قرن 19 به قرن 20 تنوری آنارشیتی در جنبش اجتماعی غرب جافناد. کمونهای پاریس سال 1871 با کمک انجمن و شوراهای خودگردان محلی اداری روی انقلابات روسیه در سالهای 1905 و 1917 و انقلاب اسپانیا بین سالهای 1936-1939 اثر گذاشتند. انجمن ها و شوراهای خودگردان اداری آنارشیتی نخست در انقلاب مکزیک بین سالهای 1919-1910 و سپس در انقلاب اسپانیا دارای هژمونی شدند. در آلمان مارکس اشتیترن در کوشش تابه تقلید از پروت در فرانسه، جامعه خود را در رابطه با جنبش آنارشیتی تحلیل نماید.

آنارشیت در رابطه با جنبش نئولیبرالیسم فعلی مدعی است که دولت سرمایه داری زیر عنوان دولت رفاه، دولت اجتماعی، و دولت امنیت ملی، مخفی شده است چون آنان میخواهند به تن دولت سرمایه داری لباس اجتماعی و مردمی ببوشانند، و دولت نظم و امنیت سرمایه داری همان کارگاه تعمیر کاپیتالیسم است، و در سرمایه داری، اجتماعی بودن فرد محدود میشود به نیازهای سرمایه، و اقتصاد سرمایه داری مانع آزادی و برابری فرد در مقابل قانون میگردد، و در بازار آزاد سرمایه داری بدلیل نبود کنترل، قانون جنگل حاکم گردید یعنی ضعیف طعمه قوی شده است. به این سبب میبایست سندیکایی میخواهند تا در جامعه کالایی سرمایه داری دیگر کالایی برای مصرف سرمایه و مردمان باشد. خاتم کارول ارفیش در سال 1975 نوشت که زنان نه کالا و نه شبی لنت بخش و مورد مصرف مردان هستند و تا زمانی که جامعه شاهد رنسانس زنان نباشد، بشریت نیز دچار هیچ رنسانسی نخواهد شد. در زمینه محیط زیست، در آمریکا بوکچین خالق تنوریهای آنارشیتی مدرن بوده است.

در سال 1907 در کنگره آنارشیتی به اهمیت جنبش سندیکایی برای امر انقلاب و تحولات اشاره شد. در آنجا گفته شد که عمل مبارزه سندیکایی موجب آگاهی ضد کاپیتالیستی میشود. یکی از شعارهای آنارشیت عملگرا: "دستگاهها بجای شوراها و تحول و تکامل بجای انقلاب" بود. آنارشیت عملگرا که متکی به نظرات کروپتکین است مدعی است که از اوتوی آنارشیتی و روشهای خشونت آمیز مسلحانه در مبارزه دست برداشته است. ولفگاتنگ هاریش، فیلسوف آلمانی، آنارشیت جیدر امثل سابق دچار بی صبری انقلابی نمی داند. تمام

در آغاز خشم بود... و سپس شورش!

بنام خدا و خلق قهرمان و ول بی خیر وجود ما.

در کتاب تورات پیرامون وجود جهان آمده که "در آغاز سخن بود"، یونانیها درباره علاقه خود به فلسفه میگفتند که "در آغاز تعجب بود"، و آثار شیشتها درباره علت مبارزه شان مدعی شدند که "در آغاز خشم بود و بعد، شورش!".

گوستاو لنداور، آناشیسیت، آلمانی میگفت "آناشیتی به موضوع خواسته ها بلکه مسئله زندگی است" و متفکری بنام کلنکاو دریکی از سخنرانی های خود گفت " برای آنهایی متاسفم که در 20 سالگی آناشیسیت نبودند" و پروین نوشت جامعه ای کامل است که نظم را با آناشیتی همساز کند. جک لندن اشاره میکند که: " کلمه اتوپی کافی است تا دشمنان به محکوم کردن یک ایده بپردازند"

آناشیسیتها مدعی بودند که غالیا خشم، نیروی محرک تاریخ بوده است، 5000 سال پیش خشم بردها علیه برده داران و اربابانشان آغاز شد، در آن میدان میان خشم و آزادی، برای بشریت ایده ای متولد شد که به اندازه تاریخ بشر سابقه دارد، ولی خشم نیاز به یک ایده داشت که منتهی به یک اتوپی مثبت یعنی یک هدف گردد. واژه آناشیسیم به اندازه تمدن غرب سابقه دارد، یعنی از زمانیکه حاکمیت وجود دارد، عقیده به آزادی نیز وجود داشته. از قرن 19 آناشیسیم بعنوان فلسفه یاجیش سیاسی مورد بحث قرار گرفته است. مهمترین خواسته آناشیسیتها، شعار خودگردانی بود. آنان بجای مرکزیت اتوریته در امر اجتماعی، خواهان نظامی فدرال هستند. کوشش آنان همیشه برای جامعه ای آزاد، عادل و بدون حاکمیت انسان بر انسان بوده است. آنان با انتقاد از قوانین جامعه سرمایه داری، سیستم رقابت، و اخلاق فردگرایانه آن میگویند باید اتحاد و کمک متقابل میان انسانها حاکم گردد. منقدین آناشیسیم می پرسند آیا آن یک رویای بیگانه با جهان است و یا طرحی قابل عمل، آیا انسان قادر به آزاد بودن میباشد؟ آیا در آغاز تاریخ، فرار انسان از زورگویی و غیبت حاکمیت و فرمانروایی انسان بر انسان، بطور خودکار به حضور آزادی منتهی گردید؟

آناشیسیتها فلسفه خود را به معنی "آزادی مطلق" معرفی کرده اند و آنرا یک نیروی آزادی بخش و آموزشی برای جامعه بحساب می آورند. خانم الیزه رکلس آنرا عالیترین فرم نظم تعریف نمود. آناشیسیتها طبق ادعایشان علاقه به محتوای دارند و نه به ایندولوری ها، چون محتوای آناشیسیم مخالف ایندولوری، دگماتیک و بنیادگرایی است. آنها با اشاره به نظام سرمایه داری مینویسند که انسان نیاز به اخلاق و نظم دارد ولی نه آنچه که امروزه مادر جوامع غرب می شناسیم. برای متفکر آناشیسیت، آزادی واژه ای است بی معنی اگر آن نتواند موجب عدالت اجتماعی گردد، چون برابری بدون عدالت اجتماعی نیز مفهومی پوچ است. در نظر آنان آناشیسیم بطور ساده، وحدت آزادی و سوسیالیسم است. فرمول آن حتی بشکل: (آناشیسیم = آزادی + سوسیالیسم)، ثبت شده. باکوین میگفت که آزادی بدون سوسیالیسم، مالکیت خصوصی است و سوسیالیسم بدون آزادی، نوعی بی عدالتی، برده گی و خشونت است. آناشیسیتها وعده بهشت موعود نمی دهند بلکه قصد کاهش ساختارهای معیوب اجتماعی را دارند. آنان، زندان، بیمارستان، دارالتأدیب ها، رانسان ورشکستگی سیستم های حاکم معرفی می نمایند. برای آناشیسیتها، جامعه بدون مرز در آینده دیگر نباید فقط یک اتوپی باشد، آنها به این دلیل بطور فعال ضد: امپریالیسم، راسیسم، کاپیتالیسم و تمام شکلهای قدیم و جدید بدست آیند. آنان در رابطه با دموکراسی های غربی مینویسند: "فقط گوساله های نادان از طریق انتخابات آزاد، قصاصهای خور ترانجین میکنند"، و درباره دموکراسی سرمایه داری میگویند، فرض کنیم شما میروید در یک فروشگاه زنجیره ای بزرگ تا گوشت بخیرید ولی در آنجا بجای گوشت، امکان انتخاب 20 نوع کش چر می وجود دارد، یعنی شما امکان انتخاب دارید ولی نه آنچیزی که نیاز دارید، به این دلیل آناشیسیتها در انتخابات بورژوازی و پارلمانی شرکت نمی کنند.

بنابراین دوروی میگفت که آناشیسیتها علیه انسانها مبارزه نمی کنند بلکه علیه نظام و سازمانهای دول حاکم. آنان تعریف و ترجمه واژه آناشیسیم بصورت هرج و مرج را مانند آن مثال مینند که ما دندانبز شک را شکجه گر، عشق را گناه، و دفاع از محیط زیست را عقب افتادگی، ترجمه کنیم. و درباره بکارگیری از خشونت مینویسند که ترور غالیا در انحصار دولتها بود و بعدها بخشی از آناشیسیتها نیز از آن در مبارزه خود استفاده کردند. ترور آناشیسیتی فقط میان سالهای 1894-1891 شدیداً فعال بود. منقدین آناشیسیم میگویند که فلسفه آناشیسیم گرچه گاهی جالب ولی ساده لوحانه است چون منفی را نابود کردن بدون پیشنهاد مثبتی، کاری اشتباه است. در میان آناشیسیتها، فردگرایی و وجود دارند که نجات بقیه بشریت برایشان بی اهمیت است. خشم، شورش، فرار، نیروهای محرک نخستین تاریخ انسانی علیه حاکمان و زورگوییان بودند. در تاریخ اخیر گرچه خشم و شورش، ارزشهای منفی و راههای بدی هستند، در آن کوچه بن بست، مبارزانی مانند اسپار تاکوس، چگوارا، و میشائیل کولهاس باید دست به مبارزه مینند.

در نیالوگی میان پروین و یک بورژوازی سیاسی از سال 1840 چنین آمده:

ب: آیا جمهوریخواه هستید؟ / پ: آری، ولی این عنوان غیر دقیق است چون بعضی از شاهزاده گان نیز خود را جمهوریخواه میدانند، / ب: پس دمکرات هستید؟ / پ: خیر! / ب: چی هستید، شاه دوست؟ / پ: خیر! / ب: مشروطه خواه؟ / پ: ای بابا! / ب: پس اریستوکرات هستید؟ / پ: به هیچ وجه! / ب: پس حکومت متحد و همه باهم میخواهید؟ / ب: نه به این گشادی و وسعت! / ب: پس چه هستید؟ / ب: من یک آناشیسیت هستم، خواهان نظامی که در آن انسان بر انسان حکومت نکند.

تا سال 1840 گرچه آناشیسیم فلسفی، مهمترین جریان فکری و خالق آثار پر از آرشیابی بود، ولی از نظر اجتماعی تأثیر مهمی نداشت. مارکسیستها به آنان هرج و مرج طلب های خرده بورژوا دادند که حرکت عینی تاریخ را هنوز درک نکرده اند. از دیگر القاب منفی که به آناشیسیتها داده اند: گماشته های اراده گرای ضد انقلاب و منحرفین چپ گرا میباشند. اکنون استالینیستها نیز شهادت "حقایق تاریخی عینی" خود شده و دیگر ادعا نمی کنند که آناشیسیم، "فلسفه نیستی و پوچی" را نمایندگی میکند. بعضی ها هم آناشیسیم را فلسفه زندگی خصوصی میدانند و علاقه ای به مسائل سیاسی و تغییر جهان ندارند. این ها را آناشیسیت های فلسفی بشمار می آورند. آناشیسیتها تنها به بخشی از آزادی قانع نخواهند بود، آنطور که مثلاً لیبرالها آزادی تجارت، و نامیونیالیستها آزادی وطن، و روشنگران آزادی تفکر را خواهان هستند. آناشیسیتها خواهان حذف روابط تولید کاپیتالیستی که نابودکننده شخصیت انسان و محیط زیست است، میباشد. آنان نه تنها تئوری رشد خردگرای سرمایه داری و نه اقتصاد برنامه دولتی مارکسیستی را قبول دارند. آناشیسیتها مبلغ اقتصاد نیاز و مصرف هستند که محیط زیست را مهمترین اقتصاد و رفع نیاز انسانها مهمترین از سونجویی میداند، هستند. آنها خواهان حذف دولت و سازمانهای بوروکراتیک آن مانند: رژیم، ارتش، قوه قضائیه، پلیس، رسانه های دولتی، انحصار تربیت دولتی، و دیوار مرزها بین کشورها هستند.

اکثر آناشیسیتها آتیه ایست هستند و به رد دین می پردازند، ولی دین و عقیده تاجایی که سلب آزادی از دیگران نمایند، آزادی است. آناشیسیتها به این دلیل بیشتر ضد روحانی هستند تا ضد دین. چون در جامعه مورد نظر آناشیسیتها، مالکیت بر انسان ممنوع است، آنان مخالف مالکیت بر زن و بچه خود نیز هستند و بجای آن مبلغ روابط "خویشاوندی انتخابی" مانند خانواده بزرگ، خانه های جمعی، و کمون ها هستند. آناشیسیتها در در روابط عاطفی، مبلغ اخلاق عشقی و جنسی متنوع و رنگین بجای فرم های دیگر عشق انسانی هستند. پیرامون محیط زیست میگویند که یک اتوپی زیبا مانند آناشیسیم نمی تواند در جهانی باشد که در حال نابودی است، به این سبب انسان باید محافظ طبیعت و محیط زیست خود باشد و تغییرات ضروری محیط زیست نمی تواند در چارچوب سونجویی کاپیتالیستی و اقتصادش در آن ممکن گردد. چون اخلاق انسانی بالاتر از قوانین رسمی دولتی است، گرمنده گانی که دست به زدنی بزنند، نباید محاکمه گردند بلکه باید علاحی برای این خلافکاران با بیچاره گان پیدا شود.

مورخین اشاره میکنند که در جوامع اولیه نخستین، عناصر آناشیسیتی وجود داشته است. آنان ایدههای اتوپی آناشیسیتی کلاسیک را در زندگی روزمره خود بکار می گرفتند. سرانجام آناشیسیتهای طبیعی، متوجه شدند که افکار آنان عنوانی دارد و مدتهاست که بعنوان فلسفه و جنبش وجود دارد. در سدههای میانه معنی منفی آناشیسیم در میان کاتولیکهای مسیحی، بجای خود را در دوره روشنگری به مفاهیمی مشخص از آناشیسیم داد. آناشیسیتها مدتی در کشورهای آرژانتین، هند، آلمان، اوکراین، اسپانیا، و منچوری بقدرت رسیدند. هیچکدام از آنان به دلیل تضادهای درونی خود نابود نشدند بلکه از طریق حمله نظامی سازماندهی شده داخلی و خارجی دچار براندازی گردیدند. آناشیسیتها بودند که 80 سال پیش در صنایع سنگین آلمان خواهان کساحت کار بدروز گردیدند. آنان مخالف غول گرایی امپریالیستی هستند که امروزه به دشمنی با محیط زیست و تحقیر انسان میرسد. آناشیسیتها مخالف ستونهای نظام سرمایه داری مانند سرمایه، پلیس، کلیسا، قوه قضائیه، مریدالاری، رسانه های سازشکار تربیت سنتی، و خانوادها محدود و کوچک کلاسیک میباشند. آنان مدعی هستند که هزاره سوم فعلی با آناشیسیتی خواهد بود و یا بشریت نابود خواهد گردید.

آناشیسیم جنبشی واحد نیست چون در ماهیت آن آزادی وجود دارد و آزادی، او نیز فرم نظامی نمی باشد. آناشیسیم به شاخه های محیط زیست، اتحادیه های کارگری، تعلیم و تربیت، مبارزه مسلحانه، و راههای صلح آمیز تقسیم میگردد. در میان آنان مذهبی ها، آتیه ایست، عارفان، ماتریالیستها، و ایده آلیستها وجود دارند. در مقابل جنبش 150 ساله مدرن آناشیسیتی غرب، دولت مدرن دمکراتیک سابقه ای صدساله دارد.

از جمله مهمترین اندیشمندان نظریه آناشیسیت، کلاسیکهای زیر هستند:

Pierre-Joseph Proudhon (1809-1865), Peter Kropotkin (1842-1921), Michail Bakunin (1814-1876), Max Stirner (1806-1856)....

مالکیت دزدی است و حق زنده ماندن بالاتر از حق مالکیت خصوصی است. قدرت را تقسیم کنید تا قدرتمند و زورگو بوجود نیاید. هر کدام از اعضای جامعه برای بی عدالتی اجتماعی حاکم آن جامعه مسئول است. فرهنگ را خفه کردند، خلاق باشید! احزاب یا برای به خواب بردن اعضا تاسیس شده اند یا برای يك بیداری مخوف و ناشی از وحشت زدگی. واقعگرا باشید، خواهان غیرممکن شوید!... اینها از جمله شعارهای دیواری بودند که حین انقلاب فرانسه و انقلاب اکتبر روسیه از طرف آنارشیستها بر در و دیوار شهرهای بزرگ نوشته شده بودند. اگر انسان برده انسان نبود، زندگی، جامعه و طبیعت بهشت برین میشدند. من آزاد نیستم/ من فقط قدرت انتخاب و رأی دارم/ که کدام دزد از من سرفقت کند/ و کدام جانی به من فرمان دهد/. اغراق، افراط و تندروی آغاز کشف و خلافت و پیروزی است. هر عمل انقلابی خود تبلیغی است سیاسی. هرچه تعداد دشمن بیشتر، احترام و حیثیت برای آدم مبارز بیشتر! ناپود باد تئوریهای سیاسی و فلسفی! آنها تنها يك دروغ بافی هستند، حقیقت تئوری نیست، بلکه عمل است، زندگی خود عمل است. آنارشیسم منبع گرما دهنده به تاریخ است و هیچ دستور و قانونی نمیتواند مانع انجام خواسته های انسان طرفدار عدالت گردد. واقعیت بخشیدن به نظرات منطقی و انسانی يك وظیفه ملی است، در این راه اجازه دست زدن به هر عملی هست... و اینها از جمله نظراتی بودند که در بحث های محفلی قرن ۱۸ و ۱۹ و جنبش دانشجویی گروههای آنارشیست قرن فعلی مطرح میشدند.

آنارشیستها برخلاف مارکسیستها فرقی بین انقلاب فرهنگی و انقلاب قائل نبودند، آنها انقلاب فرهنگی را ماکول به پیروزی انقلاب اجتماعی نمیکردند، در صورتیکه سوسیالیستهای طرفدار اتوریته و دولت کارگری، انقلاب فرهنگی را تا حد مسائل اقتصادی تنزل میدادند و آنرا وابسته به مسائل زیربنایی از جمله اقتصاد و سیستم اقتصادی میکردند. هنر و ادبیات آنارشیستی، تعلیم و تربیت آزاد و بدون اتوریته، و جنبش فرهنگ زیرزمینی اقلیت ها در قرون اخیر تحت اثر فلسفه و جهان بینی آنارشیستی بوجود آمدند. بقول آنها، هنر و زیبایی شناسی حاکم دولتی در همه جوامع طبقاتی تنها در خدمت ثروتمندان و به زبان صمد بهرنگی "چوخ بختیار" های تازه بدوران رسیده است. اینگونه هنر و فرهنگ، دفاع از منافع و امتیازات شخصی و اجتماعی آن گروهها را بعهد دارد. از جمله پیشگامان فرهنگ ادبی-هنری آنارشیسم، میتوان از مکتب دادائیسم و سوررئالیسم نام برد. مثلا در مانیفست سوررئالیستها که در سال ۱۹۲۴ در پاریس انتشار یافت، آمده: به خیابانها بریزید و شیک پوشترین عابری را مورد حمله قرار دهید! چون آنها اینگونه افراد بی خبر را به حساب استثمارگران و زورگويان میگذاشتند... در فرهنگنامه های حاضر، آنارشیستها را به معنی "بی قانون و ضد قانون" توصیف کرده اند. اینگونه لغت نامه ها بقول آنارشیستها برای استفاده کننده عامی و بدون فرهنگ سیاسی است، چون آنارشیستها، بقول خود، قوانین و اصول خاصی خود را ندارند. در منابع ضد چپ آمده: آنارشیست آدمی است جانی و وحشی و بی حیا که تامغز استخوان به میکرب سفلیس کمونیست مبتلا شده و قبل از مرگ، روح و جسمش تجزیه و فاسد گردیده! یا در منابع مارکسیستی آمده: آنارشیستها، هرج و مرج طلبهای چپ خرده بورژوا، آتش بیاران معرکه ضدانقلاب و پادوهای اراده گرای ایده آلیست هستند. و اهل سخنی میگفت: من از تنفر آنارشیست ها متنفرم! تروتسکی، تئوریسین انقلاب اکتبر و مارشال برکنار شده ارتش سرخ، در سال ۱۹۲۵ خطاب به آنارشیستها میگوید: کم شوید و به آنجایی بروید که جای واقعی تان است، یعنی به زیاله دان تاریخ!، و استالین در مقاله ای بنام "آنارشیسم یا سوسیالیسم" در سال ۱۹۵۶ مینویسد: ما بر این باوریم که آنارشیسم دشمن واقعی مارکسیسم است و ما میدانیم که دشمن واقعی را باید با يك مبارزه واقعی مجبور به سکوت کرد. و سوسیالیستی اصلاحگرا در انتقاد از تاکتیک آنارشیستها میگوید: توهم و ساده گرایی است، اگر خیال کنیم همبستگی استثمارگران و زورگويان در اثر انفجار چند کیلو دینامیت از هم بپاشد و در حوضه فرهنگی، منتقدی مینویسد: تحسین ترور و قتل در ادبیات، همچون کاری که سوررئالیستها انجام میدهند، موجب جمود فکری میشود و اینگونه هنرمند را به انسانی کر و لال تبدیل میکند.

لغت آنارشیسم به قدمت تمدن و فرهنگ بشری است، ریشه آن از کلمه یونانی "ضد آرش" گرفته شده که به معنی مخالفت و طرد هرگونه قدرت، زور، حاکمیت و اتوریته، چه در زندگی و امور خصوصی و چه در جامعه است. شاید بتوان گفت افکار و جنبش آنارشیستی به معنای امروزی در دوران باستان و در قرون وسطی وجود نداشته. پایه گزاران و تئوریسین های واقعی آنارشیسم در قرن ۱۸ میلادی میزیستند، از جمله، بعضی از فیلسوفان عصر روشنگری اروپا را جزء آنارشیست ها به شمار می آورند. اولین نظریه پردازان آنارشیست را میتوان در میان اینگونه فیلسوفان اجتماعی یافت. یکی از سرشمارترین آنها، ژان ژاک روسو (۱۷۱۸-۱۷۷۸) است که پایه های فلسفی و اخلاقی آنارشیسم را بنیاد نهاد. او میگوید: انسان، آزاد در طبیعت و جامعه بدینا آمده، ولی در همه جا به قل و زنجیر کشیده شده. ایمان به آزادی انسان، نیروی محرک و پیشرفت قرن ۱۸ و ۱۹ غرب شد. ایمان به آزادی انسانی که از قید و بند فئودالیسم و کلیسا رهاننده، گرفتار قل و زنجیر نظام سرمایه داری و دولت مرکزی خشن شد. ریشه تئوریزه شدن آنارشیسم در اصل در جنبش کارگری قرون اخیر است و آن خشم شدید انسان تحقیر شده نسبت به انسانهای استثمارگر و توهین کننده است. آنارشیسم همچنین نظرات بسیاری از لیبرالیم فکری قرن ۱۹ را به عاریت گرفته و به انعکاس انقلابی آن پرداخت. آنارشیسم مدرن، همچون مارکسیسم، نتیجه جنبش کارگری نظام سرمایه داری است و همچون مارکسیسم متکی به فلسفه ماتریالیسم است، آن همچنین محصول انقلاب صنعتی-بورژوازی اروپاست و همانطور که گفته شد حتما ریشه های فلسفی آن در عقاید و نظرات سیاسی قرن ۱۸ قابل یافتن است. علل وجود آنارشیسم يك کشف علمی در علوم اجتماعی یا نظری یا به علت يك سیستم فلسفی نبود، علوم نظری و علوم اجتماعی فاصله ای محسوس با این ایدئولوژی که خود يك جنبش اجتماعی است، داشتند. آنارشیسم بقول هواداران خود، همچون سوسیالیسم و سایر حرکات اجتماعی ریشه در خلق و جنبش مردمی دارد و تا زمانیکه اعتراض و جنبش اجتماعی وجود داشته باشد، بشاشیت، تازگی و نیروی خلاق آن در انتقاد و افشاگری سیستم حاکم به حال خود باقی خواهد ماند. در آغاز جنبش کارگری و سوسیالیستی جوان، ابتدایی، سوسیالیسم همچون يك "جنبش فرهنگی" صاحب دو نوزاد دوقلو، ولی دشمن همدیگر، یعنی جنبش مارکسیستی و جنبش آنارشیستی گردید. در طول تاریخ دهها نوع آنارشیسم اعلان وجود کردند، تולستوی، نویسندۀ انسان دوست روس، طرفدار نوعی آنارشیسم مذهبی - مسیحی بود. او بکاربردن هر نوع خشونت حتا در برابر زورگويان و جانیان را منع میکرد و در زمان خود مریدان زیادی یافت و در اروپای عصر خود بسیار مشهور شد. اکثر آنارشیستهای پیگیر و سوسیالیست، بهای کلانی در زندگی خصوصی برای سرنوشت تراژدیک خود پرداخته.



آنارشیست‌ها خود را تنها بدل، شانس و الکترا تیو برای پیروزی يك سوسیالیسم انسانی و آزادی‌بخش میدانستند، در عوض دولت و حاکمیت قوی‌تر، آنها خواهان جامعه آزادتر بودند. به نظر آنها در جامعه سرمایه داری، فن و صنعت و تکنیک نه تنها در خدمت انسان نیست، بلکه آنها مقدمات بیماری و مرگ او را فراهم کرده اند. آنارشیست‌ها خود را نوعی سوسیالیست میدانند. هدف آنها حذف استثمار انسان توسط انسان و نابودی دولت طبقاتی استثمارگر و خشن است. آنها در مرکز فعالیتهای سوسیالیستی خود به افکار آزادپنخواهانه اهمیت درجه اول میدهند. مبارزه با اعتقادات قرون وسطایی کلیسا از طریق تعلیم و تربیت عقلی، خردمندانه و علمی، پایه گذاری يك علم و سیستم تحقیق انساندوستانه، تأسیس مدارس آزاد و غیروابسته دولتی به تقلید از مدارسی که برپایه نظرات توتلستوی، نویسنده روس، جزء برنامه آنها بود. يك آنارشیست طبق مرام رادیکال خود طرفدار جامعه آزاد است، او طرفدار انسانهایی است که زیر چکمه حاکمان، اربابان و قدرتمندان له نشوند. او برای برکناری و نابودی و لغو هرگونه قدرت، دولت و زورگویی وارد مبارزه سیاسی و اجتماعی میشود. دشمنی او با دولت، کلیسا، سرمایه، نیروهای سرکوب و امنیتی، فرهنگ حاکم و غیره است. آنارشیست به ادعای خود برای يك جامعه بدون اتوریته و استثمار و از خودبیگانی که برپایه اصول اتحاد، بجای فردگرایی، کمک و دستکاری متقابل، بجای رقابت نابودکننده، توافقی و اتحاد آزاد، بجای اطاعت اجباری و کورکورانه، مبارزه میکند. طبق اسناد، هدف آنها حذف دولت مرکزی، حذف مرزهای جغرافیایی ساختگی، حذف دستگاه و سیستم اداری و حکومتی و پیاده کردن و جانشینی چهارچوبهای نو بر پایه برابری حقوق کمونی و شوراها که بصورت فدراتیو و غیرمرکزی سازماندهی میشوند، است. آنها براین باور بودند که به قدرت رسیدن و حاکمیت موجب فساد فرد و گروه میشود. باکونین (۱۸۷۶-۱۸۸۴) میگفت: به انقلابی ترین آدمها، اگر یکسال امکان قدرت و فرماندهی بدهی، انسانهای فرصت طلب و فاسدی میشوند بدتر از تزارهای روس، و کروپتکین (۱۹۲۱-۱۸۴۲) میگفت: بشوینکا نشان دادند که چگونه نباید دست به انقلاب زد! بقول آنها، وکلا، استادان، شهرداران و سایر مقامات لشکری و کشوری! هرکدام بایافتن امکان و رسیدن به پست و مقام به چاپیدن رنجبران می پردازند. آنها به علت استثمار و خرسواری بر آسمان جلها و کلاه نمیدها این چنین چاق و چله شده و دارای غیغ و کبک شده اند. نام آنارشیست تا اواخر قرن ۱۹ میلادی برای طیفهای مختلف طرفدار، معانی مختلف داشت. عده ای خود را فدراتیو نامیدند یعنی خودمختار و غیرمرکزی برپایه اصول کمونهای متساوی الحقوق، عده ای خود را کلکتیو یعنی نوعی جمعگرا نامیدند و عده ای نوعی از لیبرالیسم آزادپنخواهانه فردی را نمایندگی میکردند. غیاز آنها گروههای دیگری از جریانات اجتماعی وجود دارند که آنها هم بنوعی خود را آنارشیست مینامند، مثلاً طرفداران نوعی آنارشیسم فردی، طرفداران طبیعت و مکتب گیاهخواری، اصلاحگران اجتماعی طرفدار صلح، گروهی از تروریست های غیرسیاسی و بعضی از گروههای ادبی - هنری مانند دادائیسم، سور رئالیسم و بعضی از رمانتیکها و غیره.

به نظر آنارشیستهای افراطی، زیر حکومت و نفوذ فرد و دولت بودن یعنی خشونت نیروهای امنیتی را تحمل کردن، مورد جاسوسی واقع شدن، دستور و فرمان بردن، باقوانین و مقررات غیرضروری بمباران شدن، محدود و محاصره وزندانی شدن، مغزشویی شدن، به زیارت و پابوسی صاحبان زر و زور رفتن و آنها را تملق کردن، کنترل شدن، موردآزمایش واقع شدن، قربانی قضاوت اشتباهی شدن، سانسورشدن، و امر بردن از کودنهای زورگویی که نه حق آنها دارند و نه صلاحیت و دانایی لازم را. زیر سلطه کسی و سازمانی بودن یعنی با هر حرکت و عملی وارد پرونده ای شدن، زیر ذرهبین و دوربین واقع شدن، مهر خوردن، اندزه شدن، ارزشیابی شدن، مالیات دادن، التماس کردن، اجازه خوستن، به قیومیت درآمدن، اخطارشدن، ردیف شدن، جریمه و تنبیه شدن. زیردست گروه و حکومتی بودن، یعنی به بهانه منافع عده ای مورد سوء استفاده شدن، خفه خوردن، انحصاری شدن، واژه و مایوس شدن، به پوچی رسیدن و در صورت کوچکترین مقاومت و با سردادن اولین کلمه اعتراضی، تحقیر شدن، تعقیب شدن، شکنجه شدن، پورپند خوردن، زندانی شدن، تیرخوردن، دعت و توبیخ شدن، تبعید شدن، تمسخر شدن، بی آبرو و حیثیت شدن. این است حکومت آنها، این است عدالت و اخلاق آنها!

آنارشیسم هم مانند هر ایدئولوژی دیگر دارای نظریه پرداز و تئوریسین خاص خود بود. یکی از نظریه پردازان آنارشیسم باکونین، متفکر روس است. باکونین برخلاف کارل مارکس که قشری از کارگران بیکار یعنی لومین پرولتاریا را ضدانقلابی به حساب می آورد، روح و نیروی انقلاب سوسیالیستی آینده را در افشار خرده بورژواشده طبقه کارگر که صاحب آب و نانی شده بودند، نمیدید، بلکه برعکس در میان اینگونه گروههای کارگر بیکار حدس میزد. باکونین خود را جمعگرا می نامید و از صفت کمونیست برای خود اجتناب میکرد. والتر بنیامین منتقد آلمانی مینویسد: بعد از باکونین، در اروپا دیگر تعریف و مفهومی از آزادی واقعی و انقلابی مطرح نشد. از جمله ترورهای گروههای افراطی آنارشیست طرفدار باکونین، قتل الکساندر دوم، تزار روسیه بود. موقعیکه همزمان، سه کشور روسیه، آلمان و اطریش باکونین را غیایا و حضوری به مرگ محکوم کردند، او در زندان آلمان سعی کرد با کمک فسر حاصل از چوب کبریت در زندان خودکشی کند. در گزارشی در باره او آمده که از پولهای رسیده به او از طرف هواداران و خانواده، او تنها پول سهم چای و سیگار و غذای روز را کنار میگذاشت و بقیه را به سازمانهای انقلابی آنزمان میداد. لنین افکار و اعمال او را با دیدی انتقادی، محصول و ناشی از یأس و ناامیدی سیاسی روشنفکرانه نامید. شخصیت دوم نظریه آنارشیست کروپتکین نام دارد. هیچکدام از تئوریسین های آنارشیسم بعد از باکونین نتوانست به اندازه کروپتکین از نظر علمی آنها تئوریزه و از نظر تبلیغی برای آن جذابیت اجتماعی پیدا کند. کروپتکین در سال ۱۸۴۲ میلادی در يك خانواده اشرافی روس به دنیا آمد. طبق معمول و رسم آنزمان، او هم وارد دانشکده افسری دولت تزار شد تا همچون سایر جوانان آندوره، سلسله مراتب شغلی را از دانشکده نظام برای شغل افسری طی کند. کروپتکین نه تنها به انتقاد از سوسیالیسم علمی مارکس پرداخت، بلکه سعی کرد بنام "آنارشیسم علمی" منطقی بودن و موفقیت آنها نسبت به سوسیالیسم علمی ثابت کند. او سعی نمود از تخیلات، علائق، تجربه ها و افکار آنارشیستی يك نظریه علمی-انقلابی بسازد. قبل از او آنارشیست‌ها در اینگونه نظریه، بطور پراکنده، جنبه های اخلاقی، خواستهای سیاسی، عدالت و خوشبختی فردی و اجتماعی می دیدند. کروپتکین در مسائل و بخش های اقتصادی، سیاسی و اخلاقی نوعی "آنارشیسم علمی" را پایه گذاشت، او به تشویق علوم که بر پایه فلسفه آنارشیستی متکی باشند، پرداخت. او میگفت: من از کمونیست بیزارم چون کمونیست نیروهای خلاق جامعه را در چهارچوب سازمانها محدود میکند و آنها را از کار می اندازد و در نهایت آنها را بنده بوروکراسی اداری میکند. شاهدان گزارش میدهند، کروپتکین غیاز شور انقلاب، شوق دیگری در سر نداشت، تاثیر سخنانش روی شنونده در حدی بود که بقولی اگر به طرفداران خود میگفت که به سر و کله هم بزنند، آنها این طنز او را عملی میکردند. او میگفت: سوسیالیست بودن من يك صفت غریزی است و صرفنظر از آن غیرممکن است. مارکس ولی او را روشنفکری ایده آلیست و احساساتی نامید. شخصیت دیگر جنبش آنارشیستی یوسف پرودن است. پرودن را میتوان پایه گذار سوسیالیسم آنارشیستی به حساب آورد. او جنبش کارگری را بدون دولت اتوریته مورد بحث علمی قرار داد و آنارشیسم را کاملاً بر خلاف "هرج و مرج عامیانه"



تعریف نمود. در اوج جو طرفداری از اعمال آنارشیستها، موقعیکه از استفان مالرمه، شاعر سمبلیک فرانسوی خواسته شد تا نظرش را در باره ترور و بمب‌گذاری آنارشیستها بیان کند، او با طنزی تلخ گفت: من کوچکتر از آنم که راجع به اعمال این "مقدسین" نظری بدهم! و لنین در باره الکساندر هرترسن، یکی دیگر از مبارزین آنارشیست میگوید: هرترسن پایه گدار مطبوعات مبارز و آزاد روس در تبعید بود، این کار عظیم او برای انقلاب اکبر فراموش شدنی نیست. با اینوجود، به علت بی تجربگی و پراکندگی نیروها، آنارشیستها دو بار بعد از تسخیر قدرت دولتی شکست خورده و مجبور به عقب نشینی شدند، یکبار در انقلاب کشور اوکراین و یکبار در جنگ داخلی اسپانیا. به نقل از هواداران، در جنگ داخلی اسپانیا، آنارشیستها بودند که بر علیه فاشیستها پا به پای کمونیستها وارد نبرد شدند و با کمک میلیونها کارگر اسپانیایی و داوطلبان انقلابی خارجی نشان دادند که آنارشیسم نظریه ای سیاسی و عملی است. به نظر آنارشیستها، احساس نیاز به آزادی و رفع تشنگی از طریق عدالت با هم پیوند میخورند و انقلاب برای آنها همچون یک احساس و وظیفه عرفانی میشود. تنها بعد از سرنگونی دولت غیر مردمی و برکناری سیستم حاکم، عدالت و آزادی شانس عملی شدن می یابند، عدالت باید در این جهان یک نظم ابدی برقرار کند. یک نشریه آنارشیستی در دفاع از این خط مشی مینویسد: در زیر فشار زندگی ناعادلانه و خفقان حاکم، عده ای قربانی شده و از پای در می آیند و عده ای دیگر قبل از مرگ، دشمنان خود را به درک می فرستند و از آنها انتقام اینهمه فلاکت را می گیرند. از جمله دیگر رهنمودهای سازمان های آنارشیستی این بود که بسته به شدت خفقان و دیکتاتوری دولتی، پیشگام انقلابی باید بصورت مخفی، نیمه مخفی و غیره در خانه های تیمی مخفی به طرح نقشه و عملیات بپردازد. در مکتب آنارشیستها عشق و علاقه به نابودی، همزمان یک عشق به خلاقیت و آفرینندگی است. شعار آنها این بود که: انقلاب نباید برای خلق، بلکه باید از طریق خلق انجام شود، ارتش باید در هر زمان خود، خلق بشمار آید، و نباید وظایف انقلابی را تنها به گروههای اقلیت، روشنفکر واگذار نمود. انقلابی موظف است به دیگران کمک کند تا آنها هم انقلابی شوند، نه اینکه او خود، از طرف دیگران دست به انقلاب زند و انقلابی باید انقلاب را نزد خود آغاز کند، خود را تغییر دهد و بعد امید به تغییر دیگران و جامعه داشته باشد. زندگی مخفی این نیست که آنارشیست خود را رئیس یا فرمانده گروهی بنامد و یا توده های کارگری را به ماجراجویی توطئه آمیز و شبه کودتایی تشویق کند. باکونین سازمانهای مخفی زیرزمینی را که خود پایه گذارده بود، قاعده ای برای کمک به زایمان راحتتر انقلاب می نامید. او میگفت: پیشگام انقلابی را نباید با توده های انقلابی عوض کرد، ارتش انقلابی از میان خلق بوجود می آید و آنارشیسم احتیاج به انقلابیونی دارد که هرزمان و در هر مکان آماده انجام هر عملی باشند، بدون آنکه وابستگی شغلی، خانوادگی و غیره مانع کار آنها گردد. یک سازمان آنارشیستی همانند کاتالیزاتور در شیمی است، یعنی خود انقلاب نمی کند، بلکه به پیروزی و انجام انقلاب کمک میکند تا انقلاب به انگیزه آید و به راه افتد و بعد از پیروزی وجود اینگونه سازمانها زیاده می شود و آنها ضرورت وجودی خود را از دست میدهند. اینها از جمله رهنمودها و شعارهای انساندوستان جوانی بودند که برای یک مبارزه سیاسی-اجتماعی راه شورش را بجای رسم قدمهای سنجیده انتخاب کردند. آنها انقلابیون ناسازگاری بودند که دچار رمانتیک انقلابی قرن ۱۹ در اروپا شدند. انقلابیونی که از شعارهای رادیکال یک چاشنی جذاب، ولی تراژدیک برای امور تبلیغی و ترویجی خود ساختند.

منابع (در صورت نیاز):

- 1) Unter der schwarzen Fahne, Justus F. Wittkop, Fischer-Verlag, 1973, Frankfurt
- 2) Der Anarchismus, Peter Kropotkin, Heinz Hug, 1993, Monte-Verlag, wien
- 3) Anarchismus und Literatur, w. Fähnders, Metzler-Verlag, 1987, Stuttgart
- 4) Anarchie, Karin-verlag, 1997, Berlin

عمله ها، انقلاب عملی است - زیرسنگ فرش خیابان، ماسه ها منتظرند .  
زنده با بمب ، زنده باد دینامیت ، - شعار مبارزان بود آن زمان .

اگر در غرب اگر استکبالیست هادر قرن بیست لباس سیاه می پوشیدند، آنارشیست ها در قرن 19 پرچم سیاه را برافراشته و حمل میکردند. مورخین آنارشیسم مینویسند که در فرانسه، کابوس شکست و سرکوب کمون پاریس هیچگاه فراموش نشد و نیاز به این تئوری از آنجا بود که جنبش کاری در زمان کمون پاریس در یک بن بست قرار گرفته بود. جریان از این قرار بود که در ماه مه سال 1871 در خیابانهای پاریس 20000 تظاهرکننده از طرف نیروهای دولتی کشته شدند، آنها خلافی نکردند غیر از اینکه علیه دولت خود دست به اعتراض زدند. آن قتل عام، دیگر مبارزه طبقاتی نبود بلکه یک جنگ بود، جنگ یک دولت زورگوطیه مردم معترض خود. بعد از آن حادثه چون سازمانهای انقلابی فلج شده و نظریه پردازان مجبوری به سکوت شدند، راهی نماند غیر از آنکه اشخاص و گروههای پراکنده اعلان جنگ دولت خود را با مقاومت پاسخ دهند، چون زمانی که جنبش جمعی شکست بخورد، مبارزه فردی آغاز میگردد. کنگره آنارشیست ها در سال 1881 در لندن توصیه ای غیر از آن نداشت که به هوادارانش بگوید در یک مبارزه زیرزمینی به مبارزه ادامه دهند، به این سبب گفته میشود که بمب، نمبل این دوره شد. و دینامیت، وسیله ای معجزه آمیز علیه سؤال " چه باید کرد ؟ " گردید. هدف هر اتوپی آنارشیستی تاکنون، از آزادیستن در زندگی بوده است. خاتم آگوسته وایلانت مینویسد : " انفجار بمب نشان خشم یک فرد نبود بلکه بیان نیاز یک طبقه بود تا غرض آن بر فریاد فرغ غالب گردد ". گروه دیگری میگفتند که انسان باید فقط با یک اردنگی به زانوی دولت و سرمایه بزند تا آندو بزمین بیفتد.

امروزه اشاره میشود، آنهایی که آن زمان دست به خشونت انقلابی فردی زدند، متکی به یک تئوری آنارشیستی بودند. آن زمان مشکل نبود تا در آثار: اشتیگر، باکونین، کروپوتکین و ملاتسکا، جایی برای توجیه مبارزه مسلحانه بیابند که بکارگیری خشونت را قانونی نماید و یا کمی سلیقه و مخلوط نظرات: بلاتک، رویسیر و نجارف، یک تئوری شورشگرانه بوجود آورند. اوج اینگونه مبارزات بین سالهای 1894-1891 در فرانسه و روسیه بود. البته در کشورهای دیگری مانند اسپانیا، ایتالیا، آلمان، ایالات متحده، و آمریکای لاتین نیز مبارزان آنارشیست دست به مقاومت زدند. مشهورترین سوء قصد سیاسی تاریخ در سال 1888 (؟) قتل الکساندر دوم در روسیه بود. در دهه 80 قرن 19 خلیون (نارودنیکها) روس با ترور علیه مقامات امنیتی و نمایندگان دولت تزار، جنجال آفریدند. البته نقش مهم نظرات نجارف روس در آن دوره را نباید فراموش کرد. در میان آنارشیستها، زنان بیشمار می مانند: ورا فیکر، صوفیه پرومکلیا، ورا ساسولچ، و مردی بنام بوریس ساوینکف بودند. در دهه 90 قرن 19 خشونت، مبارزه مسلحانه، و ترور حاکمان حتی جنبه های عامیانه و فولکلوریک بخود گرفته بود. بعدها صاحب نظرانی مانند کروپوتکین و ملاتسکا آنرا یک رسم و مد خونین نامیده و از این شیوه مبارزه فاصله گرفتند.

رسان آنارشیستی قرن بیست میان جوانان و روشنفکران در ماه مه سال 1968 در پاریس آغاز شد. بعد از ده سال فروش کتب آنارشیستهای ریشویی مانند پرودن، کروپوتکین و باکونین در زیر میز کتابفروشی های مرفعی منور شد و بچه بورژواهایی که هیپی شده بودند، نزدیکی پرولتاریای کشور خود را جستجو میکردند و در کمونهای خانگی آنان، پیرامون روابط عشقی آزاد و انقلاب جنسی گفته میشد که باید به ملی و عمومی نمودن احساسات پرداخت، گرچه انسان کمتر از حیوان اسیر غرایزش است. تئوری اجتماعی آنارشیستی در آن سالها مدعی کشف مدل ها و جایگزین هایی در مبارزه اجتماعی بود، و غرب در یک بن بست اقتصادی و وجود داشته باشد. به این دلیل تنها شانس انسان آنست که از ساختارهای آنارشیستی، یک جامعه آنارشیستی بسازد. غمناکه و تراژدی آزادی زنان نیز بخشی از مبارزه آنارشیستها بود، عجیب نیست که زنان و موضوعات فمینیستی از آغاز، در جنبش و فلسفه آنارشیستی نقش بزرگی داشته اند. انتقاد به روابط مردسالاری یکی از عنوانهای هر کتاب تئوریک آنارشیستی است. چهره های اسطوره ای زنان مبارز مانند فرسما مونتاژی، لویزه میل، و عما گلدمن امروزه در محافل آنارشیستی مورد احترامند. باید اشاره نمود که در حین انقلاب اسپانیا در سال 1936 سازمان " زنان آزاد " 20000 عضو داشت. خانم گلدمن در مخالفت با ازدواجهای سنتی مینویسد: " عشق انسانی تحقیرکننده قوانین دست و پاگیر است، قوانینی که روزی جای خود را به برابری و اتحاد خواهند داد. دیگر بجای ازدواج فقط، روابط آزاد دوستی و عشق باقی خواهند ماند " .

آنارشیستها پیرامون هنر و ادبیات نیز دارای نظریه هستند. در نظر آنان، آزادی و خلاقیت هنری برای انسان به اهمیت نان روز برای زندگی است. بدین سبب بجای یک تئوری آنارشیستی هنر و زیباشناسی، آنان حتی چندین تئوری را مطرح میکنند. ژولس رومان مینویسد که زیباترین هنرها، هنر زندگی است که در عین حال مشکل ترین آنان نیز میباشد. زندگی تنها خوردن، خوابیدن، کار و سازماندهی نیست، بلکه زندگی باید جامع، متنوع، خلاق، رنگین، آزاد و آنارشیستی باشد. و چون در نظام سرمایه داری، بی نظمی، تنوع و خلاقیت برای جامعه مدرن صنعتی مزاحم هستند، آنان به این بهانه خریده میشوند تا در زمینه ادبیات و هنر از نام هایی مانند: کامو، واکتر، هاییش بول، کافکا، اسکار وایلد، برناردشو، تولستوی، داریو فو، جرج اورل، ووالث ویتمن، راسل، امرسن، پارتاس، مالر، پیکیو، انسنزبرگر، ریکارد هوخ و غیره نام ببرند که با جهان بینی آنارشیستی خوشایندی دارند. سبکها، گروهها، و جنبش های فرهنگی بیشمار نیز تحت تاثیر ایده های آزادیخواهی آنارشیستی قرار گرفته اند؛ از آنجمله: آوانگارد، پست امپرسیونیستها و دادائیستها. آنارشیستها فرهنگ فولکلوریک و کلاسیک مردمی را نیز ارج می گذارند. آنان مدعی هستند که بعضی انسانها خود را آنارشیست میدانند، دیگران رفتاری آنارشیستی دارند، گروهی هوادار آنارشیسم هستند، و بعضی ها از نظر هنری خود را با آنارشیسم سرگرم میکنند. در فرهنگ آنارشیستی کوشش تاجدایی میان هنر، کار، زندگی، و سیاست کنار گذاشته شود، چون زندگی، کار، تفریح، و وقت آزاد نباید بیشتر از این بطور مصنوعی از هم جدا گردند. اریش موهام، شاعر آنارشیست آلمانی مینویسد که واقعیتی گاهی بر اثر " به واقع پیوستن " در ادبیات و هنر بوجود می آید.

آنارشیستها چون مخالف سازماندهی هستند، از تشکیل حزب سیاسی نیز خودداری میکنند. آنان در مخالفت با انتخابات در جوامع بورژوایی نیز میگویند که مثلا تراژدی کشور شیلی در آنجا بود که نظامیان طرفدار آمریکا آنده را یکسال بعد از قدرت رسیدن بقتل رسانند، و چنانچه انتخابات در جوامع سرمایه داری قادر به تغییراتی باشد، ممنوع خواهند گردید و کوچکترین اقدامات اجتماعی موسسالیستها و سوسیال دمکراتها در جوامع بازار آزاد موجب عکس العمل های عجیبی مانند: فرار سرمایه، سقوط بورس، تهدید مهاجرت، اعتصاب کارفرمایان، بایکوت، مقاومت منفی، طرح خواسته های مردمی، تا توطئه گری و پرونده سازی برای افراد طرفدار مردم میگردد و در پایان تنها فرق میان سیاست موسسالیستها و محافظه کاران به مسائلی مانند مالیات فروش، کمک هزینه اجتماعی تا حدود یک درصد کاهش می یابد. طبق نظر آنارشیستها، سوسیالیستها و سوسیال دمکراتهای غرب، بعد از صدمسال بازی پارلمانی تسلیم مقامات بورژوایی و محافظه کار کشور های سرمایه داری شده اند.

آنارشیستها مدعی هستند که آنان برای حق بجانب بودن بحث نمی کنند بلکه برای پیشنهاد مدل های جایگزینی کوشش مینمایند. آنان گرچه نقش خود در پیرویه انقلاب را آوانگارد بشمار نمی آورند، منتقدین آنان ولی آنان را یا تحت تاثیر باکونین میدانند و یا زیر تاثیر نظرات لنین، چون آنان همیشه وجود خود در مبارزه اجتماعی را مهم بشمار می آورند. باکونین در مخالفت با ماکسیم گفته بود: " من از کمونیسم متفرم چون آن نفی آزادی است و هیچ موضوع انسانی بدون دفاع از آزادی وجود نخواهد داشت ". آنارشیستها نقش خود در انقلاب را به نیاز خمیره مایه ترش مثال میزنند که موجب تغییر کیفیت خمیر میشود و درباره فروتنی شان در امور اجتماعی میگویند بهتر است ما برای تهیه نان، مچه خمیرهایی کوچک را به تور بزنیم تا با مشت، بهر مانده روی کیسه های آرد بکوبیم .

در باره تعلیم و تربیت مردمی کودکان و نوجوانان نیز آنارشیستها دارای نظراتی هستند. آنها مینویسند که تربیت کودکان باید آزاد از : دین، راسیسم، ناسیونالیسم، و تبعیض بدنی باشد، در غرب، بورژوازی همیشه کوشیده است تا کودکان را ناسیونالیست و طرفدار مذهب بار آورد. آنها در سیستم دولتی مدارس یک ستون قدرت را می بیند که میخواهد کودکان را بطور اتوریته برای فرمانبرداری تربیت کند چون بورژوازی میخواهد انسانهایی مطیع تربیت نماید تا در جامعه بوروکراتیک کلیتالیستی مورد استفاده قرار گیرند. تولستوی یکی از ادیبان آنارشیسم مذهبی در سال 1859 پایه گذار مدرسه ای با سیستم تربیت آزاد آنارشیستی بود. در اسپانیا چون فرانسس فر در سال 1901 کوشید تا از نفوذ دولت و کلیسا برای تربیت کودکان جلوگیری نماید، به اعدام محکوم گردید. غیر از آندو، دهها صاحب نظر دیگر کوشیدند تا تعلیم و تربیت کودکان را با کمک روشهای آزاد و آنارشیستی بهبود ببخشند؛ از آنجمله: پائولو فرایره در برزیل .

برای آنارشیستها در انجام هر کاری باید هدف آن باشد تا از روشهای : هر می، اداری، حکمرانی، و تمرکز، خودداری شود. مخالفت آنارشیستها با سازمانها به این دلیل است که آنان

آنارشپیست ها در کمون پاریس .  
جانب‌باختگان نخستین اتوپی سوسیالیستی آنارشپیستی .

در کمون پاریس در سال ۱۸۷۱ ، بعد از قرن‌ها مبرفت که نخستین اتوپی سوسیالیستی عملی گردد ، ولی حاکمیت کمون و شوراهای فقط ۷۰ روز طول کشید . فرانسه برای سومین بار جمهوری شد . کمون پاریس انقلابی ایدئولوژیک نبود بلکه انقلاب احساسات بود . بعد از شکست آن ، ۲۰۰۰۰ نفر در خیابانها مورد «صایت گلوله قرار گرفتند ، ۴۰۰۰۰ نفر دستگیر شدند ، و ۲۷۰ نفر از طرف دادگاهها به اعدام محکوم شدند . از آنرمان زحمتکشان در سراسر دنیا ، بورژوازی را دشمن طبقاتی می نامند .

مارکس کمون پاریس را نخستین دولت پرولتری نامید . آگوست بابل ، رهبر معروف سوسیال دموکراتهای آلمان آنرا پیشگام انقلاب جهانی بحساب آورد . رهبران آنارشپیست ؛ باکونین و کروپوتکین آنرا جشن گرفتند و نخستین کوشش برای واقعیت دادن به سوسیالیسم بدون دولت معرفی کردند . زمانیکه روسو کتاب " قرارداد اجتماعی " را در سال ۱۷۶۲ نوشت ، او نمی دانست که این کتاب پایه تئوریک مکتب لیبرالیسم خواهد شد . گرچه او در آنجا گفته بود که هیچ دولتی ابدی نیست ، ولی این نظر آنارشپیستی خود را تکمیل نکرد .

آنارشپیستها می گفتند اگر خلق در راه استقلال خود کوشش نکند ، دولت آنرا انکار خواهد کرد . روسو که متفکری لیبرال بود ، خواهان انقلاب نبود ولی عقایدش موجب روشنگری در اروپا شدند . آگاهی انتقادی توسط او سرانجام میان سالهای ۱۷۸۹-۱۷۹۹ موجب انقلاب فرانسه شد .

در اروپا روسو تنها نبود . هبوم و هابس و ولتر از آغاز قرن ۱۷ در باره شکل دولت بحث و جدل میکردند . انقلاب فرانسه برای بورژوازی و قدرت سیاسی بیشتر او مفید بود . طبقه متوسط بعد از ۲۰۰۰ سال یک نقش تاریخی مهم بازی نمود . سرانجام چون مشکلات اجتماعی مردم حل نشدند ، زمان رشد تئوریه شروع شد . در انگلیس گودوین در سال ۱۷۹۳ خالق عقاید شبه آنارشپیستی در تاریخ سیر اندیشه گردید .

کمون پاریس در سال ۱۸۷۱ میان ماه مارس و ماه مه حاکم شد ولی بعدا شکست خورد . رهبران نظری آن افرادی مثل وارلین ، فرانکلین ، دابروسکی ، و لویزه میشل بودند . امروزه بعضی منابع تلفات شکست آنرا تا ۳۰۰۰۰ نفر حدس میزنند .

در کمون پاریس دو گروه ؛ هواداران بلانکو و هواداران پرودن ، فعال بودند . از جمله خواسته های آنان غیر از جدایی دین از دولت ، برابری حقوق زن و مرد بود . امروزه اشاره میشود که مارکس و انگلس در سهای مهمی از کمون پاریس آموختند که برای تاکتیک و استراتژی بعدی مبارزه پرولتاریا بسیار مهم بودند . باید اشاره کرد که در کمون پاریس ، کمونیستها و آنارشپیستها اختلاف نظر عمده ای نداشتند . مارکس در نامه ای خصوصی اعتراف میکند که آخرین فصل کتاب " ۱۸ برومر ... " او ، تحسین از مبارزات آنارشپیستی نیز است . البته مارکس آنزمان هنوز از طرف هوادارانش ، مارکسیست نشده بود . امروزه حتی ادعا میشود که مارکس نسبت به آنارشپیستها سیمپاتی داشت و از آنان هواداری میکرد ، گرچه آنزمان سوسیالیستها ، آنارشپیستها و جمهوریخواهان با همدیگر رقابت میکردند .

مارکس و انگلس به کارگران بیش از سایر اقلیت زحمتکش امید بسته بودند . آنارشپیستها سرانجام بهای گزافی در راه اتوپی سوسیالیستی خود پرداختند ، چون دو رهبر آنان یعنی وارلین و فرمل اعدام گردیدند . فراز و فرود کمون پاریس برای جنبش آنارشپیستی ، تأیید و تجربه ، شکست و پیروزی بود . در میان آنارشپیستها نظرات باکونین و پرودن مورد توجه خاصی قرار گرفتند . آنارشپیستها غیر از کمونهای انقلابی ، خواهان فدراسیون سراسری کمونهای آزاد شدند . لویزه میشل ، یکی از زنان آنارشپیست در سال ۱۸۵۵ بعنوان معلمی جوان به پاریس آمده بود . او تا زمان مرگ در سال ۱۹۰۵ چهره فعال و محبوب تبلیغات آنارشپیستی بود . برای او حوادث مهم سال ۱۸۷۱ مبارزه ای در راه زندگی واقعی بودند .

او نخستین بار خواسته های فمینیستی را وارد مبارزه انقلابی نمود . وی خطاب به حاکمان گفته بود ، ما برای احقاق حقمان التماس نمی کنیم بلکه با نیروی خود آنرا خواهیم گرفت ، و در دادگاه محاکمه اش گفته بود بهتر است حکم اعدام بگیرد تا بدلیل زن بودن جرمی سبک دریافت کند . امروزه اشاره میشود که داستانهای ادبی و یادداشتهای روزانه او سندی مهمتر از ثبت تاریخ از طریق کارشناسان در باره تحولات کمون پاریس هستند .

در انقلاب فرانسه در حالیکه بورژوازی قدرت خود را در مجلس تثبیت میکرد ، تودهها بتدریج در حال ایزوله شدن بودند و خرده بورژوازی خواهان جمهوری اجتماعی شد . طبقات استثمارگر آرزوی سلطنت و موناخی میکردند . بورژوازی کلان امید به اریستوکراتی و سلطنت بسته بود . سرانجام بعد از اعدام روبسپیر در سال ۱۷۹۴ ، ناپلئون از طریق کودتا در سال ۱۷۹۹ به قدرت رسید و تمام مخالفان را جاروب نمود .

خاطرات آنارشیت ها و تاریخ نویسی بلشویک ها .  
کارگران به حرف رهبران تان گوش دهید !

آنارشیت های روس به مدت 5 سال یعنی بین سالهای 1917-1922 در دو منطقه از شوروی به بحث و مبارزه با بلشویکها برای دفاع از آزادی پرداختند ؛ در جنوب شوروی ، در کشور اوکراین در منطقه ای به وسعت کشور ایرلند با جمعیتی حدود هفت میلیون ، و در شمال شوروی ، در روی جزیره کرونتالین ، در سی کیلومتری پتروگراد سابق و لنین گراد بعدی ، با جمعیتی حدود 30000 نفر ، که غالب آنان اعضای نیروی دریایی پیشین و جدید بودند . کروپتکین ، یکی از تئوریسین های آنارشیسیم مینویسد ، هیچ ادبیاتی مانند ادبیات قرن 19 روس مبلغ مبارزه مسلحانه نبوده . در رمان " پدران و پسران " تورگنیف ، نیهایسم مثبت آن مشوق آنارشیسیم سیاسی است . و در رمان " غولهای " داستایوسکی ، بجای نیهایسم منکر خدا ، یک اخلاق ماتریالیستی تبلیغ میگردد . چکامه های پوشکین از جمله شعر " خنجر " او ، دستهای هزاران جوان مبارز را مسلح نمود . هر تسن در انجمن و شوراهای روستایی ، هسته سوسیالیسم نوع روسی را میدید . فولین ، آنارشیتی فعال ، با اسم آلمانی تبار آیشباوم ، بعدها خالق کتاب 3 جلدی " انقلاب ناشناس " را ، آنارشیتها تئوریسین شوراها در انقلاب 1905 میدیدند . بلشویکها این کشف را به تروتسکی در سال 1917 نسبت میدادند . فولین میگفت هر قدرت سیاسی مثل گاو جنگی شاخدار ، روزی به مردم و اطرافیان خود شاخ خواهد زد . سنت مارکسیستی از آغاز ، آنارشیسیم را نوعی اتوپی خرده بورژوایی می نامید و بلشویکها آنرا بیماری کودکی انقلاب بشمار می آوردند و فکر میکردند که جنبش خرده بورژوایی آنارشیتی در طی زمان به مرگ طبیعی محکوم است .

آنارشیتها خواهان اداره قدرت بسبب شورایی کمون پاریس بودند و بلشویکها از طریق حزب کمونیست قصد تمرکز قدرت در دولت را داشتند . بعضی از آنارشیتها حتی تا سال 1918 بلشویکها را مارکسیست و سوسیالیست یحیی برادر طبقاتی خطاب میکردند .

کروپتکین اهمیت انقلاب روس را به اندازه اهمیت انقلاب انگلیس بین سالهای 1639-1648 و انقلاب فرانسه بین سالهای 1789-1794 میدانست . او میگفت که انقلاب روس ادامه انقلاب انگلیس و فرانسه در اروپا بوده است .

اما گلدمن ، یکی از زنان نظریه پرداز آنارشیسیم ، میگفت که لنین آماده است تا انقلاب را قربانی نجات روسیه نماید ، گرچه خلق روس ذاتا آنارشیت است و بشر تاکنون نتوانسته اصل بهتری از آزادی آنارشیتی را کشف کند . آنارشیت دیگری استالین را فرزند خلف لنین و تروتسکی نامید . لنین یکبار گفته بود که از دزدها باید دزدی کرد . گروه دیگری از آنارشیتها ، امروزه مدعی هستند که نه بلشویسم بلکه مارکسیسم ناتوانی خود را در شوروی نشان داد .

در نظر آنارشیتها هر نوع قدرت سیاسی یا دیکتاتوری ، موجب منفعل شدن انسان میشود چون هر دولتی ذاتا ایستا و سازمانگرا ، و هر انقلابی ذاتا پویا و جاری است . حزب کمونیست بلشویکها ، خود را آوانگارد پرولتاریا و سکندار قدرت سیاسی در دولت میدانست .

رهبر آنارشیتهای کشور اوکراین در جنوب روسیه آلمان ، ناسترو- ماخنو 1889-1935 نام داشت . او در 19 سالگی به جرم ترور سیاسی در روسیه تزاری ابتدا به اعدام و سپس به حبس ابد محکوم شده بود و حین انقلاب اکبر از زندان آزاد شد ولی در سال 1921 بر اثر شکست آنارشیتهای اوکراین به فرانسه پناهنده شد و در سال 1935 بر اثر عواقب زخمهای جنگ و زندان ، درگذشت .

ماخنو در سال 1918 با لنین دیدار و گفتگو کرد و بقول تروتسکی ، لنین حاضر شد منطقه ای از کشور اوکراین را در اختیار آنارشیتها بگذارد تا آنان سوسیالیسم آنارشیتی خود را تجربه کنند ولی این وعده عملی نشد و سرانجام بلشویکها به سرکوب متحدان سابق خود یعنی آنارشیتها پرداختند .

در طول 4 سال جنگ داخلی تعداد اعضای آنارشیتها در اوکراین به 30000 نفر رسیده بود . اوکراین در زبان روسی یعنی کشوری در حاشیه و مرز . جنبش ماخنو یک جنبش دهقانی بود .

جنبش دیگر شوروی بعد از انقلاب اکبر ، جنبش آنارشیتی جزیره کرونتالین در شمال ، خواهان انقلاب شورایی در مقابل سوسیالیسم دولتی بلشویکها بود . آنها میگفتند که دیکتاتوری بورژوایی جای خود را به دیکتاتوری پرولتاریا و آوانگارد آن یعنی حزب کمونیست داده است .

آنارشیتها به انتقاد از کمونیستهای غرب پرداختند که در باره رفتار بلشویکها سکوت نمودند . در نظر آنارشیتها انقلاب ، آینه روزهای آینده خواهد بود یعنی کودکی که در حال مردن مبارزه میکرد .

در زمان جنگ داخلی لنین از کمونیسم نظامی میگفت . او در کتاب " دولت و انقلاب " از یک طرف از قدرت شوراها میگفت و از طرف دیگر از کاپیتالیسم دولتی بسبب آلمان ویلهلمی در زمان جنگ جهانی اول .

در نظر آنارشیتها دولت مرکز گرای بلشویکها موجب نابودی نظام شوراها شد . لنین یکبار آزادی را رویا و خیال بورژوایی نامیده بود ، او گرچه در کنگره شوراها در سال 1918 گفته بود که ایده آنارشیتی اکنون شکل زنده بخود میگیرد .

در نظر آنارشیتها جنگ ، اتوریته ترین واقعه ای است که انسان را منفعل کرده و موجب حذف آزادی و شکوفایی آن میشود . در انقلاب 1905 روسیه ، هشتاد درصد جمعیت در روستاها زندگی میکردند . آنارشیتها اهمیت انقلاب 1905 را کمتر از انقلاب اکبر 1917 میدانستند . آنها بلشویکها را متهم به جعل ثبت دو انقلاب روس نمودند و جنبش خود را انقلاب سوم بحساب می آوردند .

آنارشیمیسم و انقلاب ناتمام آلمان .  
کساد آنارشیمیسم در تاریخ آلمان .

باکونین میگفت ایده دولت خواهی تا مغز استخوان آلمانها رسوب کرده چون آنان در اروپا با تاخیر فراوان بشکل ملتی واحد درآمدند . ایده آنارشیمیسم هیچگاه در آلمان توده ای نشد چون همیشه بصورت پسر خوانده ای غریب در حاشیه مبارزات اجتماعی زیست .

جنبش آنارکوسندیکالیستی در آلمان ضعیف بود و هیچگاه شانس عظیمی نیافت چون کارگران بیش از 150 سال بود که میان شعار دیکتاتوری کمونیستی و دولت سوسیال دموکراسی سرگردان بودند . کارگران در این کشور همیشه بره نامزد قربانی سوسیال دموکراتها بوده اند ؛ سوسیال دموکراتهایی که بجای شعار سرنگونی دولت بورژوازی همیشه خواهان اصلاحات و رفرفر آن بوده اند .

کساد آنارشیمیسم آلمان محمولا به سبب مواضع سوسیال دموکراتهای این کشور بوده است . پروسه سوسیال دموکراسی آلمان را امروزه مورخین بصورت مارکسیستی ، روبریویستی ، اپورتونیستی ، و سازشکارانه ثبت کرده اند . دلیل دیگر ضعف آنارشیمیسم در آلمان ، وجود پاپ هایی ملی مانند مارکس و انگلس بوده است .

از زمانی که بیسمارک سوسیالیستها را خائن و بی وطن نامید ، در فرهنگ عامیانه مردم ، اطاعت از دولت امری بدیهی بوده و سوسیالیستها بدنام شده اند . کارگران آلمان همیشه میانه رو و معتدل بوده اند ؛ آنان در سال 1914 گوسفند قربانی جنگ جهانی اول و در سال 1933 هورا کشان بقدرت رسیدن هیتلر شدند گرچه آنان بجای دیکتاتوری پرولتاریای کمونیستی ، شعار دیکتاتوری شورایی را مطرح نمودند .

اتحادیه کارگران آنارشپیست (FAUD) بعد از 40 سال در سایه سوسیال دموکراتها بودن ، در سال 1919 تشکیل شد و خواسته 6 ساعت کار روزانه را عملی نمود . در زمان اوج آن در سال 1925 تعداد اعضایش به 150000 نفر رسید . یکی از خواسته های آن ، انحلال مجلس از طریق دموکراسی شورایی بود . سازمانهای کمونیستی شورایی دیگری هوادار نظرات گرامشی شدند . بعد از اینکه فاشیسم آلمان در سال 1933 اتحادیه کارگران آنارشپیست را تار و مار کرد ، آنان در سال 1936 با نام یک سازمان آلمانی مستقل در جنگ داخلی اسپانیا شرکت نمودند .

ضعف تاریخی سازمان کارگران آنارشپیست تا پیش از سال 1918 به دلیل غیاب یک جنبش آنارشپیستی در آلمان بود گرچه بعضی از آثار پرودن از سال 1844 در سوئیس به زبان آلمانی ترجمه شده بودند .

آنارشپیستها در جریان انقلاب ناتمام 1918 آلمان غیر از سرنگونی قیصر ، خواهان تشکیل شوراهای کارگران و سربازان شدند . این انقلاب سرانجام در سال 1920 با شکست کامل روبرو شد . در دوره حکومت وایمار غیر از حضور یک سوسیال دموکراسی متزلزل ، فضای اجتماعی میان طرفداران فاشیسم و استالینیسم دوقطبی شده بود . امروزه در باره اشتباه آنارشپیستها اشاره میشود ، از کسانی که ساختار فکری استالینیسم و فاشیسم را شبیه هم بدانند ، چه انتظاری میتوان داشت ؟

نخستین جمهوری شورایی استان بایرن در جنوب آلمان ، 6 روز طول کشید . آنان نظام سیاسی فدرال را بجای حکومت مرکزی مطرح نمودند . این انقلاب نسبتا غیرخونین بود و هدف آن خلع قدرت دولت پروس و نابودی قدرت مرکزی در برلین بود .

در آن زمان کسانی بودند که ادعا میکردند خواسته و علائق کاپیتالیستی در بعضی از انسانها غریزی و ژنتیک است . حزب کمونیست آلمان آنزمان حکومت آنارشپیستها را جمهوری شورایی ظاهری نامید و جمهوری شورایی کمونیستی خود را بدل میدانست . از دیگر کوششهای آنارشپیستها ، برابری حقوق زن و مرد و عملی نمودن انقلاب جنسی بود . عمیق ترین فیلسوف آلمانی آنارشپیست آنزمان ، گوستاو لاندائور بود .

نخستین گروه آنارشپیستی آلمان در سال 1874 تشکیل شد و در سال 1881 آنارشپیستهای آلمان در کنگره آنارشپیستی لندن شرکت کردند . با اعدام آنارشپیست معروف ؛ جولیس لیسکه در سال 1885 مبارزه مسلحانه آنارشپیستی در غالب دورههای تاریخ اجتماعی آلمان به کنار گذاشته شد . در طول مبارزات چپ ، اسپارتاکوسها و سوسیال دموکراتهای مستقل ، متحد کارگران بودند .

در سال 1924 به دلیل یک عفو عمومی نه تنها هیتلر بلکه یک مبارز آنارشپیست و روشنفکر یهودی تبار بنام اریش موسام نیز از زندان آزاد شد . 10 سال بعد هیتلر صدراعظم آلمان بود و موسام به یک پایه برق در اردوگاههای فاشیسم آویزان شد .

وی مشهورترین آنارشپیست جمهوری وایمار بود و بعد از شکست جمهوری آنارشپیستی مونیخ به 15 سال زندان محکوم شده بود . انقلاب 1918 او را از زندان آزاد نمود ولی در سال 1924 دوباره دستگیر شد . با بقدرت رسیدن نازیها در سال 1933 موسام از نخستین دستگیرشدگان بود .

در سال 1919 اریش آیزنر ، آنارشپیست دیگر یهودی تبار آلمانی در خیابات ترور شد . مبارز آنارشپیست یوهان ماست کتاب سرمایه مارکس را بطور خلاصه و بزبانی ساده با عنوان " سرمایه و کار " بچاپ رساند . مدتی بعد روزا لوکزمبورگ و کارل لیبکنشت از جمله رهبران سازمان کمونیستی اسپارتاکوس توسط راستگرایان و با تایید سوسیال دموکراتهای حاکم بقتل رسیدند .

از جمله مشهورترین رهبران روشنفکری جمهوری شورایی آنارشپیستها ، لاندائور ، موسام ، رت ماوریت ، ارنست تلر ، ارنست نیکیش ، و سیلیویو گزل بودند . ماوریت همان آلیاس تراون بود که تحت تاثیر عقاید روسو ، باکونین ، کروپتکین ، و اشتیرنر بود . او میگفت روشنفکر موقعی انسان است که علیه دولت ، سرمایه ، جنگ ، کلیسا ، شوینیسم ، و رسانه های بورژوازی موضع داشته باشد .

با موفقیت کودتای 1919 علیه آنارشپیستها ، کمونیستها طرفداران زیادی یافتند . کودتاگران نه تنها به قلع و قمع آنارشپیستها پرداختند بلکه لاندائور را تا حد مرگ کتک زدند و لوینه را بعد از یک محاکمه نمایشی کوتاه اعدام کردند .

موسام را به زندان تادیبی محکوم کردند . او به مکزیک گریخت و در آنجا آثاری ادبی مانند کشتی مردگان ، دولت ، شورش ، و غیره را منتشر نمود .

سه قرن مبارزه اجتماعی آنارشیست ها در آمریکا .

از کمون گاوچرانی تا محفل اینترنتی-، از ترور رئیس جمهور تا به آتش کشیدن زیاده دانیها

در سال 1660 نخستین باریک زن آنارشیست بنام "ماری دایر" بجرم سرپیچی در مقابل قانون در ایالت ماساچوست آمریکا اعدام شد. بعد از استقلال آمریکا در سال 1850 هواداران جنبش آنارشیستی فعالیتی جدی را آغاز نمودند و حدود 100 کمون اتوپیستی تشکیل دادند. بخشی از آن کمونهای زیر عقاید مسیحی بودند که در جستجوی عدالت فعالیت میکردند. در حالیکه مهاجران اروپا آنارشیسم جمعگرایانه آمریکا بردند، آنارشیسم فردگرای آمریکایی را ناشی از شرایط بومی و طبیعی آمریکامیدانند. هدف این دوشاخه آنارشیسم تبلیغ آزادی فردی و اجتماعی بود. امروزه اشاره میشود که آنارشیسم نخستین: انگلیسی و آمریکایی قوی تر از آنارشیسم: آلمانی، فرانسوی و روسی بوده است. توماس جفرسون یکی از متفکران جنبش استقلال طلبانه آمریکا مینویسد: "بهترین حاکمیت، رژیمی است که کمتر حکومت کند". بعدها زیر تاثیر فوری و آون، کمونهای سوسیالیستی تخیلی تشکیل گردیدند. قرنهاست که آنارشیسم فردگرایک جنبش خاص جامعه آمریکا مانده است. جنبش آنارشیستی در آمریکا شامل مقاطع مختلف تاریخی بوده است.

ادبیات آنارشیستی و رمانتیک نویسندگانی مانند امرسن، ویتمن و مقاله داوید تورنر با عنوان "وظیفه سرپیچی از اوامر دولت" روی این جنبش تاثیر داشتند. از جمله دلایلی که آنارشیستهای فردگرایان برای تقاهم با رنج کارگران صنعتی نداشتند، بی رابطه گی آنان با شهرها و کارخانه ها بود. دولت، آنارشیستهای مهاجر جمعگرا را متهم به وارد کردن و استفاده از خشونت در جنبش آنارشیستی آمریکا نمود، و در حالیکه آنارشیستهای فردگرا مشغول کمونهای منفرد خود در دامن طبیعت بودند، آنارشیستهای جمعگرا در مبارزه طبقاتی در شهرها شرکت نمودند. مبارزی بنام "توکر" گرچه کتاب باکوین با عنوان "خدا و دولت" را در سال 1883 به انگلیسی ترجمه نمود، او ولی با کمک نظرات آنارشیسم فردگرا به مبارزه علیه عقاید آنارشیستی جمعگرا پرداخت. در تاریخ 11 نوامبر سال 1887 دولت دست به اعدام 5 رهبر جنبش آنارشیستی آمریکا بنامهای: لینگ، اسپیس، فیشر، انگل، و پارسون زد. اسپیس دریای چویه دار گفته بود: "زمانی خواهد رسید که سکوت ما قوی تر از صداهایی خواهد شد که امروز آنرا وادار به سکوت میکند". اینترناسیونال دوم به پای قدر دانی از این اعدام شدگان، در یکشنبه دوم خرداد سال 1889 در پاریس، اول ماه مه را بید آن قربانیان، و روین الملل کار نام نهاد. تقصیر و یا بی گناهی دو اعدامی دیگر جنبش آنارشیستی بنامهای: ساکوس و وانستیس" بعدها موضوع اشعار، رمانها و فیلمهایی در آمریکا گردید.

زن و شوهری بنامهای: اما گلدمن و برکمن" بیش از 30 سال در آمریکا نیروی محرک جنبش آنارشیستی بودند. خاتم گلدمن پیرامون دیدار کروپوتکین از آمریکا مینویسد که او شوق عظیمی میان هواداران را موجب گردید. بعد از ترور رئیس جمهور آمریکا و قتل پادشاه ایتالیا بدست آنارشیستها در سالهای 1900 و 1901 فشار بی سابقه ای به آنارشیستها وارد شد. در سال 1916 حدود 249 تن از آنان از جمله گلدمن و برکمن را از آمریکا اخراج و به اروپا فرستادند. سال 1919 را پایان تاثیر یک مرحله 50 ساله جنبش آنارشیستی روی جنبش کارگری میدانند. به نقل از منتقدی، "آنان سالها فقط خطاب بخود حرف میزدند". در سال 1927 گروه دیگری از فعالین جنبش آنارشیستی در آمریکا اعدام گردیدند.

در دهه 50 قرن گذشته جنبش "بیت" نیز تحت تاثیر افکار آنارشیستی قرار گرفت و در دهه 60 در رابطه با جنبش دانشجویی و جنبش ضد جنگ ویتنام، آنارشیستها دوباره در آمریکا فعال گردیدند. غالب سازمانهای آنارشیستی آلمان آمریکا، زیر تاثیر نظرات مارکس و مانو نیز بودند. رسانه های آمریکایی به همه محترضین عنوان "آنارشیست" را میدادند. در فاصله سالهای 1930-1970 غیر از جنبش آنارشیستی فمینیستی، جنبش آنارشیستی میاهان نیز فعال گردید. نیویورک تایمز آن زمان نوشت: "آنارشیسم، ایده ای است که از خودکشی خودداری میکند". در اندوه، آنارشیسم، صدایی که همیشه یک اقلیت معترض در درون جنبش چپ بود، میرفت که توده ای گردد. عناصر "بیت" چپ که خاص جنبش چپ آمریکا بود، حرکتی جدید به آنارشیسم آمریکایی داد. نویسنده معروف: نوام خومسکی، نیز خود را نویسنده ای سیاسی در مسنت "آنارکو سیندی کالیسم" می بیند؛ جنبشی که بعدها غیر از شکستن شیفته بانکها و ادارات دولتی، به آتش زدن سطهای زیاده دانی پرداخت. بخش مهمی از جنبش معترض آنارشیستی فعلی خود را صلح طلب دانسته و از بکار گرفتن خشونت خودداری می نماید. در سال 1991 جنبش آنارشیستی را ضد جنگ آمریکا علیه عراق نامیدند. اعضا و هواداران این جنبش به آتش زدن بعضی ساختمانهای نظامی آمریکا پرداختند و دست به تظاهرات انبوه زدند. دهها سال است که یک قانون نامرئی به مطبوعات توصیه میکند که در رابطه با اعتراضات اجتماعی از بکار بردن واژه های "آنارشیسم و آنارشیست" خودداری کنند. گروه دیگری از مطبوعات آنارشیستها را متهم میکنند که می خواهند به عهد حجر و کمونهای اولیه بازگردند. مجله "پلی بوی" در نوامبر سال 2000 یک مرانامه آنارشیستی را منتشر نمود و سالهاست که رسانه هایی مانند: سی ان ان، بی بی سی، و ال ام تی، و لوئیس آنجلس تایم، درباره فعالیتهای آنارشیستی گزارش میدهند. از آنجمله که: اکنون طرفداران زندگی ابتدایی، جنبش ضد گلوبال به راه انداخته اند.

آنارشیستها مدعی هستند که بابا گشت مارکسیسم به دانشگاهها و تئوری گرای صوری، آنارشیسم مهم ترین جنبش انقلابی آگاهانه کنونی شده است. بعد از سقوط سوسیالیسم استالینیستی، آنارشیسم تبدیل به یک ایده نولوگی شده که نه تنها فهم جهان را دارد بلکه آنرا تغییر نیز می خواهد بدهد؛ یک ایندولوژی بی خطر ولی شجاع و عملگرا که علیه جنگ، نژادپرستی، آلودگی محیط زیست و غیره فعالیت می نماید. آنان آنارشیسم را فلسفه ای سیاسی میدانند که قصد مبارزه اجتماعی دارند و در کار نوال های مقاومت شعار میدهند که: " قرن آنارشیستها اکنون آغاز شده، کاری بکن یا بمیر!". پاتک های جوان خیابانی نیز خود را آنارشیست میدانند. آنان میگویند: "انقلابی بودن بدون آنارشیست بودن، غیر ممکن است". چون ما در نقطه عطف تاریخ قرار گرفته ایم، برای نخستین بار در تاریخ، آنارشیستها تنها جریان انقلابی شده اند.

از جنبش آنارشیستی آمریکا انتقاد میشود که کوششی برای اینترناسیونال شدن نمی نماید، گرچه نشر آثار آنارشیستی در آمریکا 2 برابر و فروش آنان 3 برابر شده و لقب چپ و منفی "آنارشیست" اکنون تبدیل به هویتی سیاسی گردیده است و در بخش اینترنتی روزانه خود 10000 نفر فقط در یکی از صدها سایت آنارشیستی در بحث های اجتماعی شرکت می نمایند. انتقاد دیگر از جنبش آنارشیستی آمریکا، مردانه و سفید بودن غالب هواداران است که به: آنارشیستهای هیپی، آنارکوسندیکالیستها، آنارشیسم شریطی، آنارشیسم فولکلوریک و غیره تقسیم میشوند. نوام خامسکی در کنار "ژان زازان" از جمله چهره های دانشگاهی آنارشیستی هستند که خارج از صحنه مبارزات خیابانی فعالیت می نمایند.

مجله نیوزویک آنارشیسم نو را از دهه 60 قرن گذشته معرفی میکند. جنبش ضد گلوبال با تیراژ مطبوعاتی 100000 رقیمی، خود را "جنبش جنبش ها" میدانند. آنان با کوشش برای کشف یک سیستم تجزیه و تحلیل آنارشیستی در جهان، خواهان "مبارزه علیه کاپیتالیسم تا مرگ آن" هستند، گرچه هویت غالب آنان پشت نام مستعار در پرده میماند. آنان مینویسند که: "آنارشیسم پدیده ای است اجتماعی و نه یک جنبش". در مطبوعات، غیر از "آنارشیسم در دوره دایانوراها"، از "آنتروپولوژی آنارشیستی" سخن میرود. هیپی های جدید نیز خانواده های ثروتمند خود را ترک کرده و برای تفریحات خیابانی، خود را انقلابی می شمارند.

آنارشیستها و آنارکوسندیکالیستها با ادعای اعلان مرگ احزاب مارکسیستی و سوسیال دمکرات شدن آنان، ادعای انقلابی بودن می نمایند. آنان چپ مارکسیستی را سوسیال دمکراسی غیر انقلابی بشمار می آورند. گرچه جنبش آنارشیستی در طی 30 سال گذشته جهانی شده ولی هیچگاه میان روشنفکران و انقلابیون، نظریه پردازان و عملگرایان اینهمه اختلاف وجود نداشته است. آنارشیستها واژه و مفهوم "جنبش ضد گلوبال" را نیز ساخته رسانه های آمریکایی میدانند تا از بکارگیری واژه های جنبش آنارشیستی خودداری کنند. آنان خواهان جنبشی برای عدالتی گلوبال (جهانی) و جنبشی ضد گلوبال شدن کسرها هستند. در نظریه های "نئولیبرال" طرفدار گلوبال شدن، بجای آزادی انسان ایده ها، خواهان آزادی حرکت سرمایه و کالاها هستند. آنان در حالیکه مقاومت را خشونت و تروریسم می نامند، بودجه دفاع از مرزهای آمریکا را سه برابر نموده اند تا پناهندگان اقتصادی و اجتماعی کشورهای فقیر وارد آمریکا نشوند. آنارشیستها، نئولیبرالیسم رایک بنیانگرای بازار آزاد مینامند، و در رابطه با ورود غیر قانونی پناهندگان به اروپا و آمریکا مینویسند که: "هیچ انسانی غیر قانونی نیست". از طرف دیگر چون جنبش آنارشیستی غالباً غیر مسلحانه شده، حکومت های غرب و آمریکا با مشکل نوع برخوردیان روبرو شده اند، چون آنان مثل سابق نمی توانند با سلاح آنان را سرکوب نمایند. در دهه های 70 و 80 قرن گذشته بعضی از جوانان بی سرپناه آنارشیستی دست به اشغال خانه ها و آپارتمانهای خالی و بی صاحب زدند. مشکل مهم جنبش آنارشیستی اکنون فرقه گرای و نبولن هماهنگی و مرکزیت بین آنان است.

نمایش:

## شکست آنارشیست ها و گناه کمونیست ها فراز و فرود آنارشیست های اسپانیا

امروزه ، تابستان کوتاه آنارشیسم در اسپانیا ، حاشیه ای فراموش شده بر تاریخ شده است . آنارشیست ها همچون تروتسکیست ها علت غالب شکستهای خود در اروپا را ، مبارزه ، مخالفت و سنگ اندازی های استالینیست ها و مارکسیست ها در راه آنان میدانند ، گرچه فاشیسم ، بورژوازی و ارتجاع ، با کمک ارتش ، کلیسا و سرمایه نیز بی تقصیر نبودند . آناتول فرانس یکبار گفته بود که اتوپی ها برای پیشرفت بشر اهمیت مهمی دارند ، ولی مارکسیست ها ایده آنارکوسندیکالیسم آنارشیست ها را به تمسخر ، اتوپی می نامیدند . امروزه اشاره میشود که تجربه آنارشیسم سوسیالیستی اسپانیا ، اهمیت مهمی برای آینده تاریخی سوسیالیسم داشت .

در اسپانیا همچون روسیه یک جنبش آنارشیستی شهری و یک جنبش آنارشیستی روستایی وجود داشت . بعد از جنگ جهانی اول ، اسپانیا آخرین کشوری بود که آنارشیستها مدتی در آن قدرت رسیدند . با نگاهی به عقب، امروزه ادعا میشود که نه مارکسیسم انقلابی روس و نه سوسیال دموکراسی میانه رو آلمانی نتوانستند آزادی ، عدالت و سوسیالیسم را در جوامع خود عملی کنند .

در سال 1936 کل جامعه اسپانیا شاهد تجربه آنارشیسم بود . آنارشیستها این انقلاب اجتماعی را سوسیالیسم دموکراتیک نامیدند . خلاف سوسیالیسم مارکسیستی روسیه ، انقلاب آنارشیستی اسپانیا ، ادعای ضد دیکتاتوری می نمود . در حالیکه حزب کمونیست اسپانیا در سال 1936 ، سی هزار عضو داشت ، اتحادیه کارگری آنارشیستهای عی، CTN ، مدعی دو میلیون عضو شد .

آنارشیستها امروزه اشاره میکنند که آزمون فاشیستها و استالینیست ها در کنار هم علیه جامعه لیبرال آنارشیستی آنان مبارزه کردند . در حالیکه برای انسانها ، سوسیالیسم جامعه غیر طبقاتی مهم بود ، آنارشیستها سوسیالیسم شوروی را چیزی غیر از سرمایه داری دولتی برنامه ریزی شده نمیدانستند .

آنارشیستهای اسپانیا مدعی بزرگترین تجربه انقلاب اجتماعی در قرن 20 و سنبل مثالهای عملی سوسیالیسم دولتی و جمعگرایی دموکراتیک شدند . آنان راه دیکتاتوری پرولتاریایی روس را فرقتد بلکه راه دموکراسی را تجربه کردند . در روسیه پرولتاریاهای حزبی مالک وسایل تولید در دولت شده بودند.

آنارشیستها امروزه اشاره میکنند که 19 ژوئیه سال 1936 ، روز تواد بزرگترین و موفق ترین تجربه خودگردانی مردمی بود . انقلاب اسپانیا خلاف روسیه ، عملی نمودن سعادت اجباری نبود . خلاف مدل دولت استالینیستی ، انقلاب اسپانیا بطور غیر مرکزی اداره میشد.

در حالیکه در روسیه مردم از ترس ، استالینیست میشدند ، در اسپانیا بر اثر شوق و سرمستی ، مردم آنارشیستها را همراهی می نمودند . در تمام طول تاریخ شوروی ، استالینیستها به پاکسازی تروتسکیست ها و آنارشیستها پرداختند ، چون با کاهش آنارشیستها به رقم مارکسیستها افزوده میشد .

در سال 1868 گوزپ فانی ، یکی از یاران باکونین برای تبلیغ آنارشیسم به اسپانیا اعزام شد. در سال 1870 حدود 150 گروه آنارشیستی با جمعیتی بیش از 40000 عضو وجود داشت . آنارشیستهای اسپانیا قوی ترین جریان در اروپا و تا مرحله جنگ داخلی ، قوی ترین نیروی چپ بودند . بزرگترین اتحادیه کارگران اسپانیا یعنی سازمان CTN زیر تاثیر آنارشیستها و سندیکالیستها، در سال 1910 پایه گذاری شده بود .

تجربه های انقلابی- اجتماعی پیشتر پرولتاریای اسپانیا تحت تاثیر اندیشه آنارشیسم بود . آنارشیستها با مخالفت با دولتی کردن وسایل تولید مانند شوروی ، پیشنهاد اجتماعی کردن وسایل تولید را نمودند . آنها میگفتند دولتی کردن یعنی دولت صاحب و مالک جدید وسایل تولید شود و رهبران اقتصادی ، بوروکراتهای دولتی گردند .

آنارشیستها مدعی بودند که در سوسیالیسم دموکراتیک آنان ، دولت و خلق یکی نیستند و با هم فرق دارند . در نظم اجتماعی سوسیالیسم دموکراتیک آنارشیستها ، اقتصاد تحت نظر اتحادیه کارگران ، تعاونی های گوناگون ، و شوراهای محلی است . سازمان سیاسی سوسیالیسم دموکراتیک آنارشیستها ، شوراها هستند که بصورت اتحادیه های کوچک و بزرگ بجای دولت فعال هستند . اشتباه آنارشیستها در آنجا بود که فکر میکردند با تسلط بر اداره اقتصاد و فرهنگ ، از قید اداره دولت میتوان سر زد . آنها رابطه ای غیر علمی و ناسالم نسبت به دولت و قدرت داشتند .

جنگ داخلی سه ساله اسپانیا را آزمون قبرستان ایده الهام نامیدند . شعار مهم فالانژیست ها و فاشیستها - زنده باد مرگ ! - بود . وحشتناک ترین گرسنگی عمومی از زمان پیروزی فرانکو تا سال 1944 ادامه یافت .

باکونین و کروپتکین تأکید کرده بودند که نه جنایتکاران و نه مخالفان سیاسی ، دشمن خونین قابل تنبیه و قابل شکنجه هستند و باید با آنان در جامعه آنارشیستی، ملایم و انسانی رفتار نمود . در دوره حکومت آنارشیستها نه تنها رشوه دهی، بلکه انعام و بخشش ، حتی به گارسن و راننده تاکسی ممنوع بود .

پای سخن آنارشیسمت های آمریکا  
ادعای غیرطبقاتی بودن آنارشیسم

" بحث ما انقلاب است و نه جنگ . جنگ طبقاتی ما جنگی است علیه تمام طبقات . ما حتی به جنگ اعلان جنگ می کنیم . ما نمی خواهیم آوانگارد تئوریسین های سیاسی باشیم . ما نه به دولت و نه به نظام سرمایه داری باور داریم . طرحهای مارکسیستی در مبارزه اجتماعی غالباً یک بعدی بوده اند . سرمایه داری مربوط انسانی را نیز تبدیل به کالا نموده ؛ عشق و سکس را حتی جزو بخش خدمات میداند و آنرا بفروش میرساند . ما چون به نابودی سیستم کاپیتالیسم جهانی باور داریم ، پس آنتی امپریالیسم هستیم .

تئوری آنارشیسم بر از تضاد و ضد و نقیض است . ما بجای جواب ، به طرح سئوالها می پردازیم ، ما ادعای پاسخ را به فیلسوفان و شارلاتانهای سیاسی واگذار میکنیم . سیستم کاپیتالیستی بر اساس برده سیاه و استعمار قاره آفریقا بنا شد ، آزادی نمی تواند روی برده داری و استثمار بنا شده باشد .

ما چون به عدالت اجتماعی و برابری اقتصادی معتقدیم ، پس نوعی آنارشیست سوسیالیست هستیم . بعضی از چپها از ساده لوحی مردم سوء استفاده میکنند . ما انتقاد اقتصادی مارکسیستها از سرمایه داری را قبول داریم ولی مدل سازمان سیاسی آنان را قبول نداریم .

ما ضد و علیه تمام فرمهای قتل که خاص جامعه مدرن بورژوازی است ، هستیم ؛ از جمله - مرد سالاری ، برتری نژاد سفید ، کاپیتالیسم ، کمونیسم دولتی ، ارتجاع و دگماتیسم دینی ، هم جنس ستیزی ، و غیره ."

اگر مبارزه اجتماعی تفریح آور نباشد ، جوانان به سر زدن از انجام آن می پردازند . غالب آنارشیستها در مبارزه طبقاتی سهل انگاری میکنند و آنرا جدی نمی گیرند . آنارشیستها بجای مبارزه طبقاتی ، در سبک زندگی خاص خود مبارزه میکنند ؛ سبک زندگی بدون خشونت .

امروزه آنارشیسم بیشتر عمل است تا تئوری . هیچ زمانی مثل امروز اختلاف میان تئوریسین و عملگرا ، انقلابی و روشنفکر وجود نداشته . از مازاد تولید و زیاده های سرمایه داری زیستن ، موجب ادامه کاپیتالیسم میشود ، چون آنها سرانجام زیاده دانی فروشگاههای زنجیره ای را نیز قفل خواهند کرد .

در خانه های اشغالی زیستن یا بی خاتمان بودن ، با اتو استپ سفر کردن ، ادبیات زیرزمینی اشاعه دادن ، بهتر از داشتن استراتژی یک بعدی در مبارزه اجتماعی است . آنارشیستها باید سهمی قوی در مبارزه خشن ضد امپریالیستی داشته باشند .

الاه ها مثل سابق فقط دخترهای باکره راضی و خوشبخت یا مادری غمخوار نیستند ، بلکه فرشته مرگ مانند تولد ، تیره مانند روشن ، خشم مانند همدردی ، عرفان انقلابی بجای قربانی جامعه مصرف بودن ، هستند .

از سال 1996 حتی در آمریکا دانشکده و مرکز تحقیقات آنارشیستی افتتاح شده . تاریخ آنارشیسم تا زمان جنگ داخلی اسپانیا ، آنارشیسم کلاسیک بود . از آنزمان تاکنون پست آنارشیستها در مبارزه فعال شده اند و میکوشند تا آنارشیسم سنتی را اصلاح و نو نمایند . در حال حاضر پست آنارشیستها سهم تئوریک اصلی در بحث های آنارشیستی آمریکا را بعده گرفته اند .

یکی از دلایل قدرت آنارشیسم زمان حال ، رشد جنبش ضد گلوبال است که حاکمیت گلوبال نئولیبرالها را مورد حمله قرار میدهد . آنارشیستها به رد ادعای جهانی بودن مارکسیسم در مبارزه به رهبری طبقه کارگر می پردازند . پست مارکسیستها ادعا میکنند که مبارزه طبقاتی در حال گلوبال امروزی کافی است . در تئوری و عقاید پست مارکسیستها هیچ تغییری نسبت به انتقاد از آنارشیسم کلاسیک ، پیش نیامده .

آنارشیسم مدعی یک انتقاد سوسیالیستی رادیکال از مارکسیسم و فرموله بندی آنست . آنارشیسم امروزه بیشتر عمل است تا تئوری . از نظر آنارشیستها ، سبک زندگی از نظر جهت گیری سیاسی اصولاً آنارشیستی است ؛ مثل میشل فوکو که ضد سیاست اتوریته بود .

در عین حال آنارشیسم ضد اخلاق و سیاست تئوری پست ساختارگرایی را نشان میدهد . انتقاد پست ساختارگرایی از آنارشیسم ماکس اشتیرنر ، انتقاد از هومانیزم روشنگری اوست . تا زمانی که آنارشیسم آمریکایی ضد مارکسیسم و ضد مبارزه طبقاتی باشد ، آیا انتظار انقلابی مهمی از آن است ؟ ، و یا وقتی به نظرات نیچه و نوام خامسکی در آنارشیسم آمریکا اهمیت داده شود ، ضد مارکسیست بودن آن امری بدیهی نخواهد بود ؟ .



پدر آثار شیشم « مخالف قنیشم! »  
 پرودن و آغاز آثار شیشم مدرن .

مورخین سیر اندیشه ، یوسف پرودن را آغاز اندیشه آثار شیشم مدرن در غرب میدانند . از زمان او طبقه کارگر را پروتاریا نامیده اند . کتاب پرورش او یعنی " مالکیت دزدی است " حمله ای به ستون های نظم حاکم آن زمان یعنی مالکیت و حاکمیت بود . او غیر از کمونیسم و کاپیتالیسم ، نظام آثار شیشم را فرم سوم اداره جامعه معرفی نمود . انگلس پیرامون کتاب فوق گفته بود که آن عمیق ترین اثر فلسفی است که در زبان فرانسوی تاکنون نوشته شده است . توالسوی عنوان کتاب " جنگ و صلح " خود را از آثار پرودن گرفت .

پرودن پیرامون زنان و یهودیان عقایدی ارتجاعی داشت . او میگفت جای زن در آشپزخانه است و باید گوش بفرمان مرد باشد . پرودن حاکمیت مردهای اروپای مرکزی را در خاقه و خانواده تبلیغ می نمود . تروتسکی او را رایشسون کروزه سوسیالیسم نامید . ده سال بعد از مرگ پرودن کتاب " بورژوازی یا زندهای زمان مدرن " از میان آثار او انتخاب و منتشر گردید . در مورد اینکه آیا پدر آثار شیشم یک اندیشمند راستگرا ، فاشیست ، و مرتجع طرفدار زمین و خون بود ؟ ، هاندلر آنش اشاره میکند که آن زمان متفکران و هنرمندانی مانند نیچه ، گوته ، مارتین لوتر ، و لنگر ، شوپنهاور ، و برادران گریم نیز دارای اینگونه افکار بوده اند .

از جمله بیانات پرودن که بصورت جملات قصار ، شعار روز شدند / آتارشی ، نظم است - مالکیت ، دزدی است ، - و خدا زشتی است ، بودند . آن زمان مارکس ، هرتسن و بلکوتین از جمله مطالعه کنندگان آثار انقلابی پرودن بودند . پرودن میگفت که عدالت اجتماعی پایه آزادی است و زندگی یک تجربه و آزمایش است . او علت از خودبیگانگی کارگران در جامعه صنعتی را نیز توضیح داد و میگفت که تقسیم کار و سیستم پولی موجب رفاه سرمایه دار و فقر مالی و روحی کارگران میشود . در سال 1848 با روی کار آمدن لویی ناپلئون ، پرودن دستگیر و به سه سال زندان محکوم گردید . گرچه در گفته های پرودن تضاد و تناقض بیشمار ملاحظه میشود ، او توانست ولی علق محافل اجتماعی و روشنفکری را به سه مقوله دولت ، مالکیت ، و اتوریته جلب کند . زمانی که پرودن در سال 1840 کتاب مالکیت خود را به آکادمی پاریس تحویل داد ، کسی واژه آثار شیشم را نمی شناخت ، ولی 25 سال بعد ، در زمان مرگ پرودن ، جنبشی وجود داشت که با اقتضای این واژه دشنام گونه را عنوان معرفی خود نمود .

گرچه پرودن ، بلکوتین ، هرتسن ، و مارکس بعدها به راههای گوناگونی رفتند و مارکس دشمن سرسخت تئوری آثار شیشم شد ، ولی هر 4 اندیشمند پرمیوند که چگونه فقر و نارضایتی پروتاریا ، ملمان زایمان جامعه ای نو میشود و راههای درست کدامند ؟ در سال 1840 صفت آثار شیشم دیگر مترادف هرج و مرج و بی قانونی و بی نظمی نبود . آثار شیشمها میگفتند که دولت طبقاتی و تقسیم نابرابر کالا ، منبع هرج و مرج در جامعه است . گرچه امروزه گروهی او را پدر سنیکیالیسم آثار شیشمی میدانند ، گروه دیگری او را پدر جامعه شناسی مدرن و یکی از نظریه پردازان مقوله های قدرالیشم و جنبش تعاونی بشمار می آورند . پرودن آن زمان دگمالیشم مارکسیستی را پیش بینی نمود و خطر روی کار آمدن یک دیکتاتوری کمونیستی را گوشزد نمود . بعد از مرگ او در سال 1865 جنبش چپ اجتماعی میان دو گروه سوسیالیسم دمکراتیک و سوسیالیسم اتوریته تقسیم گردید .

امروزه اشاره میشود که آن زمان در آرزوی انقلاب ، آتش در قلب آثار شیشمها شعله میکشید . آنان میگفتند برای جلوگیری از حاکمیت زورگویی جدید ، باید آزادی پایه عدالت اجتماعی گردد . پرودن میگفت نه بر اثر تقسیم غیرعادلانه مالکیت ، بلکه در ذات مالکیت ، ریشه قدرت و زورگویی وجود دارد چون آن خود دزدی است . او توصیه میکرد که انسان باید آزاد باشد تا بتواند میان کمونیسم و اتورناتیو دیگر ، یکی را انتخاب کند و فرد باید در خدمت علائق و منافع جامعه باشد . شعار آتارشی ، نظم است ، موجب معروفیت پرودن بعنوان پدر آثار شیشم مدرن گردید . پرودن چون روش مبارزه سیاسی پلامتاریستی را بورژوازی و مخالف پروتاریا میدید ، گفت به محض اینکه وارد مجلس فرانسه آن زمان شد ، متوجه گردید که رابطه اش با تودهها قطع شده . این یک تجربه فلسفی برای آثار شیشم برای همیشه گردید .

از جمله آثار پرودن در زمان مرگ ، 40 عنوان کتاب ، 4 جلد مکاتبات یا مبارزان اجتماعی ، و 11 جلد یادداشت های گوناگون بودند . دو کتاب مشهور دیگر او ، " اعتراضات یک اتوبیست " و " حضرت موسی " است که آن زمان جایزه ای فرهنگی گرفت . پرودن ناشر روزنامه ای با تیراژ 40000 نیز بود که آن زمان یکی از پرخواننده ترین نشریات اروپا بود .

غیر از پرودن ، از جمله انقلابیون دهه 40 قرن 19 ، آکسندر هرتسن ، مارکس ، و میشائیل بلکوتین بودند که در باره دیالکتیک هگل بحث میکردند و به طرح سوال استراتژیک انقلابی می پرداختند . گرچه هر سه نظرات گوناگونی داشتند ولی اشتنا مشترکی بنام پرودن و کتاب مشهورش " مالکیت " داشتند . مارکس یکی از مهاجران سیاسی دهه 40 ، خود را آن زمان " ژورنالیست سیاسی " میدانست . پرودن در محافل سوسیالیستی با چارلز فوریه ، سوسیالیست تخیلی آشنا گردید . امروزه اشاره میشود که پرودن یک آثار شیشم تجربه گرا میان فلسفه و آزمایش ، مشهوریت و زندان ، امید و شکست ، بود . چون پرودن یک فیلسوف سیستماتیک نبود ، او مورد انتقاد شدید مارکس ، فیلسوفی با انضباط و مخالف هرج و مرج فکری ، قرار گرفت .

پیر یوسف پرودن میان سالهای 1809-1865 در فرانسه زندگی نمود . او اصل و نسبی معمولی و فقیرانه داشت و در مسائل نظری ، خودآموز بود و از نظر شعاعی سالها کارگر چاپخانه بود . کله شقی و اجابت او را بدلیل اجداد کوه نشین اش میدانند . وی در سالهای کار چاپ ، با آثار آته ایستی انشینی آشنا گردید . وی گرچه استراتژی های مختلفی را آزمایش نمود ولی هیچگاه یک تاکتیک گرای کار آزموده نبود .

بعد از مرگ او ، پرودن گرایبی در کشورهای آلمان ، انگلیس ، آمریکا ، فرانسه ، ایتالیا ، مکزیک ، و روسیه ، یک جنبش عمومی شد . امروزه بلکوتین را از جمله شاگردان او و مارکس را یکی از مخالفان سرسخت او بحساب می آورند . مارکس در رابطه با کتاب " فلسفه فقر " پرودن ، کتاب " فقر فلسفه " را نوشت و مدعی شد که پرودن در تئوری اجتماعی مبارزی غیر علمی است . پرودن در جواب مارکس نوشت که او در هر زمینه ای پیش از مارکس در باره مسائل اجتماعی اندیشیده است .

استالیانیست ها در دانشنامه های خود پرودن را یک آثار شیشم و سوسیالیست خرده بورژوا معرفی نمودند که در کتاب شاهکارش یعنی کتاب مالکیت ، سرمایه و زمینداری را دزدی میدانند . آنها ادامه میدهند که آثار شیشمها در مقابل کمونیستها ، نماینده یک جامعه ایده آلیستی فردگرایانه هستند که در آن تولیدکنندگان کالا ، بدون جریان پول ، و وام بلکه بدون سود است ، آثار شیشمها در مخالفت با هرگونه اتوریته ، مخالف مبارزه طبقاتی مبارزانه شده و یک قدرت سیاسی پروتاریا هستند . مارکس کوشید تا در کتاب فقر فلسفه اهداف اتوبیستی و ارتجاعی آنان را افشا کند ، ناتوانی و بی اعتباری پرودن گرایبی بعنوان یک ایدئولوژی خرده بورژوازی دوران بحران در جامعه بورژوازی تا زمان حال اثبات شده است .

باکونین و رمانتیسیم انقلاب.

آثار شویست ها ، انقلابیونی بی صبر .

میان سالهای 1840/1848 میلادی ، شیخ انقلاب ، غالب کشورهای اروپایی را فرا گرفته بود . باکونین ، انقلابی گیس روس که یک آثار شویست بود ، میگفت که انقلاب بدون هدف ، جنایت است و هدف یک جامعه جدید باید آزادی اجتماعی باشد . او مدعی بود که تمام انقلابات آزادی بخش از طرف خلق و نه از جانب یک گروه آواتگارد روشنفکر انجام شده اند . در آلمان غالب آنهایی که بخوبیان میرفتند گرچه پولی در جیب نداشتند ولی دارای ایدههایی انساندوستانه بودند و انگیزه شان عملی نمودن مقوله آزادی بود . فلسفه آثار شویسم آلمان فلسفه دینامیک ، حرکت و نیرو بود . آنان لغو تمام امتیازات طبقاتی را خواهان بودند . در نظر آنان قوانین ، ساختارها و تئوری ، در صل بوجود می آیند و عشق به نابودی ، عشقی خلاق بود . باکونین مخالف هر نوع دین سوسیالیستی و خواهان جامعه ای بدون تاج و تخت بود . وی در رابطه با کمونیستهای پیرو مارکس میفرسید که کارگران نان میخواهند یا آزادی ؟

میشائیل باکونین را تا امروز مشهورترین مبارز آثار شویست در غرب بحساب می آورند . در نیمه اول قرن 19 بعضی از روشنفکران جوان اشرافی به طیفه خود پشت کردند و در کنار مردم به مبارزه اجتماعی دست زدند ، در روسیه تزاری ، باکونین یکی از اینگونه جوانان بود . او دولت ، کلیسا و سرمایه را دشمن انقلاب و مردم معرفی نمود . در نظر او تئوری وسیله ای برای رسیدن به هدف است . وی گرچه زیاد حرف میزد ولی کم چیزی می نوشت . باکونین در درجه اول یک صلگرا بود تا یک نظریه پرداز . آثار شویستهای پیش از باکونین غالباً پشت میز نشین بودند . در زمان او آثار شویسم به خیابان رسید . اگر پیش از باکونین آثار شویسم یک ایده زیبا و یک فلسفه رادیکال بود ، در زمان او آثار شویسم ، راحتمای عمل ، اعتراض و مبارزه شد . امروزه اشاره میشود که افکار او مخلوطی از ایده های روشنگری ، فییرالیسم ، سوسیالیسم ، کمونیسم ، جمهورخواهی ، انقلاب فرانسه و اصلاحات بورژوایی بودند . با کونین زیر تاثیر آثار فویرباخ ، آتیه ایست و از طریق الکساندر هرشن با سوسیالیسم تخیلی در آثار سن سیمون آشنا گردید . هرشن به شوخی میگفت که باکونین غالباً ماه اول حاملگی را ماه آخر آن بشمار می آورد . بعد از پیروزی انقلاب در پاریس ، رئیس جنید پلیس شهر گفته بود که در روز اول انقلاب نیاز به اینگونه افراد است ولی در روز دوم آنان را باید اعدام کرد !

مارکس او را یک ایده آلیست احساساتی میدانست و او مارکس را یک آدم خودخواه و یک انقلابی تکتوکرات نامید ، ولی وی از دانش وسیع مارکس به تعجب آمد . 8 سال بعد از آشنایی آنان ، جنبش کمونیستی و جنبش آثار شویستی از هم جدا شدند . باکونین در جدل خود با مارکس ، پیامبرگونه دیکتاتوری کمونیستی حزبی را پیش بینی نمود . او مارکس را مخالف خود نمیدانست بلکه او را یک مبارز صادق ولی تکتوکرات بشمار می آورد . ریچارد واکتر باکونین را شیطان انقلاب نامیده بود . چرنیشفسکی در عظمت باکونین میگفت که یک کاریکاتور نیست قادر به ترمیم یک شیر نیست . در تاریخ فرهنگ غرب تاکنون ادیبان و هنرمندان بیشماری باکونین را در آثار خود مطرح نموده اند ؛ از آنجمله - تورگنیف ، گوگول ، داستایوسکی ، چرنیشفسکی ، بلینسکی ، یوسف کتراد ، ریکاردا هاوخ ، والتر بنیامین ، ریچارد واکتر ، انسبرگر و غیره . باکونین در زمان دانشجویی غیر از محفل هنگی های چپ ، به کلاس درس وردر و شلینگ میرفت . او در پاریس غیر از مارکس ، با پرودن و ویکتور هوگو نیز آشنا شد . وی با اشاره به مارکس میگفت که هدف یک انترناسیونال باید یک سوسیالیسم آزادی بخش باشد و نه یک سوسیالیسم اتوریته . خاتم ریکاردا هاوخ در کتاب بیوگرافی باکونین و با اشاره به مارکس نوشت که هدف یکی از آنان ، یک زندگی طبیعی انسانی ، و هدف دیگری یک سازماندهی تولید و پخش کالا بود . در دایرة المعارف های استالینیستی ، باکونین را یک انقلابی خرد بورژوایی نامیده اند که در انقلاب شهرهای پراگ و درسدن در سال 1848 شرکت نموده بود . آنها نظرات باکونین را ترکیبی از آثار شویسم و کمونیسم توپیرستی میدانند که شدیداً مورد انتقاد مارکس و انگلس قرار گرفت . اخراج باکونین از جنبش کارگری انترناسیونال در سال 1872 را به دلیل کوشش او برای تجزیه آن جنبش بشمار می آورند .

غیر از فرانسه ، در نیمه اول قرن 19 ، لهستان ، رومیه ، ایتالیا ، و اسپانیا نیز دچار انقلاب شده بودند ، در پاریس سنگرهای خیابانی بخشی از معمرای شهر گردیدند . شعار آزادی برای هر گروهی تعریف خاصی داشت . در آلمان بعضی سالنامه ها به سبب درج مقالات باکونین ، ممنوع شدند . بعدها گورباچف در رابطه با نامه های باکونین از تبعیگانش در رومیه تزاری گفته بود که آنان شاهکار درک یک انسان زنده بگور در زمان اسارت هستند .

باکونین را بعضی از همعصرانش در هر زمینه ای ، انسانی افرای توصیف میکنند مخصوصاً در تنفرض از حاکمیت سیاسی ارتجاع روز آلمان . در نظر باکونین انقلابی بودن به معنی عرفان و درویش صفتی نبود چون او برای دسترسی به لذت از مصرف چای و سیگار و غذا ، بشکل غلوآمیزی ، کوتاهی نمیکرد . امروز اشاره میشود که زندگی او از سفر ، فرار ، مبارزه ، مقاومت ، تبلیغ ، افشاگری و زندان تشکیل شده بود . او در روسیه و در اروپا دوبار به حکم اعدام محکوم شد ولی توانست فرار نماید . در یک تظاهرات در شمال ایتالیا او مجبور شد که در لباس یک روحانی مسیحی از تعقیب پلیس فرار کند . باکونین سرانجام در سال 1876 در درمانگاه خصوصی یک پزشک آشنا در سوئیس درگذشت . در شوروی بعد از انقلاب اکبر در سال 1919 هنرمندان آوانگارد مجسمه ای از او را در مسکو برقرار کردند ولی بعد از چند سال بشویکها آنرا بکنار زدند .

گرچه باکونین خالق هزاران تلمه ، مقاله ، اعلامیه ، شب نامه و غیره است ، او ولی در زمان حیات فقط یک کتاب نوشت . وی در پستر مرگ افسوس میخورد که چرا وقت کافی نیافت تا در باره آثار شویسم و اخلاق نیز کتابی بنویسد . غالب آثار ناتمام او در پایان عمر و در سوئیس نوشته شده اند ؛ از آنجمله - پیرامون ارتجاع در آلمان ، جواب یک انترناسیونال به مارینی ، و کتاب دولت گرایی و آثار شویسم ، که روی جنبش نارودنیک های روسیه اثر مهمی گذاشت .

میشائیل باکونین میان سالهای 1814-1876 زندگی نمود . پدرش از اشراف خرد روسیه بود که با محفل لیبرال تماس داشت و سیستم مالک الرعیتی را در روستاهای خود لغو نموده بود . باکونین غیر از علاقه به موسیقی و ریاضیات به پرورشهای فلسفی و ادبیات کشورهای فرانسه ، آلمان و لهستان نیز علاقه مند بود . او در سالهای نوجوانی سالها در مسکو به تدریس خلگی و ترجمه آثار گوته ، هگل و فیخته پرداخته بود . باکونین در سال 1840 میلادی به آلمان رفت تا به تحصیل فلسفه آلمانی بپردازد ولی در آنجا یک زندگی مبارزه اجتماعی را آغاز نمود که حدود 40 سال طول کشید .

روشنفکر و رمانتیک انقلاب در تبعید .

آنارشیزم سیاسی غرب، معلول رمانتیک ادبی بود .

باکونین، تئوریسین روس و خالق فلسفه آنارشیزمی، در زمان تبعید، «فرار، زندان و گریز از اجرای حکم اعدام، در کشورهای روسیه، آلمان، فرانسه، انگلیس، سوئیس، سوئد، آمریکا، ژاپن، ایتالیا، چکسلواکی، لهستان و غیره دست از کوشش برای پیروزی یک انقلاب اجتماعی آنارشیزمی برنداشت. وی در سن 18 سالگی در دانشکده افسری با طاعت کورکورانه در ارتش آشنا شد و بعد از مطالعه آثار فیثته و هگل و اشعار رمانتیک استخوانکوب، مبلغ آنارشیزم گردید. نام باکونین در قرن 19 مترادف بود با آنارشیزم اجتماعی. از طریق او مکتب آنارشیزم یک جنبش توده ای انقلابی گردید. هیچ فرد آنارشیزمی مثل او منبیل اسطوره انقلاب نشد. وی میگفت که عمل باید راهنما و مشعل راه تئوری گردد. او مخالف ترور، سوء قصد و بمب گذاری بود چون در نظر او اینگونه فعالیتها موجب شورش و اعتراض جمعی و اجتماعی نمیشوند. ترجمه آثار فیثته در سال 1830 موجب شد که عشق فیثته به آزادی هیچگاه در او محو نگردد. او تحت تأثیر هگل گرایان چپ میگفت که نظرات هگل برای وی همچون وحی بی آسمانی هستند.

واژه آنارشیزم حتی در یونان باستان در میان هردوت، هومر، ارسطو و افلاتون رایج بود. باکونین خود را در سیاست و در زندگی، یک دون کیشوت مبارز پیشتر نمی دانست. او در سال 1814 در روسیه بدینا آمد. در سال 1876 در سوئیس در سن 62 سالگی در تبعید در گذشت. پدرش یکی از 5000 زمیندار مرفه روسیه تزاری بود. برای باکونین انقلاب، وحدت و یکی شدن فرد با خلق بود. او میخواست که هرگونه فرم حاکمیت: دولت، کلیسا، قانون، و مالکیت را کنار بزند. وی از نظر ادبیات انسانی، اجتماعی و رمانتیک زیر تأثیر آثار گوته، ژان پاول، هافمن، و خاتم بنیثا آرنیم بود. در دهه 40 قرن 19 جوانان روس خود را با فلسفه ایده آلیستی آلمان، مملوح به افکاری نو و آوانگارد نمودند. نخستین بار پرودون در سال 1840 در کتاب "مالکیت چیست؟" خود را یک آنارشیزت نامید. باکونین نیز از سال 1868 خود را رسماً آنارشیزت معرفی کرد.

برای او انقلاب ادامه قوانین تحولات طبیعی یعنی آزادی خلق است. در آثار او عمل بر تئوری تقدم دارد. او بجای عمل به تحقیق تئوری می پردازد و میگفت که ما به کسانی ایمان داریم که از طریق عمل به موضوع انقلاب، بدون ترس از شکنجه و زندان خدمت کنند. او چون روستاییان را در روسیه، انقلابی واقعی آنارشیزم میدانست، روی جنبش خلقی نارودنیک تأثیر بزرگی گذاشت. بعدها آنارشیزم اراده گرایانه باکونین در غالب کشورهای اروپای حالت مبارزه شبه نظامی بخود گرفت. وی میگفت که انقلابیون باید به میان خلق؛ نه برای آموزش مارکس و انگلس جامعه و تاریخ را تجزیه و تحلیل نمودند ولی باکونین و یلانک سیاست را روشن نمودند. در دهه 20 قرن گذشته یک بیوگرافی بجزدی در شوروی سابق درباره باکونین از طریق گئورگ استکلف منتشر گردید، ولی از نشر انتقادی مجموعه آثار وی در دهه 30 از طریق حزب کمونیست ممانعت گردید.

محققین در فلسفه باکونین به 4 جریان اشاره می نمایند: یک جریان اوتوریته، یک جریان ماتریالیستی، یک جریان متافیزیکی انقلابی، و یک جریان عملگرایانه. او در مخالفت با دولت و حذف آن مینویسد که: دولت مانع ترقی اجتماعی میشود، دولت دلیل همه اجبارهای غیر ضروری است، دولت زمینه استثمار کارگران را فراهم میسازد. و پیرامون ماتریالیست و آئه ایست بودن خود اشاره میکند که اگر خدا باشد، انسان برده است، و اگر انسان، از انگردد، دیگر نیازی به خدایست. طبق ادعای او، خلق همیشه در شرایط انقلابی است چون خلق جایی است برای انقلاب. او خلق و انقلاب خلقی را مترادف می شمرد. وی میگفت که روشن فکران انقلابی، مامای زایمان آزادی خلق هستند. برای او: خلق، جامعه و زندگی، مترادف بودند. وی میگفت که دولت مانع تحول طبیعی خلق میگردد. طبق نظر او زندگی واقعی هنوز وجود نداشته چون یک انقلاب پیروز تاکنون نتوانسته دولت را بطور کامل نابود نماید و انگس که میخواست به زندگی واقعی دست یابد باید به عمل انقلابی دست بزند، و انقلاب موفق یک شبه مسلحانه هیچگاه نمیتواند آنارشیزمی باشد چون معمولاً در آن دیکتاتور ها روی کار می آیند. باکونین در لندن با مارکس و برنهاریس با پرودون شخصاً آشنا گردید. او در پایان دوره انترناسیونال اول قطب مخالف مارکس بود. وی گرچه در سال 1870 آغاز به ترجمه کتاب کاپیتال مارکس به روسی نمود ولی در سال 1872 با وی قطع رابطه نمود. باکونین خواهان تشکیل فدراسیون کشورهای اسلاوژاد شده بود. نظرات آنارشیزمی او روی جنبش های اجتماعی کشورهای روسیه، اسپانیا، و آلمان تأثیر مهمی گذاشتند.

مارکس به انتقاد از او در سال 1869 نوشت که آنارشیزم، اسب در شبکه استادش یعنی باکونین است که در میان سیستم های اجتماعی فقط عنوان و تیتراژ آن را میسازد. و لنین در سال 1901 پیرامون آنارشیزم اشاره کرد که: آنان از درک قانون علیت و استثمار ناتوانند، فهم تحولات اجتماعی را که به سوسیالیسم میرسند را ندارند، نیروی خلق مبارزه طبقاتی را نمی شناسند، نقش سازنده دولت را درک نمی کنند، نفی دولت و سیاست یعنی اسیر کردن کارگران و زیر سلطه بورژوازی بردن آنانست. آنارشیزم یک فرد گرایی بورژوازی است. باکونین در زمان خود با اشاره به گروهی از روشنفکران گفته بود که همه حراف هایی را که آنارشیزم را نفهمند، به سکوت وادار خواهیم کرد، چون انسانها با تمام کوششها و تمایلاتی مادی، فرهنگی و اخلاقی، محصولی اجتماعی نیستند. ریکاردو هوخ؛ شاعر آلمانی در کتاب بیوگرافی باکونین، سادگی و شور انقلابی او را بر روشنفکران مارکس ترجیح میداد.

از جمله آثار او: غیراض: مقالات بنامه ها، پیام ها، و سخنرانی ها، کتابهای: دولت گرایی و آنارشیزم، اصول انقلاب، ارتجاع در آلمان، دولت و خدایانم انقلابی و عقاید سوسی، و پیام به برادرانم در روسیه، هستند. او در بعضی از آثار خود به آئه ایسم و ماتریالیست بودن اش اعتراف می نماید.

در روسیه تزاری، بعد از شکست انقلاب 1905، آنارشیزم جنبش توده ای گردید. این جنبش توده ای شامل سه جریان: آنارشیزم اقلیت های ملی، آنارشیزم کارگران صنعتی، و آنارشیزم دهقانی بود. یهودیان روسیه در جنبش آنارشیزمی اقوام ملی نقش مهمی داشتند، و مهاجران روسی جنبش آنارشیزمی را به میان کارگران صنعتی آمریکا بردند. خلاف کارگران کارخانه های اروپای غربی، در روسیه و اروپای جنوبی، دهقانان دست به انقلاب و شورش زدند، و در روسیه خلاف کشورهای غرب اروپا، جنبش آنارشیزم دهقانی همیشه قوی بود. گرچه در طول انقلاب 1917-1921 آنارشیزم شهری و روستایی، در روسیه هر دو فعال بودند، بعد از 1918 بلشویکها به سرکوب جنبش های آنارشیزت پرداختند. در کشور اوکراین آنارشیزم دهقانی به رهبری نامسترو ماخو حدود 2 سال میان 7 میلیون اوکراینی حاکم گردید.

در حین انقلاب فرانسه آنارشیزم و آنارشیزم مفاهیم عادی در تئوری سیاسی شدند. در آلمان آنارشیزم بیشتر فردگرایانه بود تا جمعگرایانه. در قرن بیست در حین جنبش دانشجویی دهه 60 قرن گذشته یک رنسانس آنارشیزمی بوجود آمد. در میان جوانان چپ در کشورهای ایتالیا، اسپانیا، و فرانسه نظرات آنارشیزمی باکونین هواداران زیادی یافت. گروهی آنارشیزم را فلسفه عمل و گروهی دیگر آنرا نظریه ای ایده آلیستی نامیده اند. در حال حاضر تعاریف گوناگونی از آنارشیزم میشود؛ از جمله اینکه: آنارشیزم کوششی است صلح آمیز یا خشونت گرا با هدف پایان دادن به تئوریته، قدرت، تسلط و حاکمیت: دولت، کلیسا، قانون، مرد، سرمایه داری، فئودالیسم و غیره بر انسانها.

فقر و فلسفه، دلیل انقلابی شدن.  
ما و مردان ریشوی غرب.

سرهپتان را بالا بگیرد  
تا ما آگاهی طبقاتی را  
درون آن کنیم!  
ما چنان شبیه هم بودیم  
که حضور همدیگر را  
در سنگر  
احساس نکردیم.

در این نوشته کوتاه بادی از باکونین و تروتسکی، خواهد شد. باکونین، انقلابی روس، یکی از نخستین منتقدین نظریه مارکس و انگلس، میان سالهای 1876-1814 زندگی نمود. او در مسکو و برلین حوالی سالهای 1840 فلسفه تحصیل کرد و از طریق هگلی های چپ با سه فیلسوف آلمانی یعنی هگل، فیخته و فویرباخ آشنا گردید. وی از سال 1861 بعنوان انقلابی فداکار، یک زندگی پر فراز و نشیبی را آغاز کرد. او یکی از پدران نظریه جنبش آناشیسیم است. چون پدرش یکی از زمین داران کلان روسیه تزاری بود، در 30 سال اول عمرش با فقر دهقانان نظام مالک الرعیتی آشنا گردید، و تحت تاثیر فلسفه کلاسیک ایده آلیسم آلمانی یعنی آثار فیخته، شلینگ و هگل به طرح یک نظام اوتوپستی کمونیستی پرداخت.

در آغاز از بین هگلی های جوان احترام خاصی برای مارکس و انگلس قائل بود. وی در سال 1844 در پاریس با پرودن و مارکس دیدار کرد و در سال 1850-1851 در زندان اطریش به دو بار حکم اعدام محکوم شد و در سال 1857-1851 در زندان روسیه توبه نامه ای به تزار نوشت و تقاضای عفو نمود. باکونین در سال 1867 در انترناسیونال اول به مارکس و انگلس پیوست و پیام "به برادران روس ام" را نوشت. در آن پیام زیر تاثیر نچایف به تبلیغ و ترویج عملیات مستقیم تروریستی و انقلاب پرداخت. وی مدتی تحت تاثیر نامیونالیسم روس خود را نماینده فرهنگ املاو میدانست. او در سال 1871 در شورش کمون پاریس شرکت نمود و بعد به سویس فرار نمود و در آنجا کتاب "خدا و دولت" را منتشر کرد. مورخین سیر اندیشه مدعی هستند که باکونین در مقوله آزادی شاگرد هگل است چون در نظر او آزادی یک پروسه است و از طریق مبارزه سیاسی به تنهایی قابل دسترسی نیست. او به مخالفت با مارکس و تئوری سازماندهی طبقه کارگر از طریق حزب کمونیست پرداخت و مارکس را متهم به قدرت طلبی نمود. باکونین به دو اشتباه مارکس اشاره میکند؛ نخست اینکه تئوری او دیکتاری است چون به آن صد در صد باور دارد و مخالفانش را دشمن می بیند و خود را در سوسیالیسم و کمونیسم، ولی فقیه (پاپ) میداند. دوم اینکه او غیر از بورژوازی، سوسیالیستهای مخالف خود را همانقدر دشمن بشمار می آورد.

در رابطه با گفتار مارکس که طبقه کارگر سازماندهی شده، ترک نیزه و آوانگارد انقلاب است، باکونین قیم پرولتاریا شدن مارکس را مورد انتقاد قرار میدهد. چون باکونین در پایان عمر خود هنوز شدیداً خواهان خشونت و عملیات مستقیم انقلابی علیه سازمانهای دولتی سیستم سرمایه داری بود، منزوی شد و در تنهایی در شهر برن در سوئیس درگذشت. امروزه نظرات او هنوز در میان اتحادیه های کارگری پاره ای از کشورهای اروپای جنوبی مانند ایتالیا، اسپانیا، و فرانسه هوادارانی دارد.

تروتسکی، یکی از نظریه پردازان انقلاب اکبر روسیه، فرزند یک دهقان مرفه یهودی در ایالت خرسون در کشور اوکراین در جنوب روسیه آلمان بود. وی بین سالهای 1879-1940 زندگی نمود. او در دانشگاه اوسدا در کشور اوکراین در رشته ریاضیات درس خوانده بود. وی در زندان روسیه تزاری از طریق هگلی های چپ و آنتونیو لایبرولا با نظریه مارکسیسم غیر دکماتیک آشنا شد.

وی به مطالعه عمیق آثار پلخانف، کائوتسکی، مارکس و انگلس نیز پرداخت. تروتسکی رشته های فلسفه، هنر و دین را از جمله فرمهای آگاهی میدانست و میگفت که فلسفه همیشه یک فلسفه اجتماعی نیز بوده است.

جامعه شناسی مارکسیسم متکی به نظرات آگوست کنت، شاگرد سن سیمون، یکی از سوسیالیستهای ابتدایی و تخیلی است. تروتسکی در جوانی معمولاً نقل قولهایی را از فردیناند لاسال، مبارز آلمانی، می آورد. تروتسکی در شرق روسیه مدتی مقالات و گزارشات اجتماعی خود را با اسم مستعار آنتید اوتو منتشر میکرد. تروتسکی یک ادیب انقلابی بود که غیر از ادبیات روس، بالمونت، هرتسن، بردیف، سولویف، دبرودیف، گوگول، اوسپنسکی، و آندریف، - به ادبیات غرب ملند آثار هاپتمن، نیچه، ایسن، و شنیزلر نیز عشق میورزید.

در نظر او ادبیات کلاسیک میتواند نقش توصیف تاریخی داشته باشد. او با زبان و سبک گوگول و تولستوی همانقدر آشنا بود که با نثر اسحاق بال و اشعار پاسترناک و یسنینس. تروتسکی یک متفکر امکانات و یک جامعه شناس خیالپرداز بود. وی خبیگو نبود بلکه پیشگو بود. به او لقب قلم داده بودند.

مجموعه آثار و نامه های تروتسکی احتمالاً به 80 جلد میرسند؛ او در تمام عمر خود به تشکیل مجلات فرهنگی-اجتماعی پرداخت؛ از آنجمله - پراودا در وین، کلام ما در پاریس، بولتن مخالفین در برلین بودند. مجموعه سالهایی که تروتسکی در قدرت و اداره شوروی بعد از انقلاب شرکت داشت بین سالهای 1918-1923 هستند.

تروتسکی در تبلیغ و ترویج و بحث نظرانش، فرم ادبی را ترجیح میداد. وی میگفت که هنوز که هیتل طبقه کارگر آلمان را نابود کرد، استالین نیز طبقه کارگر روسیه را نابود خواهد کرد و به نقل از ماکسیسکی آناشیسیت مینویسد که یگروز روشنفکران سازمانهای سوسیال دمکرات از طریق بوروکراتیک بر طبقه کارگر حاکم خواهند شد.

تروتسکی در مخالفت با سنتر الیسم بوروکراتیک لنین، شعار سنتر الیسم دمکراتیک را مطرح نمود. لنین در سال 1904 نوشت که انقلابیون حرفه ای روس باید مانند زمان یعقوبی های انقلاب فرانسه رادیکال شوند. تروتسکی لنین را از جمله عارفان فرم های سازمانی مبارزه میدانست.

همزمان با تروتسکی، روزا لوکزامبورگ به انتقاد از حزب و دیکتاتوری پرولتاریا لنین پرداخت. امروزه اشاره میشود که آنان چنان شبیه هم بودند که وجود همدیگر را متوجه نشدند. تروتسکی در مقابل دولت یعقوبی مرکزی تروریستی استالین، دیکتاتوری پرولتاریا را پیشنهاد نمود.

نظریه انقلاب مداوم تروتسکی بین سالهای 1906-1904 تحت تاثیر نظریه اقتصاد مارکسیستی الکساندر پاروس-هلهپند بوجود آمد. در زمان انقلاب اکبر، روسیه کشوری دهقانی با 100 میلیون دهقان و 5 میلیون کارگر کارخانه بود.

امروزه اشاره میشود که جنگ داخلی روسیه بعد از انقلاب بتدریج موجب لغو مطبوعات آزاد، ممنوعیت احزاب غیرکمونیستی، ممنوعیت شوراهای، و نابودی دمکراسی حزبی شد. و حزب بلشویک در جنگ داخلی بصورت یک سازمان توده ای نظامی بیرون آمد چون کادرهایش بدون کنترل روی دولت و بخش اقتصاد، پلیس مخفی چکا، و سازمان امنیت، غلب شدند و اردوگاههای کار اجباری برآه انداختند و تمایلات اصلاح طلبی را با خشونت پاسخ دادند و چون بلشویکها شبیه یعقوبی های انقلاب فرانسه شدند، حزب کار دیگر قادر نبود جامعه و دولت را کنترل کند.

شلایپنیکف، رهبر کارگران مخالف، حزب بلشویک را در سال 1922، آوانگارد یک طبقه غایب، نامید. امروزه اشاره میشود که گرچه جنبش انقلابی 1917-1918 در اروپا به حکومت غالب شاهان پایان داد و جنگ داخلی را تمام کرد، ولی دیکتاتوری های جدیدی مانند فاشیسم و استالینیزم روی کار آمدند.

لنین پیش از استالین بارها در مورد بی ریشه گی بوروکراتیک حزبی هشدار داده بود. سولژنیسین 40 سال بعد کار اجباری در اردوگاههای نابودی را در زمان گولاک به تشر کشید. در زمان استالین هرچه اختلاف میان ظاهر و واقعیت بیشتر میشد، رهبری دولت کمتر توانست از ترور در جامعه دست بردارد.

دهها سال بعد از مرگ استالین، اسحاق دویچ از تروتسکی واقعی در یک بیوگرافی بزرگ اعاده حیثیت نمود. با ترور تروتسکی توسط استالین، هدف این بود که نام او را از تاریخ جنبش کارگری سوسیالیستی پاک کنند.

آنهایی که منافعی در نظام استالینیستی داشتند، تروتسکی را دشمن خود میدانستند، از آنجمله هواداران نظریه سوسیالیسم در یک کشور و دیکتاتوری بوروکراتیک حاکم بر کارگران و دهقانان طی دهها سال هزاران مبارز تروتسکیست توسط جنبشکاران استالینیستی در کشورهای شوروی، اسپانیا، فرانسه، چین، و ویتنام کشته شدند.

پیش از ترور تروتسکی، ماموران استالین، منشی و پسر او را نیز بقتل رساندند. ارستگرایان آلمانی قبلاً رهبران جنبش کمونیستی اسپانیا را یعنی روزا لوکزامبورگ و کارل لیبنکشت را نیز بقتل رساندند. آلفرد دویلین در زمان "نوامبر 1918" این جنایت را در ادبیات ابدی نمود. یورگ سمپرون نیز در یک رمان جاسوسی به توصیف قتل تروتسکی پرداخت. تروتسکی که یک ادیب انقلابی جنبش کمونیستی بود، استالین را پیش از مرگ، گورکن انقلاب نامیده بود.

William Godwin 1756-1836 , Augstin Souchy 1892-1984 , Paul Goodman 1911-1972 , Herbert Read 1893-1968

انقلابیون مخالف عمل انقلابی ؛ آناشیست ها .

ازدواج یا انحصاری نمودن مالکیت بر زن ؟

میان دواندیشمند نظریه آناشیسم در غرب ؛ ویلیام گودوین و آگوستین سوخی، حدود 150 سال فاصله است. در میان آندو، متفکران دیگری چون پاول گودمن، هربرت رید، لئون تولستوی، جرج اورل، و غیره نیز قرار داشتند.

ویلیام گودوین نخستین نظریه پرداز آناشیست مدرن غرب بحساب می آید. او بین سالهای 1756-1836 در انگلیس زندگی نمود. گودوین در یک خانواده مذهبی مسیحی بزرگ شد و خود مدتی طلبه و روحانی آن دین بود و تحت تاثیر انقلاب صنعتی و انقلاب فرانسه به رابطه درونی قدرت و مالکیت پی برد. گودوین نخستین بار با عنوان آناشیسم معرفی نمود. گودوین مخالف هرگونه نظام حاکمیت بود؛ چه دینی، چه سلطنتی چه دموکراسی و چه دیکتاتوری. او نه تنها نخستین نماینده آناشیسم مدرن بلکه قاطع ترین و دوراندیش ترین تئوریسین آن بود. وی می گفت که در آینده جامعه صنعتی و ماشینی، انسان باید فقط روزی نیم ساعت کار کند. او نه تنها مخالف ازدواج بلکه مخالف غذای مشترک و دسته جمعی بادیگران بود. او را تلخو شایند میدانست. وی ازدواج را محصول ترس و بزدلی مردها میدانست که میخواهند از آن طریق به فرم مطلق و زورگویانه حاکمیت بر زنان برسند، و چون آنها می ترسند که زنان را از دست بدهند، با کمک ازدواج آنرا کالای انحصاری خود میکنند. این خواسته آنان ناشی از یک اشتباه رمانتیک از عشق ابدی است. او می گفت که آزادی و نظم، متضاد نیستند بلکه آزادی و نظم ائوریتی ی زورگو مخالف همدیگر هستند. گودوین نخستین بار تضاد کاپیتالیسم درباره کار و سرمایه را مطرح نمود بدون اینکه مانند مارکس به مبارزه طبقاتی برسد. برای او راهی فرامهم بود و نه جمع یاطبقه. او می گفت که تنها در یک جامعه بدون حاکمیت، دولت، و زورگویی، امکانات هماهنگی و همکاری عقلگرای عینی و ذهنی وجود دارد. گودوین را به این دلیل اخلاقگرا بحساب می آورند چون در مرکز افکارش، عدالت قرار دارد. او نه روی جنبش آناشیستی قرن 19 بلکه بیشتر روی جنبش کارگری انگلیس و ادبیات رمانتیک کشورش اثر گذاشت. مخالفت او با دولت و مالکیت خصوصی به این دلیل بود که او آندو را مانع شکوفایی عقلگرای فردی میدانست. وی می گفت که هدف باید یک نظم اجتماعی عقلگرایانه بدون دولت باشد. با این نظر، او نخستین بار به طرح حذف دولت در جامعه انسانی پرداخت.

گودوین تاثیر غیر مستقیم روی جنبش آناشیستی غرب داشت. نظرات آناشیستی او را به این دلیل اثر پیرو لگی و انسان شناسانه میدانند چون او انسان را طبیعتاً آزادمیدانست و شرایط خارجی و اجتماعی را دلیل یک وب شدن او بشمار می آورد. مارکس و آون نیز به مطالعه نظراتش پرداختند. او با برابری اجتماعی را محلول صنعتی شدن میدانست و آنرا جنگ اجتماعی نامید. وی می گفت که حاکمان را نباید با کمک انقلاب مجبور نمود که از مزایای خوب بگذرند چون در انقلاب، شور و احساسات حاکم است و نه عقل و منطق، و در آن، خشونت تعیین کننده میشود و نه عدالت. او همچون سایر آناشیستها طرفدار تولید کوچک و مافولاکتوری است و نه دشمن ماشین. گودوین موجب آغاز فلسفه آناشیستی گردید. وی با یکی از زنان مبارز و فمینیست زمان خود ازدواج کرده بود. از جمله آثار او: عدالت سیاسی و تاثیر آن روی اخلاق و سعادت، است. با این اثر او روی سوسیالیسم اولیه و تخیلی انگلیس، از جمله روی نظرات آون اثر گذاشت. گودوین در مخالفت با دموکراسی می گفت که نمایندگان، آلت دست مقررات حزبی هستند تا وجدان آگاه خود و مقاومت و مبارزه صلح آمیز باین طریق بحث، انتقاد، و طرح خواسته هابند و انقلاب فکری با کمک بحث های آزاد نامحدود و حقیقت جو، تضمین کننده سعادت است. او می گفت باید با کمک نوشته و سخن و اردمیدان مبارزه شد چون با خشونت، حقیقت میدان را ترک خواهد کرد. گودوین توصیه میکرد برای اصلاح جامعه و دفاع از عدالت و حقیقت، هر کس باید مواظب همسایه و همکار خود باشد تا آنان دچار خطا نشوند.

آگوستین سوخی آلمانی، بین سالهای 1892-1942 زندگی نمود. سوخی در شرق آلمان آلمان آزمان ویا لهستان امروزی بنیا آمد. او پیش از جنگ جهانی اول زیر تاثیر نظرات آناشیستی لندون بود. وی بعد از خروج از آلمان تا زمان ورود نیروهای فاشیستی فرانکو در سال 1939 در اسپانیا، آنجا بود و سپس از اسپانیا به فرانسه فرار نمود و در سال 1942 به کشور مکزیک رفت. بدلیل نا آرامیهای آلمان او بین سالهای 1965-1962 در کشور های هندو، برام، جامائیکا، برزیل، فیلیپین، اورگوئه، و آنتیوی مشغول فعالیتها آموزشی و روشنگری آناشیستی بود و سپس در سال 1984 به شهر مونیخ بازگشت و تا زمان مرگ در خدمت "سوسیالیسم دمکراتیک" به کار مطبوعاتی پرداخت. او غیر از آثاری پیرامون جنگ داخلی اسپانیا، آثاری درباره دولتی کردن اقتصاد، تعاونیها، صنعت و کشاورزی، و اختلافات میان جمهوری خواهان اسپانیا از خود جدا گذاشت. از جمله : آمریکای لاتین میان ژنرالها و انقلابیون، عبور از اسپانیا در شب، امید طویل، احتیاط آناشیسم، یک زندگی در خدمت آزادی، انقلاب فلج شده بلشویکها، کارگران و دهقانان چگونه در کشور اوکراین و روسیه زندگی میکنند؟، فلسفه فکرو روح آزاد. سوخی با کمک افشا گریهایش باعث شد که جنبش آناشیستی اروپا و آمریکا به تقویت از بلشویکهای روس نبردازند.

نویسنده دیگری که مورد توجه بعضی از مورخین آناشیسم قرار گرفته است، جرج اورل انگلیسی است که میان سالهای 1950-1903 زندگی نمود. او در سال 1936 بعنوان یک ژورنالیست چپ به اسپانیا رفته بود. جرج اورل ادعا نمود انقلاب اجتماعی اسپانیا از طریق استالینیستهای وفادار به مسکو و خونریزی هایشان علیه آناشیستها و ترویسکیستها به شکست کشیده شد. او تجربیات توتالیتاریسم استالینیستی خود در اسپانیا را بعدها در کتاب معروف: مزرعه حیوانات ، و زمان 1984، منتشر نمود. اورل در مقاله ای پیرامون کتاب "ژول ورن"، اثر سوفیت، خوانان جامعه ای بدون اجبار، حکمرانی، و دولت، گردید.

ادیب دیگری که مورد توجه آناشیستها قرار گرفت، لئون تولستوی (1818-1910) نویسنده مشهور روس است. او تحت تاثیر آثار روسو بود. و گرچه از خانواده ای مرفه بود در سال 1849 نخستین بار مدرسه ای برای فرزندان کشاورزان نظام مالک ارضی تزاری با هزینه خود برپا انداخت. وی بتدریج به نظم اجتماعی حاکم و نقش قدرت دولت و کلیسا شک نمود و از سال 1870 یک اخلاقگرای اجتماعی در زندگی فردی شد. مخالفت او با استفاده از خشونت در اصلاحات اجتماعی مورد توجه مورخین آناشیستی قرار گرفته است. او همچون سایر آناشیستها دلیل همه بی عدالتی هارا در وجود دولت حاکم و کلیسا میدید و دولت و کلیسای روسیه را مسیحیت سازماندهی شده نامید که انسان را از نظر روحی و جسمی برده خود میسازند. تولستوی دین دولتی و سازماندهی شده را نوعی کفر و شرک نامید. برای او خلاف باکوین و کروپوتکین، بخدانه تنها برده دار نیست بلکه نیروی رهبری هایش می باشد. تولستوی می گفت که پیش از انقلاب اجتماعی، باید به انقلاب فردی دست زد و برای اینکه انسان عابد و پرهیزکار شود باید در مقابل همه سازمانهای ائوریت و وحکمران، مخصوصاً دولت و کلیسا، سرکشی نماید. در نظر او دولت با کمک مطبوعات و نظام سرمایه داری اش مدافع حاکمیت اقلیت بر اکثریت بیچاره گان است، و دولت، ماشین قدرت و حاکمیت وحشتناکی است که از طرف انسانها ساخته شده و عجل جان بشر شده است، و انسانها باید بجای ترس از بمب و آناشیستها، از دولت وحشت داشته باشند که هر لحظه آماده است مردم را قربانی خواسته های بیمارشان نماید و آنان را سرکوب نماید. در نظر تولستوی، نظم و امنیت دولتی، نظمی است ظاهری که در آن دزدان و قاتلان فعال هستند. او مالکیت را دزدی و جنگ و صدور حکم اعدام را قتل میدانست. تولستوی همچون کروپوتکین می گفت که پیشرفت صنعتی میتواند موجب ترقی اجتماعی و آزادی مردم گردد. او توصیه میکرد که پیشگامان جامعه باید مردم را از شرایط خواب و بی خبری که دولتها مردم را در آن نگه داشته اند، بیرون آورند. تولستوی پیش بینی میکرد که آینده اجتماعات بدون دولت خواهد بود. چون تولستوی امپدایماتی شدیدی به انسان عقلگرا داشت، پیش بینی میکرد که انسان میتواند در آینده خود را بجات دهد. او مانند بعضی از آناشیستها مخالف انقلاب سیاسی بود چون برای انقلاب اجتماعی باید ابتدا سرکشی کدآگاهی و استقلال خود را نشان داده است و انسان آزاد و مستقل میتواند از طریق وحدت با جامعه، اجتماعی با تقوا و سعادت مند بوجود آورد.

هربرت رید، مشهورترین روشنفکر آناشیست زمان خود در انگلیس بود. او از خانواده ای رومانیایی برخاسته بود و میان سالهای (1893-1968) زندگی نمود. تجربیات تلخ اش در جنگ جهانی اول موجب تنفر او از دولت و جنگ شدند. چون او علاقه خاصی به هنر و تاریخ داشت، در سال 1931 استاد هنر در دانشگاه شد. هربرت رید خالق آثار ادبی متنوع و زیادی نیز است. در مرکز تئوریهای هنر او نقش آزادی بخش هنر و تربیت وجود دارد. هربرت رید در جنبش آناشیست کالیستی غرب، راهی برای نظم اجتماعی دمکراتیک را میدید. از جمله آثار او: آناشیسم و ادبیات، فلسفه آناشیسم، تضادهای آناشیسم، فرهنگ و افناشیسم، مقالات سیاسی علیه روح زمان، و آگزیسنتیسم، آناشیسم، مارکسیسم، هستند.

پاول گودمن آمریکایی (1911-1972) در نیویورک بدنیا آمد و در دهه 60 جزو روشنفکران آمریکا بود که علیه جنگ ویتنام، میلیتاریسم و صنعت زده گی آمریکا، بویه طرفداری از جنبش مردمی پرداخت. او یکی از خالقان ادبیات مدرن غرب نیز بشمار می آید. گودمن برای انسانی نمودن جامعه صنعتی و بوروکراتیک، مخالف دولت و سیاست مرکزگرا بود. فعالیت او نه ایندولوژیک و دکماتیک بلکه عملی و مشخص بود. او می گفت که تغییرات جامعه باید متکی به فعالیتهایی از پائین و مردمی باشند. از جمله آثار او: بیداری در تضاد یا بیگانه گی جوانان در جهان مدیریت شده، نحسی مدرسه، مانیفست آناشیستی طبیبث شفابخش، و چون دولت گرای، و فرم ها و امکانات زندگی جامعه انسانی، هستند.

William Godwin 1756-1836 , Augstin Souchy 1892-1984 , Paul Goodman 1911-1972 , Herbert Read 1893-1968

## Max Stirner 1806-1856

جوهرنگی آثار شمشیت ها در فکر و تنهایی.

عشقم، شورش، و آغاز آزادخواهی طبیعتگرایی.

بنام خلق و خشم!، خشم اهمیتی مهمتر از انقلاب داشت، خشم نوعی شورش فردی است. آثار شمشیت ها هم در راه آزادی خون دادند. ماکس اشتیرنر، اسم مستعار "یوهان کاسپر اشمیت" فیلسوف آلمانی، نظریه پرداز آثار شمشیت و یکی از مهمترین نمایندگان فردگرایی است. او یکی از هگل گرایان چاپ نو و یکی از مخالفان کمونیسم زمان خود بود. آثار شمشیت او ریشه در مکتب طبیعتگرایی (فیزیوکراتی) داشت و نه بر اساس یک نظریه اجتماعی. دولت پروس آلمان، فیزیوکراتی انقلابی او را، ضد فلسفه معرفی نمود. گرچه او دست به سلاح نبرد فقر و تنهایی در سن ۱۸۴۵ یک جنجال فرهنگی سیاسی برپانمود، ولی به زودی آن و مؤلفش فراموش شدند. اندیشه های او در ادبیات، از جمله روی داستایوسکی اثر گذاشته اند. صفت مشترک اشتیرنر با نیچه را "خود" مرکز بینی اش میدانند. اشتیرنر در کتاب "ایدئولوژی آلمانی" مورد بررسی و انتقاد مارکس و انگلس قرار گرفته است.

ماکس اشتیرنر یک نویسنده شورشی است. او یک مبارزه فردگرایانه را دنبال و آثار شمشیت را تبلیغ مینمود. شورش او علیه نظام فئودالی و حکومت سلطنتی دولت پروس نیز قابل اهمیت است. او با تاکید روی نقش فردی یکی از پیشگامان انگلیستسم یا لیبرالیسم اندیشمندانی مانند کاموسارتر، نیاسیرس، و هیدگر است. با توجه به فرد گرایی زمان حال، نظراتش میتوانند اکنون نیز موضوع روز باشند. او در محفل "آزادان" با نظرات چاپ هگلی آشنا گردید. اداره سانسور دولت پروس پیرامون تاخیر در چاپ اثرش اعلان کرده بود که نشر آثار او جامعه را تهدید نمیکند ولی بیچاره گی فلسفه اجتماعی و سیاسی را نشان میدهند! اشتیرنر میگفت که خدا، شاه، مبین، و شیخ، شباهی مخوف هستند که باید از طرف شورشگران، کیش و رانده شوند. دولت و جامعه هم میتوانند دشمن آزادی شخص باشند. طبق نظر او هر پدیده ای که مزاحم شکوفایی و فردگرایی شود باید مورد مبارزه قرار گیرد.

نظرات او را امروزه، نشانه نوستالژی آزادی، سرگردانی، هدف جویی و فردگرایی میدانند که محصول دوران ارتجاع سیاسی و اجتماعی ۲۰۰ سال پیش آلمان؛ قائد انقلابی چون فرانسه و انگلیس، میدانند. شرایط تاریخی که دلیل ظهور انقلابیون و معترضینی چون مارکس، انگلس، نیچه، و او شد.

ماکس اشتیرنر ... یا یوهان کاسپر اشمیت، بین سالهای ۱۸۰۶ تا ۱۸۵۶ در آلمان زندگی نمود. او بعد از تحصیل فلسفه و الهیات، چند سالی آموزگار، مترجم و روزنامه نگار بود. ترجمه آثار آدام اسمیت از جمله کارهای او هستند. وی چون دارای پیشانی بلندی بود در زمان دانشجویی او را اشتیرنر نامیدند که به معنی "پیشانی بلند" است. او ۳۱ ساله بود که همسر اولش در حین زایمان کودک اش درگذشت. اشتیرنر همراه همسر دومش کتان شیر فروشی راه انداخت، ولی ورشکسته شد و بعزت بدهکاری های ناشی از فقر، دوبار به زندان افتاد. غیر از کتاب "فرد و مالکیت اش"، اشتیرنر خالق مقالات، نقدها و ترجمه هایی نیز است. پایان نامه لیسانس او پیرامون تعلیم و تربیت، "قوانین مدارس" نام داشت. از او آثار کوتاه و اعتراضات کتبی دیگری نیز به جا مانده.

اشتیرنر میگوید که آزادی فرد نمیتواند بوسیله جامعه بلکه باید توسط خود او صورت گیرد. او بجای انقلاب اجتماعی، انقلاب درونی فرد را توصیه میکرد. وی با انتقاد از کمونیسم میگفت که در این نظام، شعار رفاه عمومی به معنی رفاه فرد نیست و چون جامعه ماورای فرد قرار دارد، در نتیجه کمونیسم نیز آزادی فرد را محدود میکند. در نظر اشتیرنر "منیت فرد" خالق واقعیات و حقایق است. مارکسیستها امروزه او را نماینده یک ایده آلیسم ذهنی میدانند که فردگرایی مطلق را نمایندگی میکند و سخنوری و شعارهای ظاهری و انقلابی اش را، با نظرات ارتجاعی لاپوشانی میکرد.

آثار او امروزه تداعی کننده مقوله های: آزاد از تسلط، حاکمیت و اعمال قدرت هستند. او قاطعانه مخالف هر گونه وحدت کلیسا و دولت بود و میگفت که باید با عقل ستیزی دین، مبارزه نمود. وی با اشاره به زمان خود میگفت که در دولتی که آرامش و سکوت بالاترین وظیفه باشد، آزادیخواهان را یاغی مینامند. وی توصیه مینمود که فرد نباید بهیچگونه ملاحظه و رعایتی در مقابل دولت، دین، اخلاق و غیره بنماید. و در مدارس هدف تعلیم و تربیت باید آموزش هویت و شخصیت آزادی خواهی باشد و لازم نیست که ما اخلاق را از منابع دست دوم مانند کلیسا و مدرسه بیاموزیم، چون انسان ذاتا نجیب و کبیر! است. در تعلیم و تربیت باید بچه ها را از زنجیر دین، دولت، و کلیسا آزاد نمود. او خود سری، شورش بی تربیتی، و اعمال آزادی اراده شخصی محصلین را موجب سنگ بنای انسان از ادب و دین، بعدی آنان میدانست. اشتیرنر با اشاره به انقلاب در جامعه فرانسه میگفت که در جاهای دیگر آزادی عمل مطرح است و در دولت پروس آلمان، آزادی آرزو نمودن مخفیانه ... در انقلاب فرانسه، برابری شهروندان مطرح بود. در آلمان برابری زیر دستان موعظه میشود، در حالیکه در فرانسه، یک آزادی انقلابی جا افتاده، در دولت پروس بحث از آزادی مسیحی میشود. در آلمان میخواهند حقا عشق را یک موضوع دولتی کنند و خطاب به مردم میگویند که آنها آزاد هستند تا وظایف شان را انجام دهند.

از جمله آموزگاران او: هگل، فویرباخ، و یانور، در محفل آزادان بودند. امروزه بر مرد نیچه راطرحی از نظرات او میدانند. نیچه میزان نیچه تحت تاثیر اشتیرنر است، نامشخص میباشد چون نیچه منابع تحقیقی خود را دقیق نمیگوید. فردگرایی افراطی اخلاقی اشتیرنر بر اساس نظریه شناخت فیشته است. و از جمله هدفهای عملی آثار شمشیت را آن میدانست که انسان باید به هر چیزی که نیاز دارد، دست بپندازد.

غالب آناشیت ها در حیدر و دور از وطن در گذشتند .

آناشیت‌های غرب خود را انقلابی ترین انقلابیون میدانستند. آنان را میتوان بدو گروه تقسیم کرد؛ گروه اول، کلاسیکها و نظریه پردازانی مانند : پرودن، باکونین، کروپوتکین، گودوین، اشتیرنر، و غیره . و گروه دوم که قدری جوانتر و عموماً مخالف بکارگیری خشونت در مبارزه اجتماعی بودند، از جمله : روکر، برکمن، گودمن، مالاستا، زرگه، سوخی، وولینه؛ و غیره . در اینجا بطور مختصر به زندگی و آثار 5 تن از گروه دوم پرداخته میشود.

خاتم اما گلدمن (1869-1940)، مبارز آناشیت روس، پیش از انقلاب اکثر در سن 17 سالگی به آمریکا مهاجرت نمود و در آنجا کارگر کاخانه شد و شخصاً با زندگی پروتاریا آشنا گردید و در آنجا در راه 8 ساعت کار در روز مبارزه نمود و وی نه تنها مشهورترین زن آناشیسیم زمان خود بود، بلکه او را مقامات آمریکایی آن زمان خطرناکترین زن جهان نامیدند. وی تا آخر عمر در کشورهای: آلمان، آمریکا، فرانسه، اسپانیا، و کانادا برای جنبش آناشیتی فعال بود. در نظراً آناشیسیم نه یک تئوری برای عقیده بلکه فلسفه یک نظم جدید سوسیالیستی بود. وی میگفت که بالاترین ایده آل انسانی باید مبارزه علیه دیکتاتوری، زورگویی و حاکمیت باشد. او از نظریه‌ری تحت تأثیر نظرات گودوین، اشتیرنر و سنت لیبرال و آزادیخواهی انگلیس و آمریکا بود. خاتم گلدمن در سال 1911 به نقل از تولهستوی نوشت که : اگر برای تولید یک کالا، نیاز به قربانی کردن زندگی یک انسان باشد، جامعه باید از خرید و مصرف آن کالا خودداری کند.

اهمیت گلدمن برای جنبش آناشیسیم، در تالیف راباط جنسی، عشقی و خواسته های فنیستی بود و وی نه تنها مبلغ یک اخلاق آزاد در روابط عشقی بلکه مخالف سازمان و قرارداد ازدواج بود. وی میگفت که اخلاق مالکیت، زنان را نیز تبدیل به کالا و شبیهی برای فروش نموده است. به نظراً او از نوع رابطه ای اجباری، مالکیتی و تصاحبی است که تصویری واقعی از دولت حاکم را نشان میدهد. او مدعی بود که اخلاق و دین، وسائل سلطه گری هستند تا انسانها را مطیع سازند. خاتم گلدمن با کمک مقالات و سخنرانیها غیر از مبارزه برای حقوق زنان و اخلاق عشقی و جنسی آزاد، آن زمان خواهان کنترل زایمان به نفع زنان و افشاگری میلیتاریسم بود. او میگوید که مبارزه همیشه نمیتواند پاسیویستی و صلح آمیز باشد بلکه در مقابل خشونت دشمن باید از خشونت نیز استفاده کرد. او توصیه میکرد که خشونت باید اجتماعی باشد و نه ضد اجتماعی و یا شخصی. وی ادعای عملیات خشن مبارزان اجتماعی را معمولاً نتیجه تحریکات دولت و پلیس یا نتیجه تبلیغات رسانه های بورژوازی دولتی میدانست. از جمله آثار او: زنان در انقلاب، ترتیزی برای برابری حقوق زن، دلایل شکست انقلاب روس، نامه هایی از تبعید، و زندگی من، هستند.

در تظاهرات اول ماه مه سال 1887 بعد از اینکه 7 پلیس کشته شدند، دولت حاکم در روز 11 نوامبر 4 آناشیت را اعدام نمود. اما گلدمن میگوید که او بعد از این اقدام دولت به طور حرفه ای مبارزی آناشیت شد. وی در سال 1889 در نیویورک با همسر آینده اش، یعنی آلکساندر برکمن، که از مبارزان مشهور آناشیت بود، آشنا شد. آن دو بین سالهای 1906-1917 از موتورهای جنبش آناشیتی آمریکا بودند و مجله آناشیتی معروف "ساندمان، زمین" را منتشر نمودند. سرانجام در سال 1919 بعد از سپری کردن 2 سال زندان در آمریکا، همراه چند آناشیت دیگر به شوروی بعد از انقلاب، اخراج شدند ولی در بلشوی تحولاتی شوروی بعد از انقلاب، فقط 2 سال تحمل کردند در رابطه با حاکمیت بلشویکها و سازمان امنیت چکا، خاتم گلدمن نوشت که این سازمان نه دولتی در دولت بلکه دولتی مابرای دولت رسمی بود. و در باره سیستم شوروی میگفت که مرکزیت و بوروکراتیک، روزی شوروی و زندگی اجتماعی را فلج خواهند نمود. او به سبب تعقیب سوسیالیستهای چپ، آناشیتها و سندیکالیستها توسط بلشویکها، نزد این شکایت نمود و سرانجام در سال 1921 شوروی را باز دیگر ترک نمود. او کتاب "دلایل شکست انقلاب روس" را در رابطه با برخورد بلشویکها در تبعید منتشر نمود. وی بعد از سرخوردگی از سیاست شوروی، سالها در انگلیس و کانادا زیست و در سال 1940 در شهر تورنتو در کانادا در گذشت.

گلدمن در مقاله "فرد، جامعه، دولت" تأکید خاصی روی آزادی فرد می نماید. او میانه توده و خلق فرق میگذارد و حاکمیت ناشی از جنبش توده ای را تئوریت. و حکومت خلق را آناشیتی و دموکراتیک میدانست. وی میگوید که باید از یک جنبش توده ای سندیکایی بوروکراتیک که آزادی ستیز است و اقدامات انقلابی فرد را فلج میکند، وحشت داشت.

همسر اما گلدمن، آناشیت معروف، آلکساندر برکمن (1870-1936)، در شمال روسیه در کشور لیتوان دنیا آمد. وی به دلیل فعالیتهای آناشیتی، دبیرستان را ترک نمود و در 16 سالگی به آمریکا مهاجرت نمود. بعد از اینکه در سال 1892 در اعتصاب کارگران صنایع فولاد 11 نفر کشته شدند، برکمن طی سه قصد دافرجامی کوشید تا مسئول آن سرکوب را ترور کند. به این دلیل دادگاهی در آمریکا او را به 22 سال زندان محکوم نمود، ولی بعد از 14 سال از زندان آزاد شد و کتاب مشهور خود "خاطرات زندان یک آناشیت" را منتشر نمود. وی بعد از آزادی از زندان همراه همسر خود، اما گلدمن، به فعالیت و تبلیغ انقلاب آناشیتی ادامه داد و دوبار به 2 سال زندان محکوم شد و سرانجام در سال 1919 همراه گروه دیگری از انقلابیون آناشیت به روسیه بازگردانده شد و در آنجا متوجه ایده های برید رفته یک نسل انقلابی گردید. او در کتاب خاطرات روزانه اش با عنوان "اسطوره بلشویسم" به شرح حوادث و تحولات سالهای 1920-1922 در شوروی بعد از انقلاب پرداخت.

وی در باره شرایط جامعه شوروی آن زمان میگوید که: استفاده دولت کارگران و دهقانان از خشونت در مقابل کارگران و زمستان باند، تأثیری منفی روی جنبش بین المللی انقلابی میگذارد و ضررهایی برای انقلاب سوسیالیستی خواهد داشت. او سرانجام با سرخوردگی از حاکمیت شوروی، در سال 1922 آنجا ترک کرد و به فرانسه رفت و در سال 1939 دست بخودکشی زد. از جمله آثار او: الهای آناشیسیم، شورش در یک شهر انقلابی شوروی، خاطراتی از انقلاب روسیه، و غیره هستند.

آناشیت سوم مورد نظر در اینجا، وولینه (1822-1945)، نام دارد که نام واقعی اش "و.م. آیشنیام" بود. وی در روسیه بعنوان فرزند یک زن و شوهر پزشک دنیا آمده بود و در دانشگاه در رشته حقوق درس خوانده بود و از سال 1901 در جنبش کارگران روسیه فعال و در سال 1905 عضو حزب انقلاب اجتماعی آنجا بود. وولینه بعد از فراز آروسیه به فرانسه رفت و در سال 1915 فرانسه را به سبب حکم زندان، ترک کرد و به آمریکا فرار کرد. وی در نیویورک همکارانو نشریه آناکوسندیکالیستی با عنوان های : صدای کار، و اتحادیه کارگران، شد که حدود 10000 تیراژ داشتند.

وولینه بعد از پیروزی انقلاب شوروی در سال 1917 به کشورش بازگشت و مسئول تبلیغات اتحادیه آناکوسندیکالیستی آنجا شد. او سرانجام در سال 1919 به جنبش آناشیتی دهقانی "استور ملچو" در کشور اوکراین پیوست، ولی ارتش سرخ در سال 1920 او را دستگیر و از طریق تروفسکی به احدام محکوم نمود، ولی حین برگزاری کنگره سازمانهای آناکوسندیکالیستی خارجی در شوروی، وی دست به اعتصاب غذا زد و بعد از آزادی، از شوروی اخراج شد. پیتر آشینف، منشی جنبش آناشیتی دهقانان کشور اوکراین درباره وولینه گفته بود که او از همه آناشیتها روشنفکرتر و از نظر تئوری باسوادترین آنان بود که: توانایی، نیرو، و دلنش خود را در خدمت جنبش آناشیتی گذاشته بود. وولین سرانجام در سال 1945 در پاریس درگیر کشت. اثر ارزشمند سه جلدی او "تاریخ انقلاب روسیه" نام دارد که از دیدی آناشیتی نوشته شده است.

آناشیت دیگر، ویکتور زرگه (1890-1947)، از پیرومادری روس در شهر بروکسل در کشور بلژیک دنیا آمد. وی از جوانی به جنبش آناشیتی پیوست و در سال 1911 در فرانسه به چند سال زندان محکوم شد. وی در سال 1919 به شوروی رفت و گرچه به بلشویکها پیوست ولی در سال 1933 به اتهام تروتسکیستی بودن به تبعید در کشور محکوم گردید. وی گفته بود که تنها کوششی که انقلاب روسیه میان سالهای 1917-1923 نمود نه آزادی بود و نه رعایت حقوق انسانها. وی سرانجام در سال 1932 با کمک مشاهیر فرهنگی جهان از جمله رومن رولان از زندان آزاد و به فرانسه تبعید گردید. وی در سال 1940 با ورود آلمان فاشیست به فرانسه، به کشور مکزیک فرار کرد. از جمله آثار او: خاطراتی درباره سوسیالیسم، 16 احدامی محاکمات مسکو، از جمله کانتف و زینوف، خاطرات یک انقلابی، و شهر تسخیر شده انقلابی، بودند.

مبارز فکری مشهور دیگر، آلکساندر هرتمن (1870-1817)، فرزند غیر "مشروع" یک افسر روس و یک زن آلمانی بود. او در سال 1829 در مسکو در رشته علوم طبیعی درس خوانده بود و در سالهای 1839-1835 به دلیل فعالیتهای سیاسی در روسیه تبعید شد. هرتمن از سال 1844 تحت تأثیر نظرات آناشیتی پرودون بود. او بعد از فرار از روسیه در لندن به جستجوی هموطنش، باکونین، آناشیت معروف پرداخت. در لندن جایی که او از سال 1852 ساکن شده بود، مجله ماهانه "ستاره قطبی" و هفته نامه "تاقوس" را منتشر نمود. او مدتی نیز در پاریس زیست، جایی که دوستانش پرودون میزیست. وی در سال 1865 به ژنو رفت و سرانجام در سال 1870 در پاریس در گذشت. هرتمن تا زمان مرگ در خارج از روسیه و در تبعید زیسته بود.

وی همچون باکونین خواهان یک سیستم سیاسی فدراتیو غیر مرکزی بود که منتهی به وضعیتی عادلانه و اجتماعی گردد. او نه تنها مخالف تئوریت دولتی و مرکزی، بلکه مخالف یک سوسیالیسم مرکزی و تئوریت بود. در پایان، او در سال 1869 بکسل پیش از مرگ، در کتاب "نامه به یک رفیق قدیمی" به رد رادیکالیسم و عملگرایی باکونین پرداخت و آنرا خرابکاری خود معرفی نمود.

Gustav Landauer (1870-1919), Rudolf Rocker (1873- 1958), Errico Malatesta (1853- 1932)

شورشگران غرب از آنارشیسم فرهنگی تا سوسیالیسم تخیلی.

کاروان آنارشیستهای مبارز تا سال 1950 ادامه داشت.

گوستاو لنداور، آنارشیست آلمانی در سال 1870 در جنوب آلمان بندلیامودر سال 1919 بعد از شکست جمهوری آنارشیستی استان یایرن، توسط افسران و سربازان راستگرا اعدام شد. او از خانواده ای مذهبی یهودی برخاسته بود و در دانشگاه در رشته های فلسفه، ادبیات، تاریخ هنر درس خوانده بود. لنداور در سال 1896 بعنوان نماینده آنارشیستها در کنگره سوم بین الملل در سوئیس شرکت نمود و بارها به سبب فعالیت های مطبوعاتی چپگرایانه به زندان افتاد. در تبلیغ آنارشیسم، او خواهان تشکیل کمیونها، شرکتهای تعاونی، شوراها، انجمن های محلی، و خانه های فرهنگی بود. او غیر از پیرامون آنارشیسم، خالق آثار بی شماری در زمینه های ادبیات و فلسفه نیز است. در دوره کوتاه جمهوری شورایی استان بایرن، او وزیر فرهنگ و روشنگری بود. گرچه آنارشیسم او شدیداً تحت نظرات باکونین، پرودن، و کروپوتکین بود، او ولی از نظر فکری تحت تأثیر مباحثات در مورد فلسفه و عرفان مایستر اکهارت بود. آنارشیسم لنداور تمایلات قوی فرهنگی داشت. او می گفت که یک سوسیالیست واقعی باید همیشه مخالف دولت و سیاست اقتصادی سرمایه داری باشد. او آنارشیسم سوسیالیستی خود را قویاً ضد مارکسیسم میدانست و می گفت که مارکس، پروسفوری است که فقط میخواهد حکمرانی کند، و اگر خاله زنی ها فال قهوه میگیرند، مارکسیستها از طریق ماشین بخار میخواهند پیشگویی و غیبگویی نمایند. لنداور سوسیالیسم مارکسیستی را سوسیالیسم سرمایه داریست و مارکسیسم را نوعی گمراهی در میان کمونیسم بحساب می آورد. وی مدعی بود که سوسیالیسم فقط در دشمنی مطلق با مارکسیسم قابل دسترس است. در مرکز سوسیالیسم لنداور، «دهکده جهانی سوسیالیستی» قرار دارد که در آن تعاونیهای پیشه وران، کشاورزان، و کارگران صنعتی، تضمین شوند. او می گفت که در سدهای میانه بجای دولت، جامعه ای از اجتماعات حاکم بود. او آنان را فرمهایی از سوسیالیسم میدانست. همچون سایر آنارشیستها، در نظر لنداور دولت دشمن مردم است. او دولت را خشونت و حاکمیت سازماندهی شده میدانست و در تصحیح تداوم انقلابات می گفت که انقلاب باید بخشی از قانون اساسی و نظم اجتماعی انسانها باشد. لنداور شعار «تبلیغ از طریق عمل» را، تروریسم گذاری میدانست که به ضرر پیشرفت انقلاب است. او خواهان مبارزه صلح آمیز بود و می گفت که از طریق خشونت ما به سوسیالیسم نمیرسیم بلکه ایجاد خشونت در طرف مقابل مینمایم و برای اینکه جامعه سرمایه داری را تغییر دهیم نباید نمایندگان آنرا ترور کرد بلکه باید آنان را قانع نمود که سوسیالیسم نظام بهتری است (!)، و چون انسان قابل تغییر است، هر انسانی قادر است که در ساختمان نظام سوسیالیستی شرکت کند. او خود را مخالف سوسیالیسم طبقاتی و مبارزه طبقاتی میدانست و می گفت که هدف نه پروتاری نمودن جامعه و انقلاب بلکه باید پروتاریز دلی از آن باشد، و آنارشیستها خواهان نوعی زندگی هستند که انسان مجبور نباشد از نظر کیفی زیر شرایط کاپیتالیستی زندگی کند. امروزه اشاره میشود که در آلمان خلاف کشورهای جنوب و شرق اروپا، نظرات آنارشیستی باکونین و کروپوتکین و روشهای آنارکوسندیکالیستی طبقاتی، طرفدارانی نیافت. لنداور خود تحت تأثیر فلسفه اجتماعی کروپوتکین و آنارشیسم اخلاقی، مسیحی، توستوی بود. او به ترجمه ادبی آثار بیلاک، اسکالر، وایلد، و کروپوتکین پرداخت. از جمله آثار ادبی نخستین او: میغان مرگ، شکاک و عرفان، ادامه نقد زبان، و آنارشیسم اخلاقی، مسیحی، توستوی بود. او به ترجمه ادبی آثار بیلاک، اسکالر، وایلد، و جنبه های گوناگون نیز است. او مخصوصاً مخالف بکارگیری خشونت در طول مبارزات اجتماعی بود و به نقد از ژست های شبه انقلابی بعضی از مبارزان آنارشیسم زمان خود پرداخت و می گفت که انقلاب اجتماعی رابطه ای با سیاست ندارد چون آن بدون انقلاب سیاسی نیز قادر به زندگی است. امروزه انتقاد او از مارکسیسم را تنگ نظریانه و خرگیزیانه میدانند چون او مارکسیسم را «خرافات علمی» نامید. وی می نویسد که کمونیستها اسپراتکوسمی و هواداران روبروسپر فرانسوی میخ مرغی گرایی هستند که فقط در خدمت قدرت رسیدن هواداران شان می باشند. لنداور مبارزات حزبی و پارلمانی احزاب سوسیال دمکراتی را نیز برزوا می نامید. از جمله آثار دیگر او: انقلاب، دعوت برای سوسیالیسم، انقلاب فرانسه بصورت نامه، جوابگویی، انسان آینده، شناخت و راهی، گذشته نیز آینده است، و شاصریحی کافر طرد شده، هستند. لنداور مهمترین مفسر آنارکوسپر در زبان آلمانی بود. در بعضی منابع آنارشیستی، ادیبانی مانند کامو، آبرل و توستوی را از یاران جنبش آنارشیستی غرب بشمار می آورند. لنداور را امروزه یک سوسیالیست آنارشیست فرهنگی می نامند.

رودف روکر، آنارشیست معروف دیگر نیمه اول قرن بیست است که میان سالهای 1873-1958 زندگی نمود. او در آلمان در کنار رود راین در خانواده ای مرفه و چاپخانه دار بندلیامودو خونیخ شغل داشت و در کتابخانه او بود. روکر تحت تأثیر باکونین، آنارشیست شد و از طریق نوشته های کروپوتکین به سوسیالیسم کمونیستی روی آورد. تعقیب و تهدید و خطر دستگیری به دلیل فعالیتهای آنارشیستی باعث شدند که او به فرانسه فرار نماید. بعد از رفتن به بلژیک، او در آنجا با شخصیت های آنارشیستی بین المللی مانند لنداور و کروپوتکین آشنا گردید و در سال 1933 با قدرت رسیدن نازیها در بخشی از اروپا، او به آمریکا مهاجرت کرد. آثار او حتی امروزه به زبانهای گوناگون ترجمه میشوند. شاهکار او «تصمیم مغرب زمین» است که در سال 1937 بعنوان «ناسیونالیسم و فرهنگ» به زبان انگلیسی، منتشر گردید. این کتاب امروزه یک مرجع آنارشیستی بحساب می آید. روکر ماتریالیسم تاریخی مارکس را «قدرگرایی تاریخی، دیالکتیکی» نامید. او بر پیرویه تاریخی را خلاف مارکس، سوسیالیسم نمیدانست و به رد مفهوم «سوسیالیسم علمی» مارکس پرداخت و مدعی شد که سوسیالیسم بدون علم ممکن نیست ولی تئوری سوسیالیسم را نمی توان علم دانست. او همچون سایر آنارشیستها می گفت که سوسیالیسم دولتی مانند سوسیالیسم شوروی و کشورهای اقماری سوسیالیسم پادگانی و کاپیتالیسم دولتی هستند. می گفت که مارکسیستها نخستین بار مفهوم دولت مطلق را به فاشیستها آموختند چون آنان میخواستند حتی انسان را دولتی نمایند. روکر مهمترین دشمن سوسیالیسم را غیر از دیکتاتوری، کاپیتالیسم دولتی مانند نظام شوروی سابق میدانست و می گفت که دیکتاتوری با پرچم ماکسیسم نیز قابل سرزنش است و باید مورد مبارزه کمونیستها قرار گیرد. روکر در جوانی بعنوان پیشه ور به نقاط مختلف اروپا سفر کرده بود و از این طریق با محافل آنارشیستی غیر آلمانی آشنا شد. او سالها در پاریس و لندن بصورت پناهنده سیاسی زندگی نمود و گرچه خودیهودی پیشه ور به نقاط مختلف اروپا سفر کرده بود و از این طریق با محافل آنارکوسندیکالیستی کارگری یهودی مقاله نوشت و آنان را در مبارزه مطبوعاتی برای اهداف آنارشیستی، یاری نمود. روکر بعد از پایان جنگ جهانی اول، در سال 1919 به آلمان بازگشت و در لانتزاسویون آنارکوسندیکالیستی، فعال شد. با انتشار کتاب «ورشکستگی کمونیسم دولتی روس» در سال 1921 مدعی شد که در شوروی نه دیکتاتوری یک حزب بلکه دیکتاتوری مشیتی مرد بلشویک که حتی مطیع حزب خود نیستند، حاکم است، به این سبب انحصار قدرت در دست چند نفر، کم خطر تر از انحصار مالکیت در نظام سرمایه داری نیست. روکر بیوگرافی هایی نوشت که بهم می در تاریخ جنبش آنارشیستی دارند. از آن جمله: «زندگی یک شورشی» پیرامون زندگی مبارزی بنام «موس» روکر در سال 1958 در آمریکا در تبعید و دور از وطن در گذشت. او در آمریکا با شعار «تبلیغ و ترویج از طریق تروریسم» خواهان مبارزه مسلحانه و خشونت آمیز شده بود. از جمله آثار او: خاطرات یک آنارشیست آلمانی، مجموعه مقالات، و ناسیونالیسم و فرهنگ، هستند.

ارریکو مالاستا، پایه گذار آنارشیسم ایتالیایی، بین سالهای 1853-1932 زندگی نمود. وی پدرمادری مرفه داشت. آنارشیسم ایتالیا غالباً متکی به نظرات باکونین بود. مالاستا مخالف مرسوم مبارزات پارلمانی برای قدرت رسیدن بود. او بعد از ترک ایتالیا در سال 1878 یک زندگی سرگردان اویدیسه ای داشت که خاص بعضی از انقلابیون سازش ناپذیر است. وی بعد از ترک آلمان و مصر به سوئیس رفت و در آنجا با کروپوتکین آشنا شد. او از سال 1900 در انگلیس زیست و از طریق شغل برقکاری امرار معاش نمود. وی بعد از سوء قصد یک آتشزن آنارشیست به پادشاه ایتالیا یعنی اومبرتو اول در سال 1878 به سبب تعقیب آنارشیستها، ایتالیا را ترک نمود. چون او دهها سال قوی ترین موتور جنبش آنارشیستی بین المللی بود، دائم در کشورهای مختلف تحت تعقیب، اخراج، زندان و زیر نظر بود. مالاستا بجای ترور فردی، خواهان مبارزه جمعی بود. او گرچه جنبش سندیکایی را رد نمیکرد ولی در مقابل آن شکاک و انتقادی بود. وی می نویسد که آنارشیستها نباید تنها متکی به طبقه کارگر باشند چون بجای رهایی یک طبقه باید برای آزادی بشریت از همه زنجیر: اخلاق، سیاست، و اقتصاد سرمایه داری کوشید. مالاستا در سال 1930 به ایتالیا بازگشت و در سال 1932 در آنجا در گذشت. او حتی تا سن 80 سالگی به شغل برقکاری مشغول بود. ورون رینچارد درباره او گفته بود که: مالاستا فعالترین و واقعگرایترین آنارشیست میان آنارشیستهای اروپا بود. از جمله آثار او: آنارشی، و مجموعه آثار وی میباشند.



Louise Michel 1830 – 1905

باکره های سرخ آنارشیشم .  
لویزه میشل ، زنی مبارز .

لویزه میشل، آنارشیشست فرانسوی مینویسد در زمان کمون پاریس ، زنان مسلحی، مثل او که به ظاهر و زیبایی خود اهمیتی نمیدادند ، از طرف مردهای لمپن مسلح ، تحقیرآمیز ، باکره های سرخ نامیده میشدند . امروزه اشاره میشود که نام لویزه میشل همیشه یادآور فعالیت و مبارزه اجتماعی او در کمون پاریس بوده است .

وی میان سالهای 1830-1905 میلادی در فرانسه زندگی نمود . او مینویسد که در زمان تبعید روی یک جزیره مستعمره فرانسوی ، آنارشیشست شد و پیش از آن یک مبارز معمولی چپ بود . وی دلیل انقلابی شدن خود را در سالهای کودکی اش میدید ؛ از جمله نزدیکی به طبیعت ، آشنایی با فقر روستائیان و اندیشه های ولتری پدرخوانده اش . چون مادرش خدمتکار یک قصر بود ، او بدون پدر نزد یک زوج سالمند مسئول آن قصر بزرگ شد .

امروزه گفته میشود که در سال 1905 ، در زمان بخاک سپاری او ، صدهزار نفر از جمله طیف مختلفی از نیروهای چپ شرکت کردند .

از جمله شعارهای آنارشیشستی او در حین مبارزه ، زنده باد جمهوری جهانی ، و زنده باد کمونها ، بودند . او ایمان قوی به کمونها بعنوان نطفه انقلاب اجتماعی و کوششهای انقلابی بین المللی خلقها داشت . لویزه میشل غیر از تسلوی حقوق زن و مرد خواهان مرد یکسان ، جدایی کلیسا از دولت ، و آموزش مجانی دولتی برای کودکان تمام اقشار جامعه بود .

وی میگفت فقط نظام آنارشیشست میتواند انسان ناآگاه را آزاد کند و گله برده ها را به یک جامعه انسانی تبدیل نماید . برای او آنارشیشم واقعیت دادن به یک اتوپی است که در آن تمام انسانها بدون گرسنگی و بدون فشار در آزادی زندگی کنند .

او مینویسد که در جامعه آنارشیشست انسان به کتاب قانون و به پلیس و به دولت نیاز ندارد . وی میگفت ؛ من احساس میکنم انقلابی که به شکل یک دولت ختم شود فریبی ظاهری است . او در مبارزات روزانه عملی، با مارکسیستها نیز همکاری میکرد چون در نظر او تمام جریانات چپ برای یک هدف مشترک می جنگند . وی سالها با نام مستعار مذکر لویزه میشل مقاله مینوشت چون زنان را آزمون جدی نمی گرفتند .

عشق به کودکان اقشار نیازمند باعث شد که او یک دوره یکساله آموزش معلمی ببیند ولی در پایان آموزش در سال 1851 باید قسم وفاداری به جان و حکومت ناپلئون می خورد ، لویزه میشل بعنوان یک جمهوریخواه از این اجبار تشریفاتی خودداری کرد و اجازه نیافت در مدارس رسمی دولتی مشغول کار شود بلکه باید به مدارس خصوصی میرفت .

او سرانجام در سال 1870 در یک کودتای هواداران بلانکو علیه دولت شرکت کرد . نیروهای امنیتی مادر او را بصورت گروگان دستگیر کردند تا او خود را به پلیس معرفی کند . بعد از دستگیری لویزه او را در سال 1871 برای همیشه به یک جزیره مستعمره فرانسه تبعید کردند .

در سال 1880 بعد از آزادی، او ابتدا به انگلیس رفت و بعد دوباره به فرانسه بازگشت . در سال 1886 چون او در یک راه پیمایی تظاهرکنندگان به نانوائی ها برای تهیه نان شرکت کرده بود ، دستگیر و به 6 سال زندان محکوم شد .

چون در سال 1888 به وی سوء قصد جانی شد او بین سالهای 1890-1895 به لندن فرار نمود . لویزه میشل در سال 1895 به همراه کروپتکین و تولستوی به طرح یک برنامه آموزشی آنارشیشستی و لیبرالی اقدام نمود .

وی مینویسد که در سالهای کودکی برای نخستین بار صدای کاتولیک بودن عمه و ولتیر بودن پدر بزرگ را شنید . او در نوجوانی به سرودن شعر پرداخت . موضوع اشعارش ، عشق به انسان ، طبیعت و مبارزه اجتماعی بود . بعدها محتوای اشعارش ، انتقاد از رژیم ناپلئون سوم ، مسائل کمون و اتوپی آنارشیشم بودند . وی از دوران کودکی به علت شرایط زندگی اش با فقر دهقانان و حیوانات طبیعی آشنا شد .

میشل بعدها نوشت که گرچه دهقانان کشت و کار میکنند ولی آنها غالباً از گرسنگی رنج میبرند . وی سالها مکاتبات نامه ای با ویکتور هوگو ، نویسنده رمان مشهور بینوایان ، داشت .

میشل پیرامون حقوق زنان ، مخالف مواضع ارتجاعی پرودن بود . وی در درجه اول یک آنارشیشست است تا فمینیست چون مبارزاتش ابتدا برای نجات انسان است و بعد برابری حقوق زنان . او در میان جنبش چپ آلمان زنی مورد احترام بود گرچه فرهنگ مردسالار غالب بود .

وی مینویسد گرچه مردها و زنان دارای استعداد های مختلف هستند ولی این نباید دلیل تبعیض و هیرارشی مردان بر زنان گردد . وی بطور یکسان نیرویش را برای انقلاب اجتماعی و حقوق زنان صرف نمود . از جمله وظایف او تبلیغ ایده های سوسیالیستی میان زنان کارگر و سازماندهی آنان بود . زنان گروه او نه تنها در مبارزات ضد جنگ بلکه برای تشکیل کمونها و برقراری یک نظم اجتماعی عادلانه فعالیت میکردند . شهامت ، جدیت و قاطعیت از جمله صفات او، مورد اعتماد و توجه مردها قرار گرفت .

لویزه میشل در زمان اقامت در پاریس به هواداران بلانکو پیوست . او در فعالیتهای به رهبری کروپتکین نیز بارها شرکت نمود . بعنوان آنارشیشست غیر از همکاری با کروپتکین ، در کنگره بین المللی آنارشیشتها نیز شرکت نمود . وی همچون باکونین و کروپتکین بیشتر برنامه گرا است تا نظریه پرداز . حل مسائل روز برای او مهمتر بود تا بحث نظری اتوپیستی . وی غیر از شرکت در جنبش مقاومت ضد ناپلئون سوم با جمهوریخواهان نیز همکاری مینمود و حتی با سوسیال دمکراتهای قدیم فرانسه برای برقراری سخنرانی ها کوشش میکرد .

Emma Goldmann 1869 – 1940

زنان شورشگر ، - از پطروگراد تا شیکاگو .

آنا رشیست ها ، خویشاوند مارکسیست ها ؟

خاتم اما گلدمن ، زن آنا رشیست و فمینیست روسیه تزاری ، جنبش فمینیستی زنان را بخشی از جنبش آنا رشیستی میدانست . آنا رشو فمینیست های امروزی هنوز متکی به این حکم او هستند . او میگفت که آنا رشیسم ، فلسفه یک نظم نوین اجتماعی است که بر اساس آزادی انسان استوار است و با کمک قانون نمیتوان آنرا محدود یا بی اعتبار کرد . غالب نظریه های گلدمن متکی به نظرات پرودن ، پاکونین و آنا رشیسم کمونیستی کروپتکین هستند . نظرات اشتکینر ، نیچه ، ایپسن ، و نظرات عشقی-جنسی فروید نیز روی او بی تاثیر نبودند . موضع آنا رشیستی گلدمن متکی به انکار و حذف دولت ، سیستم اقتصاد سرمایه داری و دین ، بشکل سازمانهای زورگو است . وی مبلغ عمل مستقیم انقلابی ، یعنی تظاهرات ، اعتصاب ، و رفتاری آگاهانه در محیط شخصی اطراف خود فرد است . اتوپی سیاسی گلدمن زیر تاثیر کروپتکین بود . وی خبر از مبارزه در کنار مردان برای آزادی کل جامعه ، یکی از نخستین آنا رشیستها برای آزادی زنان نیز بود . او سخنرانی های بیشماری پیرامون آله ایسم و مسیحیت ، یعنی دین برده سازی انسان ، نیز نمود .

گلدمن ، آنا رشیست یهودی المانی تبار روس در سال 1869 در ایالت کوفو روسیه تزاری دنیا آمد و در سال 1940 حین سفر برای سخنرانی ، در کانادا درگذشت . او در دوران کودکی در یک خانواده سنتی یهودی از طرف پدر مورد انیت و آزار قرار گرفت و در سن 12 سالگی همراه خواهرش هلنا به شهر پطروگراد رفت . در آنجا از طریق خواهرش با محافل آنا رشیستی دانشجویی آشنا شد و در یک کارگاه دستکش و کرس دوزی مشغول بکار گردید . وی در سال 1885 شانزده ساله بود که همراه خواهرش به آمریکا مهاجرت نمود .

وی مینویسد که در آمریکا کارگران حتی بیشتر از روسیه تزاری استثمار میشدند و حتی برای رفتن به مستراح باید از کارفرما اجازه میگرفتند . گلدمن در آنجا با یعقوب کرشنر ، یک مهاجر روس آشنا شد و در سال 1887 ازدواج نمود .

او در دهه 1880 با محافل سوسیالیستی و آنا رشیستی تماس گرفت و به مطالعه فشرده آثار یوهان ماست پرداخت . ماست یک سوسیال دمکرات سابق آلمانی بود که رهبر بخشی از آنا رشیستهای آمریکا شده بود .

در اکتساب 1886 بخاطر 8 ساعت کار روزانه چند پلیس توسط بمب گذاری آنا رشیستها کشته شدند . خبر از دستگیری رهبر آنا رشیستها ، 5 نفر از آنان در سال 1887 اعدام شدند . خاتم گلدمن با دستگیری آنا رشیستهای شهر شیکاگو ، آمریکا را دیگر ساحل ستمدیده گان مهاجر نمی دید .

او در سال 1889 در شهر نیویورک غیر از آشنایی با یوهان ماست ، با آلکساندر برکمن نیز آشنا شد . یوهان ماست ، معلم سیاسی گلدمن ، بیست سال مسن تر از او بود . ماست می خواست از گلدمن یک سخنران انقلابی بسازد . برکمن ولی به انتقاد از زندگی شبه لوکس و بریز و بپاش ماست نزد گلدمن پرداخت .

ماست میگفت در جنبش آنا رشیستی آمریکا دختران جوان بعد از آشنایی با مردها ، ازدواج میکنند و سنگر مبارزه را ترک و دنبال کار و زندگی و تشکیل خانواده میروند . گلدمن که بدلیل بمب گذاری آنا رشیستها دستگیر شده بود بعد از مدتی آزاد شد و در شهر نیویورک به شغل پرستاری و قابله گی پرداخت .

او در سال 1895 برای آشنایی با جنبش آنا رشیستی سفری به اروپا نمود و در اسکاتلند و انگلیس به سخنرانی پرداخت و با آنا رشیستهای مثل کروپتکین ، لویزه میشل ، و مالاتستا آشنا شد . در سال 1901 بعد از ترور مک کینلی ، رئیس جمهور آمریکا ، نه تنها لئون چلفوز ، مشکوک اصلی ، بلکه خود گلدمن نیز برای چند هفته دستگیر شدند .

گلدمن بعد از آزادی با نام مستعار الف.گ. اسمیت در بیمارستانی مشغول بکار شد . در سال 1906 کتاب " مادر زمین " از او منتشر شد . همزمان برکمن نیز بعد از 14 سال حبس از زندان آزاد شد . در سال 1911 مجموعه مقالات و سخنرانیهای گلدمن زیر عنوان " آنا رشیسم و مقالات دیگر " بچاپ رسید .

در سال 1919 گلدمن و برکمن را از آمریکا اخراج کردند . در سال 1921 او و برکمن برای همیشه روسیه را نیز ترک کردند . گلدمن در سالهای پایان عمر در فرانسه گوشه گیر شد و در سال 1931 بیوگرافی خود با عنوان " زندگی گذشته " را چاپ کرد .

با شروع جنگ داخلی اسپانیا وی به آنجا رفت . در سال 1936 برکمن ، دوست سالهای دراز او خودکشی نمود . گلدمن نیز در سال 1940 حین سفر در کانادا برای سخنرانی درگذشت .

خاتم اما گلدمن پیرامون یکی از نارسایی های جامعه سرمایه داری یعنی فاحشه گی مینویسد که خودفروشی ریشه در بی اخلاقی زنان ندارد بلکه در نظام طبقاتی ریشه دارد چون فاحشه گی زنان ریشه در نارسایی های اجتماعی و اقتصادی دارد و ریشه تن فروشی زنان در وضعیت اجتماعی آنان دارد ، حال فرق نمی کند که خود را بعلت وابستگی اقتصادی ، به شوهر بفروشند یا به چند مرد ناشناس .

چون سرمایه داری به خیلی از زنان امکان دیگری غیر از خودفروشی نمیدهد ازدواج نیز یک قرارداد اقتصادی و بیمه عمر بین زن و شوهر است که هزینه آن از دست دادن استقلال زن یا یک تله شکار برای زن است .

در جامعه طبقاتی بورژوازی میان عشق و ازدواج عنصر مشترکی وجود ندارد ، همچون فاصله قطب شمال و جنوب ، آندو در تضاد و تناقض با همدیگر هستند . گلدمن مستقل از تصورات اخلاقی و بدون قرارداد ازدواج ، خواهان عشق آزاد و روابط جنسی میلی میان زن و مرد در یک جامعه با نظام آنا رشیستی بود .

فمنیسم، آنارشیزم - و ادامه اتویی .  
مبارزات زنان و اتویی های جدید .

فمنیسم آنارشیستی با آنارکوفمنیسم ، وحدت آنارشیزمها و فمنیستها در غرب بود . آنها خواهان جامعه ای عادل بر اساس آزادی فردی هستند . تئوری و طرح جنبش آنارکوفمنیسم حاوی اتویی فمنیستی نیز است . هدف آنان فرموله نمودن یک آنارشیزم پسا فمنیسم است . آنها در جستجوی آلترناتیو هایی برای جامعه کاپیتالیستی و ساختارهای هیرارشی و سلسله مراتبی مردسالار هستند که مخالف سودجویی ، استثمار و فشار اقتصادی میباشد ، و علنا مخالف سرمایه داری گلوبال ، امپریالیسم غربی و مردسالاری هستند ، آنان خواهان حذف دولت ، مالکیت خصوصی ، دین و کلیسا نیز میباشدند . مبارزه علیه اتمی نمودن اقتصاد و ارتش ، مخالف توریسم سکس و پورنوگرافی نیز از دیگر زمینه های فعالیت آنان است . آنها میگویند که آزادی زنان، وابسته به نابودی کاپیتالیسم ، دولت انحصاری مقتدر مرکزی ، امتیازات مردانه و تسلط دین است . فمنیسم اجتماعی آنان مدعی دفاع از محیط زیست و طبیعت است و میگویند که زنان و طبیعت از نخستین قربانیان نظام سرمایه داری مردسالار بوده اند . آنها خواهان سوسیالیسم دمکراتیک میباشدند . در جامعه مورد نظر آنان ، بجای خانواده های کوچک امروزی ، کمون های زندگی همخانه بودن، مورد توجه قرار خواهد گرفت .

مکتب سیاسی اجتماعی آنارکوفمنیسم، ریشه در بحث فمنیست های رادیکال آمریکا دارد . آنها در جستجوی یک چهارچوب سیاسی برای انقلاب، و فمنیستی کردن جنبش اجتماعی بودند که در دهه 70 قرن گذشته میلادی به اروپا رسید . دو مجله مهم آنان در آلمان با نامهای "پرچم سیاه" و "انقلاب ریشه ای گیاه" ، به طرح بحث های آنارکو فمنیستی و ترجمه متون سه زن نظریه پرداز آمریکایی بنامهای پگی کورن اگر ، کارول اهرلیش ، و ژانت بیهل ، پرداخت . این سه اعلان کردند که وحدت آنارشیزم و فمنیسم ، وحدت کامل اصول و ایده آنها خواهد بود .

سه نظریه پرداز پیشین کلاسیک مکتب آنارکوفمنیسم ، سه زن دیگر با نامهای اما گلدمن ، لویزه میشل ، و مویگرس لیبرس بودند که تحت آثار آنارشیزم کمونیستی کروپتکین قرار داشتند . آنها مدعی هستند که فمنیسم ماهیتا آنارشیستی است و آنارشیزم شامل مبارزه و خواسته های زنان نیز میگردد . تئوری آنارکوفمنیسم امکانی بوجود آورد تا فمنیست ها بخدمت جنبش آنارشیستی در آیند . محافل فمنیستی زنان بورژوا لیبرال در آغاز مخالف جنبش آنارکوفمنیسم بودند ، ولی مردهای آنارشیزم ، جلب آنارکوفمنیسم را ضرورت انقلاب آنارشیستی میدانند .

آنارکوفمنیست ها یا فمنیست های آنارشیزم ، مخالف زن سالاری هستند . آنها میگویند که ستم جنسی یکی از ستم های گوناگون و اشکال قدرت است و تنها لغو مردسالاری کافی نیست تا زنان از هرگونه ستم آزاد شوند . وظیفه فمنیسم انقلابی است که تمام انسانهای تحت ستم را با هم متحد سازد تا علیه هرگونه ستم طبقاتی ، نژادی ، جنسی و غیره مبارزه نمایند . آنها جنسیت گرایی را یک انتقاد و حیث بزرگی برای جنبش بورژوازی فمنیستی میدانند و میگویند با کار از پایین و کار در جامعه مانند تشکیل کمیته های تولید ، خانه های پناه برای زنان کتک خورده ، و غیره باید پوکی و ناتوانی نظام حاکم را نشان داد . همانطور که تجربه های انقلاب اسپانیا و جنبش دانشجویی سال 68 در اروپا نشان داد . در نظر آنان ، بازی و آزادی دو ضرورت مهم برای انقلاب هستند .

آنها اشاره میکنند که انقلاب حتما نباید بدون خشونت باشد و سه نوع فعالیت عملی را ممکن میدانند . اول اینکه فعالیت تربیتی یعنی تبادل تجربه و ایده ، دوم اینکه فعالیت اقتصادی و سیاسی ضد رژیم یعنی اعتصاب ، پایکوت ، خرابکاری ، و فعالیت خصوصی سیاسی یعنی زندگی غیرهیرارشی ، آلترناتیو و شرکت در اشکال جدید کار . سوم اینکه آنارکوفمنیستها خواهان سازمانهای مستقل زنان نیز هستند . پیش از آن ، زنان کارگر و زنان سیاهپوست ، خارج از توجه جنبش فمنیستی بورژوازی زنان سفید پوست بودند . خانم اما گلدمن همچون خاتم اهرلیش و خانم کورن اگر ، رابطه آزاد عشقی جنسی در آینده را کلید آزادی زن و مرد میدانست .

فمنیست ها و آنارکوفمنیست ها حتی مسائل و مشکلات خصوصی زمان خود را سیاسی میدانند . به این دلیل فمنیسم باید خود را در یک تئوری چپ جامع مطرح نماید . همه اختلافات زن و مرد غیر از اختلافات جنسی دلیل اجتماعی دارند . فمنیست ها زن را موجودی اجتماعی ، دلسوز و غیرفنی میدانند که نیمی از عمر خود را با مشکلاتی مانند حامله گی ، زایمان ، شیردادن بچه ، و خونریزی قاعدگی و غیره دست به گریبان است . حتی اگر اختلافات بیولوژیک وجود داشته باشند ، نباید آنها موجب ستم و هیرارشی گردند . یعنی بجای کنارزدن اختلافات باید هیرارشی مردها بر زنان را بکنار زد . در نظر آنان حذف نظام های سلطه گر امکان رشد یک جامعه مدافع محیط زیست را نیز میدهد . دولتها و سیستم های اقتصادی سرمایه داری کوشش میکنند که طبیعت را نیز استثمار نمایند . آنارکوفمنیست ها مخالف اصلاحات فمنیستی در کنار تحمل دولت حاکم هستند ، آنها شرکت در سازمانهای دولتی را نیز رد میکنند . موارای بوکچن مینویسد که کمونیسم دمکرات آنارکوفمنیست ها خواهان فمنیست اجتماعی مدافع محیط زیست و مخالف سرمایه داری و دولت مرکزی انحصارگر است .

مویگرس لیبرس ، سازمان اسپانیایی مینویسد که خواسته های فمنیستی موجب میشوند که بتوان زبانی قوی و مبارز را نیز جلب جنبش آنارشیزم نمود و آنگونه زنانه ای که مسائل جنسی را بجای مشکلات طبقاتی و یا نژادی عمده کند، در خدمت تجزیه جنبش درمی آیند . آنارشیزمها فشار جنسی در میان جنبش را از جمله مسائل خصوصی و رفتار غلط بعضی از مردها میدانند . جنبش فمنیستی زنان سفید پوست لیبرال، اهمیتی به فمنیسم انقلابی یا آنارکوفمنیسم نمیدهد .

آنارکو فمنیست های مدرن اهمیت خاصی برای آنارشیزم کمونیستی کروپتکین قائل هستند چون در نظر آنان او جنبه های اجتماعی و شخصی طبیعت انسان را مورد توجه قرار داد که برای فمنیست ها اهمیت خاصی دارند و پایه بعضی از توانایی های آنان هستند . در مورد وحدت آنارشیزم و فمنیست اشاره میشود که فمنیستها ، آنارشیزمهای واقعی هستند . اتحاد آنان باعث قدرت و تکمیل هم میشود چون آنان روی انقلاب مداوم تاکید میکنند .

آنارشیزمها به فمنیستها درس انقلاب میدهند تا جامعه اتوریته و هیرارشی را منحل کنند ، و ضرورت یک جنبش عمومی بجای انقلابیون حرفه ای و آوانگارد را گوشزد میکنند . فمنیست ها با کمک نیمی از جمعیت جامعه یعنی زنان موجب قدرت آنارشیزمها میشوند ، فمنیست ها از طریق آنارشیزمها متوجه میشوند که تمام فشارها و ظلم و ستم ها با هم رابطه دارند ، و فشار اقتصادی و فشار سیاسی ، غیر از فشار جنسی ،در جامعه طبقاتی سرمایه داری ، شامل وضعیت زنان نیز میگردد .

## فمینیست ها در انقلاب روسیه تزاری .

خاتم اینس گوتشمیت در مقاله " زنان آنارشیت میان زنان انقلابی و اجتماعی روسیه تزاری " مینویسد که فمینیست های روس از سال 1876 در جنبش خلقی روستایی نارودنیکی روس اعلان وجود کردند . در این مقطع زمانی ، زنان آنارشیت را نباید از زنان انقلابی - اجتماعی روس جدا کرد . اینگونه زنان علیه ستم به روستائیان نظام مالک اریحیتی مبارزه می نمودند و خواهان تعاونی های فدراتیو و ساختارهای بدون هیرارشی سیاسی، اجتماعی، جنسی بودند .

در آندوره ، تزار پاول تا سال 1801 با روش های دیکتاتوری حکومت میکرد . بعد از قتل او توسط انقلابیون نارودنیکی ، پسرش الکساندر اول که ادعای اصلاحات مینمود ، به تخت سلطنت نشست . در 5621 مائوفاکتور و کارخانه روس 210568 نفر شاغل بودند که 96053 نفر آنان رعیت های بدون زمین بودند . در آن سالها روشنفکران به مطالعه ادبیات و آثار روشنگری، و بحث در باره سوسیالیستهای تخیلی فرانسه می پرداختند. هگل و جهانبینی انقلابی اش ، آثار باکونین و فوریه نیز مورد بحث قرار میگرفتند . مورخین جنبش های اجتماعی فاصله زمانی 1880-1850 را دوره پوپولیستی انقلاب روس نامیده اند . از سال 1859 زنان اجازه یافتند در دانشگاه شهر پتروگراد به تحصیل بپردازند . بعضی از این زنان و دانشجویان از این زمان خود را نیپیلیست می نامیدند و نظام مدرسالاری و آداب و رسوم سنتی خانوادگی و اشرافی را زیر سوال برده و برده گرایانه نامیدند .

کرویتکین در جلد دوم کتاب " خاطرات یک انقلابی " مینویسد که زنان نیپیلیست هیچ اتوریته ای غیر از حاکمیت عقل را قبول نداشتند و لباس ساده ای می پوشیدند و موهایشان را چون مردها کوتاه میکردند . آنان به بزدلی اخلاقی طبقه خود انتقاد میکردند و به مبارزه علیه ارزشها و عادات بورژوازی می پرداختند . تبلیغات تزاری آنزمان نیپیلیست ها را تروریست مینامید ، گرچه نیپیلیسم یک جنبش فلسفی روشنفکری بود . نیپیلیست ها به رهبری چرنیشفسکی شعار " به میان خلق بروید و سطح فرهنگی روستائیان را بالا ببرید " را مطرح نمودند .

از جمله زنان مبارزی که در جنبش خلقی نارودنیکی فعال بودند ، عبارتند از دو خواهر بنام فینگر ، سوفیا پروفسکایا ، و ورا زاسولیش . سوفیا پروفسکایا از سال 1869 به تشکیل محافل مطالعاتی بنام مخفی برای زنان پرداخت . اینگونه زنان همچون زنان عضو جنبش نارودنیکی اغلب از خانوادههای مرفه اشرافی بودند که بخدمت جنبش مردمی در آمده بودند . کرویتکین در باره سوفیا پروفسکایا مینویسد که او یک زن انقلابی مبارز چپ و دوست خلق بود . اینگونه زنان که لباس مردانه می پوشیدند ، هرگونه اتوریته ، مرد ، خدا ، دولت ، آخوند ، شوهر ، تزار و غیره را بزیر سوال میبردند . یک سوم دانشجویانی که از سال 1873 برای کمک به دهقانان به روستاها میرفتند ، زن بودند . در سال 1876 زن جوانی بنام ورا زاسولیش با قتل یک ژنرال ، فرمانده شهر پتروگراد ، خواست تا انتقام زندانیان سیاسی را از وی بگیرد . مورخین انقلاب ، امروزه اشاره میکنند که 60 سال پیش از جنبش مویریس اسپانیا ، زنان انقلابی و اجتماعی روس ، شیفته افکار آنارشیتی و فمینیستی شده بودند .

از آغاز قرن 19 در روسیه تزاری دو جنبش سوسیال دموکراسی و انقلابیون اجتماعی ، تشکیل حزب دادند ، که دومی سیاست مبارزه مسلحانه و ترور حاکمان را تعقیب می نمود . امروزه اشاره میشود که انقلاب 1905 روسیه بیشتر یک انقلاب شهری بود تا یک انقلاب سراسری . از آنزمان که آنارشیتها در شوراهای کارخانه ها ، اتوریته احزاب را پذیرفتند ، دچار انحلال و ضعف شدند . پیش از پیروزی انقلاب اکتبر ، در روز بین المللی زن در تاریخ 23.2.1917 ، بیش از 90 هزار زن معترض برای دسترسی به نان و آزادی دست به اعتصاب زدند . ولینز مینویسد در حالیکه آنان در خیابانها سینه هایشان را به سربازان نشان میدادند و بچه هایشان را در بغل گرفته بودند ، فریاد میزدند که " بسوی ما شلیک کنید ! " .

خاتم ورنا فیگلز مینویسد که تمام سازمانها و گروههای مسلح و نظامی مردانه تمایل داشتند که زنان را بعنوان قریانی جنسی خود ، به شیشی جنسی تبدیل کنند . بعد از پیروزی انقلاب اکتبر برای چند ماهی ، کمونیستهای آنارشیت ، آنارکوسندیکالیستها ، بلشویکها ، انقلابیون اجتماعی چپ ، و طرفداران تولستوی ، تشکیل یک جبهه واحد دادند . بنظر میرسد که زنان نارودنیکی با شرکت در مبارزات سراسری ، سازماندهی مستقل خود را بفراموشی سپردند و آلت دست سیاستهای مردانه شدند .

زنان انقلابی - اجتماعی و زنان آنارشیت روس که خود را در چهارچوب جنبش نارودنیکی موظف میدانستند ، از جمله مبارزان فعال زنان بودند . به ادعای آنارشیتها ، با شکست انقلاب بلشویکی و شکست گروههای آنارشیت ، زنان نتوانستند به ثبت تاریخ خود بپردازند و اسیر نظام مدرسالار بلشویکی حزب حاکم شدند . آموزه ادعا میشود که زنان مبارز اغلب بهتر از مردان همزم خود قادر بودند در روستاها به دهقانان نزدیک شوند و آنان را علیه نظام تزاری متحد سازند .

خاتم عما گلدمن ، یکی از نظریه پردازان و مورخان فمینیست در مقاله " علت شکست انقلاب روس " مینویسد که زنان روس در تاریخ جنبش آنارشیتی زنان ، در جنبش بین المللی، نقش مهمی داشته اند . ورا فینگر ، یکی از زنان مبارز روس در سال 1852 در خانواده ای مرفه و اشرافی در شهر غازان بدنیا آمد و همچون خاتم لویزه میشل ، مبارز فرانسوی ، به سبب شغل پدر ، سالهای کودکی و نوجوانی خود را در روستاها و دامن طبیعت گذراند . او در کتاب خاطراتش اشاره میکند که آداب مدرسالار در خانواده آنان حاکم بود و از طرف پدر اتوریته اش مورد اذیت و آزار قرار گرفته است .

بحث های تکمیلی مارکسیسم .

از رمانتیک آنارشیزم تا دکماتیسم استالین گرایی .

طبق نظر فمینیست های آنارشیزم ، طرح آنارشیزمی مردان برای تکمیل برابری حقوق زن و مرد در جامعه بورژوازی ناکافی است . سه نماینده مهم تئوری آنارشیزمی عبارتند از پرودن ، باکونین و کروپتکین . ادعای زنان آنارشیزم امروزی اینست که این سه تن در عمل نه آنارشیزم بودند و نه فمینیست و مثل سایر مردها ساختار سنتی پدرسالاری را در زندگی خصوصی خود اعمال میکردند . هر سه متاهل بودند گرچه باکونین و کروپتکین ازدواج را نفی میکردند ، زنانشان بسیار جوانتر از خود آنان بودند و شرکتی در مبارزه آنارشیزمی آنزمان نداشتند . با این وجود کروپتکین از دو تن دیگر بیشتر مدافع برابری حقوق زن و مرد بود .

مهمترین زنان جنبش آنارشیزمی عبارتند از - لویزه میشل فرانسوی ، مبارز کمون پاریس ، اما گلدمن ، یهودی آلمانی تبار روس ، ورا فیگنر روس ، ولنیره د کلیر آمریکایی ، و ایو لنوی ژاپنی . خاتم اما گلدمن مینویسد که یکروز مهمان کروپتکین بود . در حالیکه با او بحث داغی داشت . زن جوان اش در فاصله چند متری نشسته بود و لباسهای دختر کوچکش را گلدوزی میکرد .

امروزه در باره سه متفکر مرد آنارشیزم نامبرده اشاره میشود که تئوری آنان معلول سالهای تجربه عملی شان در مبارزه خیابانی بود و مطالعه بیوگرافی آنان ارزش مهمی برای شناخت مدل نظری آنان دارد . به این دلیل من در اینجا اشاره کوتاهی به زندگی کروپتکین ، آنارشیزم معروف روس می کنم .

کروپتکین ، اشرفزاده روس ، پایه گذار آنارشیزم کمونیستی است . او میان سالهای 1842-1921 زندگی نمود . گرچه از خانواده ای ثروتمند برخاسته بود ، در روسیه تزاری ولی هیچ پست و مقام سیاسی به آنان واگذار نشد .

فمینیست ها اشاره میکنند که نظریه های وی در باره انسان بطور عام است و نه برای جنس خاصی مثل زن . کروپتکین شیفته آثار و نظرات پرودن و باکونین بود . در یکی از آثارش با عنوان " رفاه برای همه " به جامعه انسانی و نقش زن نیز اشاره میکند . او میگفت که نقش زن و مرد در جامعه بورژوازی ، بیولوژیک و غریزی نیست بلکه اجتماعی و کسبی است .

از جمله اصلاحات پیشنهادی او برای زنان این بود که میگفت رنج کار خانگی زنان باید از طریق ماشین و اتومات ها کاهش یابد و کار جمعی سازماندهی شده باید زنان را از رنج تنهایی و گوشه گیری در خانه و آشپزخانه بیرون آورد .

در بیوگرافی کروپتکین آمده که رفاههای اجتماعی که از الکساندر دوم ، تزار روسیه ، انتظار میرفت ، بر اثر بوروکراتی ارتجاعی ، با شکست روبرو شدند . کروپتکین در سال 1867 در شهر پتروگراد ، پایتخت روسیه تزاری آنزمان به تحصیل رشته جغرافی و ریاضیات پرداخت ولی به دلیل فعالیتهای سیاسی به سبیریه تبعید شد و بقول خودش در آنجا آنارشیزم گردید .

بعثت قطع کمک مالی پدرش به او ، وی یک زندگی دانشجویی فقیرانه اسپرتی را گذراند . بعد از بازگشت از تبعید همچون سایر نارودنیکهای خلتگر کوشید تا از طریق کار تخصصی مانند معلمی ، پرستاری و مبلغ سیاسی یا از طریق علم و دانش و فن به مردم روستاها کمک کند .

سرانجام او در سال 1872 برای آشنایی با افکار سوسیالیستی به سوئیس فرار نمود . بعد از بازگشت از سوئیس به محفل چایکوفسکی پیوست . نارودنیکها یکی از جریانهای خلتی نیپلیستی بودند که زیر تاثیر آثار تولستوی ، باکونین ، و هرتمن انقلابی شده بودند .

او در سال 1874 دستگیر و به پنج سال زندان محکوم شد ولی بعد از دو سال از زندان فرار نمود و در انگلیس تقاضای پناهندگی نمود و در سال 1878 به سوئیس بازگشت و در آنجا مجله شورش را منتشر نمود و در سال 1882 بعد از سوء قصد به جان الکساندر دوم از سوئیس اخراج شد و به فرانسه فرار نمود و در آنجا دستگیر و به پنج سال زندان محکوم شد . بعد از آزادی از فرانسه به انگلیس رفت و فعالیت تبلیغاتی در باره آنارشیزم کمونیستی نمود . این کوشش او مورد توجه شدید افکار زحمتکش جامعه انگلیس قرار گرفت .

کروپتکین حین انقلاب اکتبر به روسیه بازگشت ولی بر اثر بیماری و پیری در سال 1921 درگذشت . مراسم میلیونی خاکسپاری او آخرین نمایش قدرت جنبش آنارشیزمی روسیه بود . بعد از آن غالب آنارشیزم ها یا دستگیر شدند و یا به خارج فرار کردند .

دو اثر مهم کروپتکین - کمونیسم آنارشیزمی ؛ اصول و پایه در سال 1888 - و کمک متقابل در جهان انسان و حیوان ، نشر سال 1902 بودند . پیش از کروپتکین از طریق پرودن و باکونین یک سیستم فلسفی سیاسی آنارشیزمی وجود داشت . ایده های کروپتکین زمانی مطرح شدند که مبارزه مسلحانه آنارشیزمها بر اثر بمب و ترور موجب عقب نشینی افشاری از مردم شده بود .

وی مدعی بود که توانسته تئوری آنارشیزمی را با شناخت علمی با هم متحد کند . کروپتکین چون تحقیقات زیادی در رفتار شناسی کرده بود مدعی بود که میان جانداران در روی کره زمین خصوصیت کمک متقابل وجود دارد . او قانون تکامل انسان و سعادت جویی او را عامل کوشش برای دستیابی انسان به آزادی میدانست . وی میگفت که انسان همچون طبیعت دائم در حال تغییر و تکامل است چون ایستابودن موجب مرگ و نیستی موجود میشود . در نظر او آزادی فرد در تاریخ تکامل طبیعت و جهان آخرین قدم منطقی پیشرفت انسانی است .

در نظر کروپتکین جنبه اقتصادی انقلاب برای پیروزی و مقاومت طبقه انقلابی تعیین کننده است . او مینویسد که جامعه آنارشیزمی متکی به تعادل قواست ، بجای دولت یک سیستم فدرالی بر اساس شوراها باید بوجود آید . با کاهش ساعات کار مردم میتوانند دنبال هنر و علم بروند و این دو فقط در دسترس افرادی خاص و متخصصان نخواهد بود .

مهمترین شعار اتوپیستی کروپتکین ، از هرکس به اندازه توانایی اش - و به هرکس به اندازه نیاز هایش بود . خوشبینی او در آنجاست که مینویسد جامعه آنارشیزمی کمونیستی در آینده عملی خواهد شد چون انسان موجودی است اجتماعی و به کمک متقابل میان نوع بشر تمایل دارد .

کروپتکین در مورد جامعه طبقاتی مینویسد که دولت نفعی برای مردم ندارد و تنها نقش آن جنگ طلبی و خشونت با مردم است . او مخالف دموکراسی پارلمانی نیز است چون آن فقط مدافع منافع حاکمان است و ناتوان برای تضمین آزادی فرد .

در نظر کروپتکین در نظام سرمایه داری حقوق پایه ای دموکراتیک فقط ظاهری هستند و تا زمانی مطرح میشوند که مخالف منافع استثمارگران نباشند . از جمله آزادی تجمع و آزادی مطبوعات و یا تضمین مکاتبات محرمانه بین مردم .

در نظر کروپتکین سیستم اقتصاد کاپیتالیستی قوی ترین ابزار برده نمودن انسان است . مالکیت شخصی وسایل تولید و مالکیت زمین همه دزدی هستند . او سوسیالیسم مارکسیستی را نیز جانشین مناسبی نمیداند چون در نظر او دولت جای سرمایه داری خصوصی را در عمل به عهده خواهد گرفت . وی میگوید که راه خروج از سیستم غیر انسانی کاپیتالیستی ، آنارشیزم است که به لغو مالکیت خصوصی و نظام مزدبگیر و دولت میپردازد .

در نظر کروپتکین انقلاب اجتماعی و سیاسی اجتناب ناپذیر است . هدف آن حذف مالکیت از سرمایه داران است . او در شرایط خاص ، جنگ مسلحانه و تبلیغ عمل از طریق خشونت را وسیله ای مناسب میدانست . کروپتکین با طرح نظریه " انقلاب مداوم " تئوری انقلاب آنارشیزمی را تا امروزه تحت تاثیر خود قرار داده است .

از بازگشت تا خاکسپاری یک تبعیدی .  
کروپوتکین - و نوگرایی آتارشیسم .

مسئله بی جواب قدیمی ایست که چرا از قرن 18 تا میانه قرن 19 در غرب ، صدها جوان اشراف زاده تحصیل کرده ، طبقه مرفه خود را ترک نموده و در خدمت مبارزات عادلانه اجتماعی علیه شاهان ، حاکمان ، فئودالها ، کلیسا ، و بورژوازی نوپا ، در کنار مردم قرار گرفتند ؟ . کروپوتکین ، انقلابی روس ، یکی از اینگونه جوانان و شناخته شدگان تئوری آتارشیسم است . وی در سال 1917 با پیروزی انقلاب اکبر ، بعد از 41 سال تبعید به کشور خود بازگشت و مورد استقبال 60 هزار همشهری قرار گرفت ، 4 سال بعد در مراسم خاکسپاری او صدهزار نفر شرکت کردند و حزب کمونیست شوروی جوان ، خواهان برگزاری مراسم دولتی برای وی شد که با مخالفت خانواده و همزمانش قرار گرفت . کروپوتکین یک اشرافزاده شورشگر بود . برنارد شلو در باره وی مینویسد ، - انسانی میربان ، با ریشی سرخ ، همچون مقدمین و صورتی گردکانه که شهادتی به چوپانان کوهستانی داشت . کروپوتکین در دوران دانشجویی گفته بود که مهمترین وظیفه او در زندگی آینده ، نوگرایی آتارشیسم و علیه بر بحران است تا بتوان اثرات بطور موفق آمیز وارد مبارزات قرن بیستم نمود .

کروپوتکین در آثار بیشماری خود به مبارزه علیه دولت ، کلیسا ، قانون ، و حاکمیت اقتصاد بورژوازی پرداخت . او میگفت که ساختارهای آتارشیستی را حتی باید بتوان با انستهای معمولی بنیاد نهاد و نه با انستهای ایده آل و کامل . وی مینویسد که هدف جامعه آینده باید رفع نیاز فرد ، و برای خلافت و تولید اقتصادی او ، باشد ؛ یعنی هر کس باید به هر اندازه که نیاز داشته باشد ، دریافت کند و انتظار جامعه از تولید او باید به اندازه توانایی های وی باشد ، و در کمونیسم آتارشیستی آینده ، اجبار شغلی برای انستهای تنبل وجود نخواهد داشت ، یعنی حق زندگی مهم است و رفع نیاز انسان برای نقش تولید او قرار دارد . امروزه اشاره میشود که کروپوتکین خالق نظریه اوتویی مثبت یا کمونیسم آتارشیستی است .

کروپوتکین در زمان آموزش افسری در مرکز حاکمیت تزاری یا سیستم زورگرایی و اطاعت کورکورانه در ارتش و دولت آشنا شد . چون پدر اشراف او خود مالک 12000 دهقان بی زمین بود ، کروپوتکین از دوران کودکی با رنج و فقر دهقانان بی زمین آشنا شد و با آنان احساس همدردی نمود ، گرچه وی به رمانتیک بودن و ایده آلیزه کردن فقر دهقانان نیز میپرداخت . وی از سال 1868 تصمیم گرفت که در خدمت پاسخی برای مشکلات اجتماعی قرار گیرد . او در آغاز با نام مستعار برودین و در ایس رومانیایی به سفرانی در کارخانه های ریسندگی و پشم ریزی روسیه پرداخت . وی میگفت که اساس فلسفه سرمایه داری بر اینست که اگر فرد حاضر به استثمار خود نباشد ، حق برای دریافت کالاهای ضروری زندگی ندارد ، و سرمایه داری موجب استثمار محیط زیست و جدایی انسان از طبیعت شده است . او نظریه سوسیالیسم اوتورپنه را از زمان نظامی زورگرایانه پیش بینی نمود .

کروپوتکین خالق آثار بیشماری از جمله کتاب خطرات و آثار تاریخی است . موضوع تحقیق او غالباً طبیعت انسان و توانایی او برای عملی نمودن فرم زندگی آتارشیستی است . وی در رشته های جامعه شناسی ، رفتارشناسی ، زیست شناسی ، اخلاق ، تاریخ و صنعت و فن نیز مقالاتی نوشت و آثاری خلق نمود . کروپوتکین یک آتارشیست سیستماتیک بود . از جمله آثار او - سخنان یک شورشی ، تسخیر نان ، کشاورزی ، صنعت و صنایع دستی ، و کتاب اخلاق آتارشیستی ، هستند . کتاب اخلاق او مستری از تمام نظراتش است که در پایان عمر نوشته شد . او در زمینه اقتصاد دولتی خالق نظریه تعاونی ها و تولید و مصرف است .

کروپوتکین ، اشرافزاده و انقلابی روس میان سالهای 1842-1921 زندگی نمود . او از سال 1872 تئوریسین جنبش نارودنیک نیز بود . وی در سال 1874 در روسیه دستگیر ، ولی در سال 1876 توانست به غرب فرار کند . او از 41 سال تبعید ، 30 سال در لندن زندگی نمود و یکی از دانشمندان معارف نویسان انگلیس بود . وی در سال 1882 در مونپس با محفل بلکونینی ها آشنا گردید . او در سال 1901 برای سخنرانی در محافل کارگری به آمریکا سفر نمود . کروپوتکین در سال 1917 در زمان دولت موقت به روسیه بازگشت و طبق ادعای بلشویکها به تأیید انقلاب اکبر پرداخت .

کروپوتکین در رشته های زمین شناسی ، رفتارشناسی و جغرافی دانی نیز دارای آثاری تحقیقی و علمی است . او بعنوان دانشمند علوم طبیعی برای دانشنامه انگلیسی مقاله نوشت ولی در زمان دیدار شاه انگلیس حاضر شد که از روی صندلی خود برخیزد و موجب خشم دربار سلطنتی گردید . کروپوتکین بعنوان دانشمند و نظریه پرداز اجتماعی در لندن برای مجلات تایمز ، طبیعت ، و شورش نیز مقاله نوشت . او در سالهای تبعید با آثار آتارشیستی پرودن آشنا شده بود .

کروپوتکین یا سانه نویسی خود ، آتارشیستی میانه رو بود که آتارشیسمی معتدل را نمایندگی میکرد . او در مخالف با دگماتیک و اسکولاماتیک مارکسیستی کوشید تا نظریه فلسفه و حنث را مطرح کند . وی میگفت که عمل آتارشیستها باید بر اساس انقلاب دائم با کمک کلام ، نوشته ، خنجر ، سلاح و دینامیت باشد . او ولی باید بجای ترور شخصی جانبدار انقلاب توده ای بود . سوسیالیسم آتارشیستی کروپوتکین بر اساس جنبه های عملی و نظری بود . او به جانبداری از مبارزه مدام و اجتماعی مخالف مثنی چریکی و فیهالیسم ، طرفدار نظرات بلکونین بود . در آنزمان اسپانیایی ها نشان دادند که بر اساس نظرات بلکونین میتوان بخش مهمی از طبقه کارگر اسپانیا را در سازمانهای آتارشیستی سازماندهی نمود . بعدها کروپوتکین خود به جرم تبلیغ فیهالیسم آتارشیستی مورد خشم و هدف ترور آتارشیستهای روس قرار گرفت . در دوران زندان کروپوتکین در روسیه و انگلیس ، ویکتور هوگو و هریرت اسپنسر برای تحقیق زندانی او کوشش نموده بودند .

## مujeres Libre = زنان آزاد

فمنیسیم ، - آزادی زنان یا نجات زحمتگشان ؟

یادی از یک سازمان آنارشوییستی زنان در اسپانیا .

در ضرب المثلی سیاسی آمده که انقلاب کار یک حزب نیست و نخواهد بود . در سال 1936 میلادی در اسپانیا یک سازمان آنارشوییستی زنان بنام " زنان آزاد " تشکیل شد . پایه گذاران آن زنانی بودند که در جنگ داخلی اسپانیا علیه فاشیسم و برای یک انقلاب اجتماعی مبارزه کرده بودند . برنامه این سازمان بر اساس نظرات اما گلدمن ، آنارشویست روس بود و او خود تحت تاثیر نظرات باکونین بود که مرد و زن را برابر میدانست .

در سال 1931 اشتغال زنان در اسپانیا به 9% میرسید . بعد از اعلان جمهوری در اسپانیا در این سال ، رفرمهای قانونی و حق رای برای زنان اعلان شد . در سال 1936 نخستین بار آنارشیستها وارد مجلس شدند و یک زن آنارشویست وزیر تامین اجتماعی و بهداشت این کشور شد . خلاف نظر انستیرگر ، شاعر آلمانی زمان حال ، حاکمیت آنارشویستها در اسپانیا 3 سال دوام آورد و فقط شامل یک تالستان کوتاه نبود .

یکی از پایه گذاران این سازمان آنارشوییستی زنان آزاد ، یک خاتم ژورنالیست بنام لوسیا ساتوئیل بود . در کنگره سال 1937 این سازمان اعلان نمود که آن بر اساس فدرالی سازماندهی خواهد شد . 150 گروه تشکیل دهنده این سازمان تا سال 1936 حدود بیست هزار نفر عضو داشتند . بعد از پیروزی فرانکو در سال 1939 این سازمان ممنوع شد و تا سال مرگ او 1977 نتوانست فعالیت نماید . دو هدف این سازمان آزادی خود و انجام یک انقلاب اجتماعی با کمک مردان بود . در سال 1937 این سازمان به تأسیس سندیکای زنان بخش حمل و نقل و صنایع غذایی ، پرداخت .

در ضرب المثل دیگری آمده که آدم دو بار یک انقلاب را انجام نمیدهد . در آغاز مبارزه اجتماعی در اسپانیا ، در حالیکه زنان آنارشویست شعار ضد مالکیت خصوصی میدادند ، خودشان هنوز در مالکیت مردان ، صاحبکاران و زمینداران بودند . تا زمان تأسیس سازمان " آزادی زنان " ، جنبش آنارشوییستی نتوانسته بود آنان را علاقمند به تشکّل و مبارزه نماید . غالباً تا آن زمان پاتوق مردان ، قهوه خانه و پاتوق زنان ، کلیسای کاتولیک بود .

گرچه عده ای از زنان بورژوازی نیز در این سازمان بودند، آن سازمان خود را سازمان زنان کارگر میدانست و از فمینیسم بورژوازی فاصله گرفت و خود را بخشی از جنبش آنارشوییستی میدانست . برای مردها آزادی زنان فقط در چهارچوب آزادی طبقه کارگر و زن و مرد، ممکن بود . مردها میگفتند که برابری زن و مرد بعد از پیروزی انقلاب اجتماعی بوجود می آید و تأسیس سازمان خاص زنان، نیروی انقلاب را ضعیف میکند .

زن ها میگفتند که انقلاب باید با نابود کردن نظام مردسالار همراه باشد و اتوریتیه مردان نباید روی دولت و انقلاب تکرار شود . زنها میخواستند که نیرویی فمینیستی در یک جنبش انقلابی با اهدافی برنامه ای باشند . زنان بایستی بر اثر تجربه عملی به ضرورت انقلاب اجتماعی ایمان بیآورند . در سازمان زنان آزاد اسپانیا ، کار عملی همیشه هدفی مهم بود . نه در کمون پاریس در سال 1871 و نه در انقلاب روس در سال 1905-1917 آنارشویستها نتوانستند قدرت را بدست آورند ولی در انقلاب اسپانیا آنان حدود سه سال دولت را در دست داشتند . از طریق فرستاده باکونین ، آنارشویسم در سال 1868 وارد اسپانیا شده بود .

در سال 1873 در اسپانیا اعلان جمهوری گردید . در سال 1881 آزادی برای فعالیت آنارشویستها تضمین شد ولی در سال 1874 با بازگشت سلطنت ، آنها دوباره تحت تعقیب قرارگرفتند ولی چون بطور غیرمركزی سازماندهی شده بودند ، پلیس نتوانست آنان را نابود کند .

رقیب آنارشویستها همیشه سوسیالیستها بودند . گرچه سوسیال دموکراتها سازشی میان کمونیسم و کاپیتالیسم بودند ولی حکومت جمهوری در نظر آنارشویستها مرحله ای برای رسیدن به انقلاب اجتماعی بود . در سال 1936 روزنامه پراودا نوشت، در اسپانیا مانند شوروی باید مبارزه اجتماعی را از وجود آنارشویستها و ترورسکیستها پاکسازی نمود .

زنان آنارشویست -فمنیست فکر نمی کردند که آزادی طبقه کارگر بطور خودکار موجب آزادی زنان نیز میگردد . دلیل اصلی اوضاع ناراضی زنان وابستگی اقتصادی آنان به مردان بود . زنها در جامعه طبقاتی نمی توانند از استعادهای خود حداکثر استفاده بنمایند چون با آنان رفتاری نابرابر میشود . تشدید وابستگی اقتصادی زنان به مردان از طریق کار در کارخانه ، مسئولیت تربیت کودک ، و وابستگی های سنتی دیگر ، افزایش می یافت .

از جمله اهداف سازمان " زنان آزاد " اسپانیا آن بود که آنها را به مبارزه اجتماعی دعوت کند . سازمان آزادی زنان ضرورتی بود برای آزادی اجتماعی عمومی .

این سازمان آنارشوییستی بعنوان سازمانی کارگری فمینیستی با جنبش فمینیستی بورژوازی مرزبندی داشت . در نظر آنان استقلال اقتصادی زنان مهم بود . توصیه آنان این بود که بخشی از پروسه انقلاب شوند ، در تولید شرکت کنند ، کار سیاسی بنمایند و در زمان فرانکو و خفقان ، در مبارزه مسلحانه شرکت نمایند .

هدف سیاسی آنان یک کمونیسم آنارشوییستی بود . آنارشویسم آنان مخالف مردهای قهوه خانه ای و زنان کلیسایی ، دولت اتوریتیه و مذهب کاتولیک بود . در رفرمهای خیرخواهانه آنان ، تشکیل مهد کودک ، ایجاد آشپزخانه های سیار برای فقرا ، و آموزش یک شغل و پیشه مهم بود .

مجله علمی-پژوهشی در زمینه اقتصاد و توسعه

آثار شیسم و اقتصاد و نگاه‌های به گذشته

عروجان! آثار شیسم عملی است.

اگر خواهان آن هستی

جنگ داخلی اسپانیا را فراموش کن

و تمام مردان سبیل دراز

و شیله‌های نظری ملال آور

آنان را

کمپکه هنوز شاه‌دوست باشد

احق است

چرندیات و پیچی

کهنه که شدند

اسطوره می‌شوند

آثار شیسمها هم از کاروان متلاطمین

نیستند

چیزی که در آبرو تپیدند

آثار شیسمی نیست

و چیزی که دیروز درست بود

امروز غلط نمی‌شود!

مسئله اینست که آیا نظریه آثار شیسم هنوز قابل نجات است؟ آیا آینده جهان، آثار شیسمی است؟ آیا آن یک فرقه است یا یک جنبش اجتماعی؟ گرچه مبارزان چپ، (1660 سال است که یورژواری و امپریالیسم را به هراس انداخته‌اند) وضعیت جنبش آثار شیسمی، امروزه در وضعیتی قرار دارد که در آغاز قرن بیست قرار داشت و بعد از سال 1936، آثار شیسم دیگر جنبشی نوده ای همه گیر نشد. حتی ادعا می‌شود که آثار شیسم همچون گذشته هنوز در حاشیه حواله اجتماعی قرار دارد. باید گفت که هیچ انقلابی در تاریخ بشر شروع نشد تا اینکه روزی نماینده تلاش گردد یا بصورت تراز دیک شکست بخورد، ولی متأسفانه آثار شیسم اینفولوژیک در جهان امروز هنوز میان جنبش و فرقه در نوسان است.

اجداد فکری تئوری و عمل آثار شیسم، مبارزاتی مانند بلکوتین، پرودن، کروپوتکین، گاندی، ویشن، روکر، تولستوی، موه‌زام، گلدمن، و مارتن لوتر کینگ، بودند. یک زمان پروتار یا یک زمان، زنان و فمینیستها، امیدهای نجات بشر از زیر یوغ سرمایه داری و نجات تئوری آثار شیسم بودند. یک زمان، ویتکنگ و یک زمان چگوارا، ابرمرد های آثار شیسم بحساب می‌آمدند. در نیمه دوم قرن بیست، جنبش دانشجویی و جنبش هیپی برای یافتن پاسخ های اجتماعی، کوشش کردند.

نظریه پردازان آثار شیسم امروزه اشاره میکنند که اعضا نباید حتما آثار شیسم بلکه باید کارگرانی با آگاهی طبقاتی باشند. مثالهای جالب تاریخ اجتماعی آثار شیسم، آنهایی بودند که جرئت قدمهای عملی داشتند. هدف آنان، واقعیت دادن به تئوری آزادی بود. نظریه آثار شیسم اکنون مدعی طرح جویایی برای حفظ محیط زیست و اقتصاد عادلانه قرن 21 نیز است. جهانی آثار شیسم نباید همچون انیان قرون وسطایی موجب تولد یک دستگاه و سازمان، و یا مرگ پسانیت و تمرکز گردد. آثار شیسم یک ایده موقطایی نیست که فقط به طرح پرمش مشغول باشد. آثار شیسمها به دو گروه تجربه گرا و اصل گرا تقسیم شده‌اند. یک گروه، گروه دیگر را رفرمیست - و گروه دوم، گروه اول را فرقه گرا مینامد.

هواداران آثار شیسم امروزه میگویند که باید از ساختارهای آثار شیسمی، جامعه ای آثار شیسمی ساخت. در آینده طبیعت زنده خواهد بود، ولی مسئول اینست که انسان نیز در نظام سرمایه داری وجود خواهد داشت؟ طبق نظریه هرج و مرج، قتلون طبیعت فقط در آزمایشگاهها یعنی در تئوری وجود دارد. باید از پیچی، ایزور دینه و نومنگلزی ایده آلیستی، واقعگرایان انتقادی بوجود آورد. آثار شیسم باید موجب خلاق آوانگاردی گردد که باعث پیروزی ایده آنها شود. نمایش خیالی ممکن است عملی انقلابی و یا کوششی آثار شیسمی باشد.

آثار شیسمها باید میان حکمیت و مدیریت اداره دولت فرق میگذارند و آثار شیسم نباید تبدیل به یک فلسفه مدیریت و حکمیت شود. مدیریت غالبا به حکومت رانی به مردم ختم میشود. آثار شیسم به طریقی از نظام فدرالیستی، خواهان دولتهای کوچک و مستقل آزاد است. در نظر آنان متنوع و کوچکی ایالتهای خودمختار برای هر دولت مرکزی قدرت طلب، تهدید است، چون آنان خواهان عظمت، قدرت وحدت و تمرکز نیرو هستند. آثار شیسمها، تشکیل دولتهای ملی مدرن را نوعی آثار شیسم، و تشکیل ابرقدرتها را جنون و دیکتاتوری بشمار می‌آورند. آنها امروزه اشاره میکنند که باید از سقوط شوروی که یک دولت مرکزی عظیم و اداری ناتوان بود، درس آموخت، و تجربه کشورهای بلوک شرق استالینیستی نشان داد که چنانچه اصول و پرستیز حکومت گری سقوط کنند، قدرت دولتی نیز سقوط خواهد کرد.

آثار شیسمها توصیه میکنند که انقلابیون باید استراتژیک فکر کنند. نیروهای جوان مخالف جهان گویال امروزی، بخش مهمی از جنبش آثار شیسمی هستند. جنگ فرهنگی که رسانه های سرمایه داری میان اسلام و غرب تبلیغ میکنند، وجود ندارد، بلکه آنان دو نیروی قدرت طلب امپریالیستی جهانگیر هستند که یکی خواهان نفت، و دیگری خواستار اشاعه دین است.